



گروگان خمینی

نوشته: رابرت دریفوس

New Benjamin Franklin House
Publishing Company
New York

گروگان خمینی

نوشته: رابرت دریفوس

**New Benjamin Franklin House
Publishing Company
New York**

گروگان خمینی (دنیا ئی درگروگان خمینی)

انتشار: مؤسسہ انتشاراتی "نیوبنجامین فرانکلین ہاوس"
چاپ اول ترجمہ فارسی - اوت ۱۹۸۲ ایالات متحدہ آمریکا
حق چاپ محفوظ و محدود است بہ: رابرت دریفوس



**New Benjamin Franklin House
Publishing Company
New York**

Hostage to Khomeini

**Published by the New Benjamin Franklin House
Publishing Company, Inc.
Copyright © 1980 by Robert Dreyfuss**

FIRST EDITION, Farsi Translation

All rights reserved.

**For information contact the publisher:
The New Benjamin Franklin House
Publishing Company
304 West 58th Street, 5th floor
New York, N.Y. 10019
(212) 247-7484**

ISBN 0-933488-26-2

PRINTED IN THE UNITED STATES OF AMERICA

فهرست

صفحه	
۵	مقدمه
	فصل ۱
۱۴	انقلاب بدست دوستان ما
	فصل ۲
۲۷	چگونه شاه توسط انگلیس سرنگون شد
	فصل ۳
۷۷	خیانت در واشنگتن
	فصل ۴
۱۰۸	خیانت در واشنگتن
	فصل ۵
	اخوان المسلمین
۱۲۹	۱- (توطئه انگلیس بر علیه اسلام)
۱۶۳	عکسها
	فصل ۶
	اخوان المسلمین
۱۷۵	۲- (سناد عملیاتی اخوان المسلمین در مصر)
	فصل ۷
	اخوان المسلمین
۲۰۲	۳- (خطری واضح و آشکار در حال حاضر)
	فصل ۸
	اخوان المسلمین در آمریکا
۲۳۰	(من يك بسته برای آقای طباطبائی آورده‌ام)
	فصل ۹
۲۵۳	بر لب یرتگاه بازگشت بدوران سیاه گذشته
	فصل ۱۰
۲۸۵	کیم فیلیپی عامل شوروی

مقدمه

موجب نهایت خرسندی و سرفرازی است که اینک ترجمه فارسی کتاب "دنیائی در گروگان خمینی" در دسترس عموم ایرانیان قرار می‌گیرد.

اوراق این کتاب که شرح مختصری است درباره عواملی که خمینی را بقدرت رسانده اند به چند میلیون ایرانی مقیم کشورهای خارج از آن کشور که بحکم اجبار و وطنشان را ترک گفته اند و همچنین به ده‌ها میلیون ایرانی دیگری که همچنان در ایران باقی مانده و سپربلای رژیم ملاحی خونخوار و دیکتاتور گشته اند تقدیم می‌گردد.

این وظیفه‌ایست برگردن مردم ایران که در طول ماهها و سالهای آینده به شکل و تجمع نیروهای خود پرداخته، ایران را از وجود تمام آخوندها و عوامل آنان پاک نماید و دسترسی به افتخارات کهن این سرزمین را میسر سازند.

مردم ایران ضمن مبارزات خود با یدبه‌ماهیت دوستان و دشمنان ملیت خویش در پهنه بین‌المللی پی‌برند و بیساکمک دوستان راستین به نجات و وطنشان پردازند. همچنان

که در سالهای ۱۷۶۰ دوستان آمریکا از فراسوی اقیانوسها با انقلاب مردم این کشور همدست و همصدا شدند مخالفین رژیم ظالمانه خمینی نیز در این روزها باید از تجارب بنبار آمده در دیگر ممالک بعنوان دانش سیاسی درس بگیرند تا توفیق خود را بدینوسیله تضمین نموده و سایر کشورها نیز بهره گیرند.

بازگو نمودن مطالب بسیار ساده این کتاب که داستانی است واقعی از انقلابی که در ایران منجر به روی کار آمدن خمینی شد، برای نسلهای آینده توأم با شرح خرابیهای حاصله، روزگاری وظیفه ملی‌های ایرانی خواهد شد.

انقلاب خمینی هم‌اکنون وارد چهارمین سال وجود خود می‌گردد و حالا دیگر ثابت شده است که اظها رنظ‌های نا- آگاهان درباره موقتی و زودگذر بودن حکومت خمینی از اصل اشتباه بوده است. در طول این مدت هیولائی که حزب با اصطلاح جمهوری اسلامی را کنترل نموده بنحوی میخ‌های قدرت را در زمین ایران محکم نموده اند که حتی با ورتصور نمودن آن برای مردم دنیا غیر ممکن است.

ایران سال ۱۹۸۲ هیچ شبا هتی با ایران سال ۱۹۷۷ ندارد. تغییرات قهقرائی در این مملکت به آن درجه‌ای رسیده که ممکن است حتی برای آنانکه این کشور را در روزهای پیش از انقلاب ترک نموده اند قابل قبول و شناسائی

نبا شد. این تغییرات بر روی طبقه کم سن و سال اجتماع
بیش از دیگر طبقات احساس می شود. بچه ها سنین اول و میانه
نوجوانی را در طول انقلاب گذرانده و تحت تسلط مطلق
رژیمی وحشی و درمیان تشنج و طفیانهای روانی اجتماع
با آمده اند. سیستم آموزشی به یک روش بدآموزی مطلق
مبدل شده، و خرابیهای اساسی در اقتصاد مملکت با ضربه -
های روحی ناشی از جنگ درهم آمیخته. مرمتا پنهمه خرابی
از روز سقوط رژیم ملاحا به سالیان درازی وقت نیاز منداست .
در حقیقت وضع استثنائی ایران در دنیای مدرن امروز
نمونه ای بی مثال شده است. کشوری در حال پیشرفتی نسبی
ناگهان سقوط کرده و بدامان یک فرهنگ وحشی و عقب
مانده در افتاده است .

و دقیقاً " به همین دلیل بود که یک اتحاد بین المللی
شاه را سرنگون نمود و خمینی را بجای او استوار نمود تا
طریق جدیدی از تولید خرابی و اضمحلال برای اولین بار
مورد آزمایش قرار گیرد. برای آنان، برای نیروهای امنیتی
و جاسوسان انگلیس، برای دولت کاسرتر، بانکهای سویس،
رویال دویچ شل و بریتیش پترولیوم و بی.بی.سی ایران
همچون لوله آزمایشی بود که در آن به کشت میکروب بیماری
خطرناکی پرداختند، با میدآنکهای این بیماری بسزودی در
دیگر اجتماعات مشابه نیز سرایت کند، " بیماری بازگشت
بدوران سیاه ما قبل تاریخ". مرکز اصلی تولید این بیماری

در لندن بود و مراکز دیگری نیز در سوئیس و فامیل‌های ثروتمند ونیس، ژنو، وین و مونیخ در این کار سهیم بودند و آنچه که در ایران بنا به حکومت آیت‌الله خمینی آفریده اند بر خود می‌بالند. پیش از آنکه این مراکز و عوامل محکوم شوند و در پهنه جهان ذلیل و رسوا گردند کمترین شانس برای رهایی ایران وجود نخواهد داشت. چنانچه دنیا به کام یک جنگ خانمانسوز هسته‌ای در نفلطد ما بقی دنیا نیز به مصیبتی گرفتار خواهد شد که ایران گرفتار آمد. در میان قدرتهای جهان آنانکه تمایلی به دستگیر نمودن میهن پرستان ایران داشته باشند کمیا بند. اسرائیل برای آنکه در ردیف یکی از قدرتهای بزرگ جهان درآید از رژیم خمینی پشتیبانی خواهد نمود تا بتواند از پیشرفت و رشد کشورهای عربی پیش‌گیری نماید. اتحاد جماهیر شوروی هم‌گواينکه نقش عمده‌ای در امر روی کار آمدن خمینی بعهدہ نداشت اما از وجود خمینی و رژیم او در ایران بخاطر تضعیف قدرت و منافع آمریکا در منطقه سود خواهد برد و با این ترتیب علاقه‌ای نسبت به سرنگون شدن این سیستم در ایران نشان نخواهد داد.

تنها در کشور آمریکا است که نمی‌توانست نسبت به اوضاع ایران بی‌تفاوت باشد. اما دولت کارتر با راهنمایی شرارت آمیز سا یروس ونس در طول مدت چهار سال به‌آلت دست سیاست انگلیس مبدل شد و در اغلب موارد در جهت منافع بریتانیا و بر علیه منافع آمریکا قدم برداشت. روی کار آمدن

دولت رونا لدریگان در آغا زامیدی بود برای مرمت
 زیانهائی که دولت کاتر تحت سلطه یک کمیسیون سه نفری
 ببار آورده بود. ایرانیان بزودی در باره دولت ریگان
 نیز بخاطر آنکه چه نسبت به سیاست داخلی آمریکا و چه سیاست
 خارجی آن در راهی قدم برداشت که کاتر آن را زنده نمود
 نامید و ما یوس گشتند. الکساندر هیگ وزیر امور خارجه
 دولت ریگان نیز با آوردن فاجعه های پی در پی ثابت
 نمود که عامل سیاست انگلیس می باشد. او علی رغم خواسته
 شخصی ریگان وزارت خارجه را برای ره نمون شد که
 نیروهای اطراف ساپروس و نبرژینسکی بنام "فنا -
 تیزم اسلامی" آغا زنده بودند.

کوتاهی و نقصان اعمال ریگان و دولت او نهایتاً
 به این معناست که: ایرانیان وطن پرستی که خواهان
 بازگشت ایران به تاریخ پرافتخار آن می باشند از یکسو
 و آمریکائیان وطن پرستی که طالب برهائی از سلطه سیاست
 انگلیس می باشند از سوی دیگر باید دست بدست هم دهند و
 در اصول و موازینی توأماً در یک راه قدم بردارند. در کشور
 آمریکا این نیروهای وطن پرست بوسیله آقای "لیندون
 لاروش" یعنی کسی که در مجمع آوری مطالب این کتاب سهم
 می باشد گرد هم آمده اند. سازمان سیاسی آقای لاروش بنام
 کمیته سیاسی ملی و دموکراتیک بسرعت رشد نموده، بنحوی
 که هم اکنون در سراسر آمریکا بالغ بر یک هزار شعبه دائر

نموده است. هدف اصلی این سازمان برگرداندن آمریکا به روح اصیل انقلاب آن و ایجاد ناسیونالیسم آمریکایی می باشد و زمانی بیش نمانده تا به این مقصود دست یابد. دیکتاتوری خمینی در ایران سمبل سقوط عظمت آمریکا بحساب می آید. ایران امروز مشکلات موجود آن ناشی از این مسئله است که واشینگتن تحت نفوذ سیاست انگلیس و استراتژی کشورهای عضو بازار مشترک قدم در راه سیاست "بازگشت بدوران سیاه ما قبل تاریخ" برمی دارد. اگر آمریکا خود را از نفوذ لیبرالیسم انگلیس و بانکهای سویس بیرون آورد باید از مسئله ایران برای همیشه درس عبرتی بگیرد. آمریکائیان زمانی این درس را خواهند آموخت که بفهمند دولت کشورشان چه لطمه بزرگی به آنها زده است و آنگاه نیاز به دوباره سازی سریع وطنشان را درک خواهند نمود.

مردم ایران نیز به افرادی نیازمندند که بخواهند درس عبرت بگیرند. از زمان انقلاب خمینی تا کنون، اغلب مدعیان رهبری ایران که اجباراً بخارج از آن کشور تبعید شده اند ثابت نمودند که به سنگینی باری که بردوشهایشان گذارده شده توجهی ندارند. در میان نسل سالخورده ایران همه کس بفکر منافع شخصی است و کسی به منافع عموم مردم نمی اندیشد. بنا بر این نسل تازه اجتماع ایران باید اوضاع را بدست گیرد. این نسل جوان است که باید دست

بدست وطن پرستان کشور آمریکا و دیگر ممالکی که ما یلند
به کمک ایران بشتا بندد و ایران را از مهلکه موجود
برهاند .

"لیندون لاروش" در کتاب جدید خود بنام " شکست
نهائی آیت الله خمینی" خطوط اصلی یک سیستم تازه و
قوانین نوین را برای ایجاد یک ایران نوین ترسیم
نموده است . روشنفکران ایرانی بدون هیچ شک و تردیدی
با ید وطن خویش را با زسازی نمایند . آنچه آنان را متحد
خواهد نمود ایده های خالص مردم ایران است . به نحوی
که لاروش در کتاب خود می گوید :

"این ملت ایران چیست ؟ آیا خاکی است که خونریزی
و ظلم و عوامل نامعقول از تعداد مردم و سطح زمین آن می -
کاهند ؟ آیا خونریزی و ویرانی است ؟ کجاست آن ایرانی
که مردم آن بر خود افتخار نمایند ؟"

ایران در تاریخ گذشته اش پنهان است ، فرهنگ
ایران گذشته ، رنسانس سانسان ، ایران در زمان رنسانس
اعراب ، ایرانی است که به فارابی و ابن سینا متعلق
است . ایران موجود ، ایران تازه ایست که بخاطر اشتراک
مرزهای جنوبی روسیه با آن دستخوش طرح دفتر شرقی
انگلستان در هندوستان بنام "بازی بزرگ" شده است ،
این پروژه از قرن ۱۹ در دست تهیه بوده و در قرن حاضر آن
را "ژئوپالیٹیک" نامیده اند . حاصل ضربات چکش

"ژئوپالیٹیک" و پاسخ سندانی کہ روسیہ نامدار دایین بود کہ از سال ۱۹۰۶ فشار خارجی بر ایران آغاز شد، فشاری کہ بہ دخالت در امور داخلی این کشور انجامید. ایران با رژیم خمینی مبارزہ خواہد نمود. ایران در تاریخ گذشتہ اش خلاصہ می شود و در تاریخ آیندہ اش ظاہر خواہد شد.

ایران ملیتی است کہ مردم آن از خویش می پرسند نیاکان ما بر چه پایہ و اساسی زندگی را بنا نہادہ اند؟ آیا آنہما میدورنج گذشتگان است کہ امروز در گورستان بی نام و نشانی دفن می گردد؟ آیا اجداد ما هیچگاہ وجود نہادہ اند؟ آیا ما خواہیم توانست آیندہ ای را بنا کنیم کہ گذشتگان ما ہمیشہ بہ آن افتخار می نمودند، ملت و ملیتی کہ بر بنیان عظمت و خوبیہای گذشتہ بنا گردد و از امیدورنج نیاکان ما ما بہ گیرد؟

ایران ملتی است کہ بہ گذشتہ نگاہ می کند، بہ زمانی کہ آن وطن پرستان بزرگش شاہد مرگ رنسانس اسلام توسط الغزالی بودند، وطن پرستانی کہ در جنگ با مغولان جان سپردند.

تمدن ایران دوبارہ استقراری با بدو دیگر بارہا جہانیان ہمدست و ہم رأی خواہند شد.

ملیت ایران کلکسیون نیست کہ ہر روز بمناسبتی تازہ و بنا بموقعیتی شکل گرفتہ باشد. عمر بشر بہ کوتاہی عمریک جرقہ است و کوتاہ تر از آن است کہ با عمریک ملت

مقایسه شود . ملیت ایران یک فلسفه و ایده است که هر نسل قسمتی از آن بحساب می آید و خوبیهای آن نسل در راه بهبود نسلهای آینده برجای می ماند ، و پشتیبان عدل و انصافی خواهد شد که در صفحات تاریخ برای ایرانی که بوجود آمده و یا در آینده قدم به عرصه وجود می گذارد ثبت خواهد شد .

چنین ایده و فلسفه عمیقی است که ایران و عظمت آن را با ردیگر از میان خاکسترهای ظلم و خون فعلی برپا خواهد نمود .

چنین ایرانی هیچگاه نخواهد مرد
را برت در ایفوس
نیویورک / ماه مه ۱۹۸۲



فصل اول

انقلاب بدست دوستان ما

توده های عظیم و غیر قابل کنترل مردم در خیابانهای تهران موج می زد. مردم سلاح های بدست آورده را بر سر دستها بلند کرده و به تخریب ما بقای آثار و عمارات باقیمانده از رژیم شاه معزول مشغول بودند. حکومت ترور و خون آغاز شده بود. افسران رده بالای ارتش و ما مورین امنیتی که از همکاری با رژیم تازه خودداری نموده بودند به دست گروه های غیرمسئول اعدام می شدند. در شهرها، قصبات و دهات نیز تعداد زیادی بوسیله مردم برآشفته به قتل می رسیدند. روز ۱۲ فوریه ۱۹۷۹ است، یعنی ساعاتی پس از اعلام جمهوری اسلامی ایران بوسیله آیت الله خمینی. درواشینگتن پرزیدنت کا رتربا عجله به تشکیل جلسه ویژه مطبوعاتی اقدام می کند تا به دنیا اعلام نماید: "من یقین دارم که مردم و دولت ایران همچنان به دوستی خود با ما ادامه خواهند داد".

بسیاری از مردم نسبت به چنین اظهار نظری در برابر رژیم می که به ریختن خون مردم مشغول است در تعجب فرو می روند.

اما این گفته‌ها رتربزودی در رابطه با وضع نابسامان ایران در محافل بین‌المللی محومی‌گردد. چند روز بعد هنگامی که یک باندمتشکل از او باش، سفارت آمریکا در تهران را اشغال کردند گفته‌ها رتربا توجه به طوفان تنفیری که نزد آیت‌الله خمینی و اطرافیان او به ظهور می‌رسد بسیار طعنه آمیز و بی‌ارزش‌تر بنظر می‌آید. در واقع چنین گفته‌ها خوش‌آمد گونه‌ای از سوی کارتر به دیکتاتور خیمینی‌زنگ خطری بود با حقایق پوشیده و عمیق‌تر. کارتر نیز برای اظهار نظراینچنانی خود دلیل بزرگی داشت، زیرا این دولت وی بود که خمینی را به قدرت رسانده بود.

دولت کارتر نه‌اینکه در اثر بی‌توجهی و سستی، بلکه با هوشیاری و طرح قبلی، جنبشی را که به سرنگونی شاه منتهی شده‌ها می‌کرد. دولت کارتر در راه رسیدن به این مقصود قدم به قدم از مرحله تبلیغات و زمینه‌چینی تا تأمین اسلحه‌ای که معاملات آن بطور پنهانی با افسران ارتش خائن به شاه انجام می‌شد و نهایتاً تا مرحله دستور اخراج شاه در ژانویه ۱۹۷۹ دخالت مستقیم داشت. شاید بتوان ادعا نمود که در تاریخ آمریکا چنین خیانتی از سوی رئیس‌جمهور به اصول و مبانی که این کشور بر آن مستقر شده بی‌سابقه باشد.

داستان راستین انقلاب ایران بحدی افسانه‌ای بنظر می‌رسد که داستانهای جاسوسی نظیر سقوط ۷۹ "پالاردمن" در برابر آن پیش‌پا افتاده حلوه‌گرمی‌شوند. برای پی‌بردن

به اصل داستان باید به پشت درهای بسته نپرومندترین بانکها، شرکتهای صنعتی و باشگاههای سری نظیر :

(NEW YORK COUNCIL ON FOREIGN RELATION)
یا انستیتوی سلطنتی روابط بینالمللی در لندن توجه نمود. ایران در واقع عرصه کشمکش پنهانی بین مؤسسات بزرگ مالی دنیا و همکاران آنان در سازمانهای جاسوسی و امنیتی کشورهای عضو "ناتو"، اسرائیل و خاورمیانه شده بود که هنوز هم ادامه دارد.

در داخل دولت کشور آمریکا عده معدودی از مدیران قسمتهای مختلف در سرنگونی شاه سهم بسزائی داشتند که در صدر آنان باید به نامهای "بگنیو و برژینسکی" مشاور مخصوص امورا امنیتی کارتر، "سایروس ونس" وزیر امور خارجه دولت کارتر و "جرج بال" سرپرست ویژه امورا ایران در کمیته امنیتی ملی اشاره نمود.

افراد موثر دیگری نیز وجود داشتند از جمله "دیوید نیوسام" "هنری پرشت"، "ویلیام اچ سالیوان" که سفیر آمریکا در ایران بود، "هارولد براون"، "چارلز دونکن" در پینتاکون "ژنرال الکساندر هیگ"، "ژنرال رابرت هوپزر" فرمانده "ناتو"، "مأمورین مرکزی اداره امورا امنیت مانند "آدمیرال استانفیلد ترنر" و "رابرت بوویه".

گروه مجرب دیگری نیز بعنوان متخصصین امور ایران و خاورمیانه با گروه فوق همکاری می کردند که عبارتند از :

دا نشگاه پیتزبورگ		ریچارد کوتام
شیکاگو	"	ماروین زوینس
تگزاس	"	جیمز بیل
پرینستون	"	ریچارد فالک
پرینستون	"	برنارد لوئیس
جورج تاون	"	توماس ریکس

این گروه با مأمورین جاسوسی و امنیتی انگلیس در سال ۱۹۷۷ "اخوان المسلمین" همکاری نزدیک داشتند و از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹ همآهنگ کننده انقلاب خمینی و رابط امور این انقلاب با کمیته امنیتی ملی در زمان کارتر بودند. مقام مسئول همآهنگ کننده عملیاتی طرح نیز ژنرال "رمزی کلارک" وزیر سابق دادگستری کشور آمریکا بود.

در همان روزها طی که در ژانویه ۱۹۷۸ که رتزشاه رادر آغوش می گرفت و ایران را جزیره آرامش در اقیانوس طوفانی خاور میانه می نامید، همکاران و مشاوران او در حال تهیه طرح سرنگونی این یاور دیرین خویش بودند.

حتی در اوایل سال ۱۹۷۷ عده ای از مسئولین امور در دولت کارتر از کمکهای پنهانی آمریکا به مخالفین رژیم شاه که بعداً در اطراف آیت الله خمینی گرد آمدند با خبر شدند اما فقط چند نفری از استراتژی طرح و تساهلی بین مأمورین اداره جاسوسی آمریکا و اطرافیان نزدیک خمینی مطلع گشتند. این اطلاعات بسیار محرمانه بود و تنها به کسانی گزارش می شد

که می‌بايست اطلاع‌یابند، افرادی هم‌از رده‌های پائین‌تر پنتاگون و سازمان "سیا" در حالیکه خود بانجام مأموریت‌هایی در این باب مشغول بودند در گمراهی کامل بسر می‌بردند و نسبت به ریشه‌های اعمال خود آگاهی نداشتند. اینها تصور می‌کردند که رابطه بین کاخ سفید و "اخوان المسلمین" فقط بخاطر انجام امور "ژئوپولیتیکی" است که بر علیه شوروی بکار می‌رود.

در سال ۱۹۷۸ توضیحات ساده لوحانه‌ای ارائه شد مبنی بر آنکه سازمان "سیا" از بیماری سرطان شاه و اینکه بزودی او از پا در خواهد آمد اطلاع حاصل کرده بود. روی این اصل با مرگ شاه شگاف و کمبودی در رهبری ایران ایجاد می‌شود که باعث بهره‌گیری اتحاد جماهیر شوروی و دخالت این کشور در امور داخلی ایران خواهد شد. لذا لازم است با گروه‌های مخالف رژیم موجود در ایران که اغلب افرادی مذهبی هستند تماس حاصل شود و مقدمات جایگزینی حکومت جدید فراهم گردد. اینگونه داستانها فقط می‌توانست جوابی برای افراد ساده لوح و چورده پائین باشد که از فعالیت‌های آشکار و نهان دولت آمریکا در مورد ایران اطلاع یافته بودند.

به مردم آمریکا هم در اینگونه موارد کوچکترین توضیحی داده نشد. نیروی محرک و نیرومندی که در دولت کارتر از "کارت اسلامی" برای مبارزه با اتحاد جماهیر شوروی

حمایت می‌کرد "بگنیووبرژینسکی" بود. او در سال ۱۹۷۷
خاطر نشان ساخته بود که اصول و بنیاد اسلام بزرگترین نیروی
مخالفی است که می‌تواند بر علیه شوروی بکار رود. وی در
مصاحبه‌ای با نیویورک تایمز و بعداً از انقلاب ایران گفته
بود که واشینگتن باید به ورود اسلام به صحنه در منطقه خاور
میانه خوش آمدگوید، زیرا ایده نولوژی اسلام با کلیه
نیروهای که در ایران بطور نهائی به شوروی برای دخالت
در امور این کشور کمک خواهند نمود ضدیت دارد. این نظریه
یک بار دیگر نیز توسط "جودی پاول" منشی مطبوعاتی کاخ
سفید در دولت کارتر و درست سه روز پس از گروگان‌گیری
۵۲ نفر آمریکائی توسط ایران، یعنی در ۷ نوامبر ۱۹۷۹
بازگوشد.

گرچه گفته شده است که "برژینسکی" اصولاً در مسائل
سیاسی خاور میانه دخالتی مستقیم نداشته، ما نا مبرده
همیشه به بهره‌گرفتن از مذهب و خرافات مذهبی بعنوان
یک حربه در جنگ سیاسی اعتقادی عمیق داشته. در زمان
دانشجویی، او نقطه نظرهای خویش را به اصول شبکه‌ای به
نام "JESUITS" بسیار نزدیک می‌دانست و بر اساس
توفیق نحوه عمل مذهب یون مسیحی در شبکه "JESUITS"
و همکاری عملی خود با آنان در رابطه با سازمان آزادی
اروپای شرقی و مسائل لهستان مطمئن بود که اینجا شبکه‌ای
از دولت‌های متشکل بدست "اخوان المسلمین" در خاور میانه

نیز کارساز خواهد بود و بویژه این برنامه توأم با شبکه کشیهای مسیحی "JESUITS" در کشورهای اروپای شرقی و تبعیدشدگان این شبکه و وجود "کارت کشور چین" در آسیا میتواند اتحاد جماهیر شوروی را از نظر سیاسی محاصره کند. از دیدگاه برژینسکی اجرای این برنامه از نظر تاکتیکی فواید فراوان دارد، اما درختی نیست که بلافاصله میوه دهد، بلکه با گذشت ۱۰ تا ۲۰ سال نتایج آن در حالیکه کشور روسیه در اثر یک مسابقه تسلیحاتی دیگر به ضعف صنعتی و سیاسی خود میرسد ظاهر خواهد شد.

بر اساس اینگونه روشها و تخیلات غیر واقع کمیسیونی مشغول بررسی نتایج دوباره بازگرداندن اسلام در مرزهای کشور شوروی شد.

اما در دسامبر ۱۹۷۸ که جنبشهای ضدشاهی به اوج خود میرسید، کمیسیون ویژه و سری امنیت ملی آمریکا تصمیم گرفت تا برنامه‌های رادیویی سازمان سیا به زبانهای محلی مناطق مسلمان نشین شوروی گسترش یابد. مدتی کمتر از یک ماه بعد دولت کابرتربه کمیته روابط عمومی سنای آمریکا اطلاع داد که "برژینسکی" بدلیل آنکه رشد سیاسی اثرات اسلام در دنیا روبه افزایش است دستور داده است تا بررسی‌های دامنه‌داری در این زمینه انجام گیرد. بنا بر گزارش روزنامه واشینگتن پست نامبرده را سازمان اداره امور موران امنیتی و جاسوسی رابرای گردآوری اطلاعات

عمیقی در این مورد بعهده گرفته بود .

متناوباً برنامۀ "کارت اسلامی" برژینسکی تمام روش‌های سیاسی آمریکا را در باره منطقه خاورمیانه تحت الشعاع قرار داد . در اوج انقلاب ایران علیه شاه، "برژینسکی" بر اساس نظریه مشهور خود ادعا نمود مسائل تازه ایران قسمتی است از "قوس تشنج" که از شمال و شرق آفریقا به خاورمیانه، ترکیه، ایران، و پاکستان گسترش یافته است . از نظر برژینسکی کشور شوروی با نمایش قدرت در اینگونه نقاط دنیا می‌خواهد به منابع نفت خلیج فارس دست یابد . نفتی که تکنولوژی غرب بستگی کامل به آن دارد . کمتر کسی با وراثت مسکوبه خمینی بر علیه شاه کمک کند، بلکه اغلب مفسرین معتقد بودند که مسکو ترجیح می‌دهد شاه بر سر قدرت باقی‌ماند . اما برژینسکی همیشه معتقد بود که خرس سفید مسکوبه سوی اقیانوس هند فشار می‌آورد تا بتوانند پیمان دفاعی خاورمیانه یا "METO" را ایجاد کنند .

این نظریه جدیدی نبود . در ژوئیه ۱۹۷۸ "ادگار برونفمن" صهیونیست و رئیس شرکت "سیگرام" به نحو غیر عادی در ستون عقاید روزنامۀ نیویورک تا میز تقاضای بررسی چنین ایده‌ای را نموده و اظهار داشته بود که این نظریه را با سنا تور نیویورک یعنی "جاکوب جاویتس" و معاون ریاست جمهوری یعنی "والتر ماندیل" در میان گذاشته و پیروان "والتر ماندیل" از برژینسکی خواسته بودند تا این

نظریه توسط دولت مورد بررسی عمیق قرار گیرد . این پیشنهادها دب عنوان دستورکار دولت مورد تصویب قرار گرفت و به کنفرانس "کمپ دیوید" در ۱۹۷۸ انجامید .

مصر و اسرائیل از کشورهایی هستند که بنظر می رسد عا ملین توسعه " ناتو " در خاور میانه باشند و ایران کشور بعدی بود که به " ناتو " می پیوست .

در مراحل ابتدائی قرار بود " METO " بصورت یک تشکیلات مختصر و غیر رسمی به همکاری با شاخه های موضعی و محلی " اخوان المسلمین " و مقامات جاسوسی و امنیتی اسرائیل پردازد . به اعتقاد برژینسکی " اخوان المسلمین " تنها عا ملی بود که می توانست در کشورهای " قوس تشنج " موثر و کارساز گردد .

استراتژی اسلامی برژینسکی منجر به حمایت پنهانی آمریکا و پشتیبانی مخفی کشور چین از چریکهای افغانی و ایرانی شده بود که در خارج از مرزهای این دو کشور فعالیت می کردند . با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و در حالی که مرتب گزارشهایی از توفیق چریکهای " اخوان المسلمین " به برژینسکی می رسید ، کمکهای آمریکا هم به نیروهای مسلمان و متعصب افغانستان که با طرفداران شوروی در آن کشور در حال مبارزه بودند افزایش می یافت . در این موقع ، برژینسکی و همفکران او در پکن بقصد توفیق اسلام بر علیه رژیم افغانستان و با توجه به اینکه کشور شوروی در

حال آرایش نظامی برای داخل شدن به آن کشور بود اعلام
جها در ترتیب دادند .

زما نیکه نیروهای شوروی افغانستان را اشغال نمودند
برژینسکی و کمیته دفاع ملی آمریکا بشدت متعجب و حیرت
زده شدند، اما از سوی دیگر ممکن است باعث خوشنودی برژینسکی
نیز شده باشد، چرا که از این پس وا شینگتن دست آویزی
برای آماده نمودن ایران و دیگر کشورهای مسلمان نشین
دنیا بر علیه شوروی داشت. قابل توجه است که در گزارشهای
دولت آمریکا اسلام بعنوان دشمن شماره یک کمونیسم
قلمداد شده بود .

البته برای برژینسکی مهم نبود که همکاران مسلمان
وی در تهران سفارت آمریکا را اشغال کرده و دیپلماتهای
این کشور را به گروگان گرفته بودند، یا اینکه در پاکستان و
لیبی سفارت آمریکا را به آتش کشیده بودند .

اسرار انقلاب آیت الله خمینی و نمایشنامه را سپوتین
گونه برژینسکی به این زودیه‌ها پایان پذیر نیست . شاه
ایران در حالیکه متعصبین اسلامی در این کشور روز بروز
به توفیق بیشتری می رسیدند، به فکر کمیته امنیتی ملی
آمریکا نبود، بلکه همه تقصیرها را به گردن " بریتیش
پترولیم " و بی بی سی لندن می گذارد . ولی برژینسکی
سرگرم بازی " کارت اسلامی " بود که انگلیسها بدست او داده
بودند .

از اینکه نام انگلستان در این مورد به میان می‌آید منظور دولت انگلستان نیست، بلکه اشاره به فامیل‌هایی است که از سال‌های ۱۶۶۰ تا کنون آن کشور را اداره می‌کنند و در واقع حاکم‌بر اوضاع آن هستند، کسانی که بنام مرکزیت دادن به فئودالیت‌ها اروپا در حال حفظ نمودن منافع شخصی خویش هستند. سیاست و نظرات شخصی این گروه از طریق مؤسساتی مانند انستیتوی سلطنتی روابط بین‌المللی، انستیتوی بین‌المللی مطالعات استراتژی در انگلیس و مجمع روابط خارجی در نیویورک و انستیتوی اسپن اعمال می‌شود.

از زمانیکه بشریت در حال بیرون آمدن از دوران جهالت بود، یعنی درست بعد از سقوط امپراطوری رم، بزرگ‌ترین خطری که "نجای اروپائی" را تهدید می‌کرد دولت‌هائی بودند که پیشرفت فرهنگی و صنعتی اجتماع خود را تضمین می‌نمودند. انقلاب آمریکا این را ثابت کرد که یک اجتماع تحصیل کرده هرگز زیر بار سیستم حکومتی قهقرائی و فئودالی نمی‌رود.

آن فامیل‌ها یا طبقه نجبای انگلیس که اشاره کردیم عملاً برای این کشور حکومت می‌کنند، برای پیشبرد اهداف خویش هیچگاه به برنامه‌های کوتاه مدت چندماهه و چندساله نمی‌اندیشند، بلکه طرح‌های این سیاستمداران همیشه برنامه‌هایی است چندین دهه و صدساله. برقراری جمهوری

اسلامی در ایران از نظر این گروه منادی روشی بود که می بايست بر قسمت‌های از جهان مستولی شود تا علم و فرهنگ را در جوامع مورد نظر به قهقرائی‌ترین درجه رسانند. اشراف انگلیس، ایتالیا و آلمان از نسله‌ها پیش تا کنون معتقد بوده‌اند که جا معه باید دارای طبقات جداگانه اشراف، فئودال، مذهبی‌ها، کارگران و فقرا باشد. این گروه‌ها نیز باید در روابط اجتماعی دارای قوانینی باشند که هر کدام از این ضوابط و قواعد بطور جداگانه‌ای تعریف و تنظیم شده است.

این ضروری است که بعنوان نمونه‌ای از طرز فکر، این اشراف و نجیب‌زادگان را خاطر نشان سازیم که "لرد برتر اندراسل" و بنیاد صلح برتر اندراسل که در مورد روی کار آوردن خمینی از فعال‌ترین عوامل بود، دارای چگونه طرز فکر و روش‌هایی است. نامبرده در مقاله اثرات علم و دانش بر روی اجتماعات که در سال ۱۹۵۱ نوشته شده، درباره آینده می‌گوید:

"در حال حاضر جمعیت کره زمین روزانه ۵۸۰۰۰ نفر اضافه می‌گردد. جنگ تا کنون نتوانسته عامل مؤثری برای جلوگیری از این ازدیاد باشد. . . . حتی جنگ‌های دامنه‌دار جهانی. . . . اشربسیارنا چیزی داشته است، اما شاید "جنگ‌های میکروبی" یا "جنگ‌های باکتریولوژیکی" در آینده بتوانند عامل مؤثر و قابل توجهی باشد. نامبرده ادامه می‌دهد، اگر بتوان در هر نسلی به ایجاد یک جنگ سیاه اقدام نمود،

با زماندگان می‌توانند به راحتی به تولید مثل ادامه دهند بدون آنکه دنیا از جمعیت آدمیان پر شود. البته چنین پدیده‌ای را که جنگ سیاه‌نا میدیم ممکن است ناخوش آیند باشد، اما چه اهمیتی دارد؟ مردم روشنفکرو با هوش نسبت به خوشی، آنهم خوشی دیگران بی‌تفاوتند..... شهرها و مراکز صنعتی فعلی متروکه خواهند شد، ساکنان آن در صورت زنده ماندن، زندگی به روش جدا خود را از سر خواهند گرفت! برای این متنفذین، رژیم خمینی که اکتفا دایران را همسان خاک نموده و ساکنان این کشور را به وحشیگری سوق میدهد، در وضعیت و شکل دادن به آینده اهمیت دارد. ویران نمودن شهرهای ایران و بازگرداندن این کشور به یک مملکت زراعتی بجای یک جامعه صنعتی و پیشرفته، متوقف شدن علوم مربوط به انرژی هسته‌ای توسط خمینی بنظر نمایندگان بلندیایه طبقه حاکمه انگلیس باید مانند الگوئی باشد که لازم است در دیگر کشورهای در حال توسعه حتی در بسیاری از کشورهای صنعتی غرب نیز اجراء گردد. هیچ تاکتیک، استراتژی و طرح سیاسی‌رانی‌توان یافت که مخلوق فکر طبقه حاکمه انگلیس باشد و برای طول‌المدت پیش‌بینی نشده باشد.

در سال ۱۹۷۵ سیاست "دوران تباهی" (DARK AGES) جزو دستور کار دولت آینده آمریکا یعنی دولت جیمی کارتر قرار گرفته بود. نام این طرح "پروژه ۱۹۸۰" بود که توسط

کمیته روابط خارجی در ۳۰ جلد تهیه شده و دیدگاه سیاست ۱۰ ساله آینده را مشخص می نمود. همکاران و دست اندرکاران تهیه این طرح "سایروس ونس"، "آنتونی سالومون"، "هارولد براون"، "برژینسکی"، "لسلی گلب" و جمعی دیگر بودند که همگی به همراهی کارتر در ۱۹۷۷ وارد دولت جدید آمریکا گردیدند.

برنامه اصلی "پروژه ۱۹۸۰" عبارتست از کنترل اقتصاد از هم پاشیده دنیا. در شرح کلی این طرح که درسی جلد نوشته شده نسبت به فقر، مرض، قحطی، کشتار دسته جمعی و خلاصه آشوبی که در جوامع بوجود خواهد آورد کمترین پرده پوشی ملاحظه نمی شود.

"پروژه ۱۹۸۰" که تا سال ۱۹۷۹ کا ملا پنهان مانده بود، می گوید اقتصاد دنیا به یک دگرگونی و دوباره سازی نیاز مند است. برای این اساس، کلیه امور مربوط به انرژی، اعتبارات، مواد غذایی و دیگر مسائل اصلی دنیا می بایست تحت کنترل واحدی درآید. بررسی و اداره امور چنین سازمان و احدهانی نیز می بایست بعهد گروه ویژه ای متشکل از اعضاء و مدیران شرکتهای نفتی و بانکهای آمریکائی انگلیسی باشد.

هدف در این طرح عبارتست از بازگرفتن قدرت از سازمان ملل، صندوق جهانی پول، و حتی کشورهای دنیا. به این نحو که ابتداء ممالک دنیا را از نظر واحد پول به بلوکهای ویژه ای

تقسیم کنند. مثلاً "پوند و رشکسته انگلیس در یک منطقه، فرانک فرانسه در منطقه دیگر، و خلاصه دلار آمریکا، بین ژاپن و دینار عربی هر کدام مربوط به بلوک خاصی باشند. سازمان جهانی پول هم رابط بین این بلوکها و مسئول کنترل ارز و تجارت و معاملات بین بلوکها گردد. دلار آمریکا نیز دیگر جنبه ذخیره بین المللی را نداشته باشد.

ورود تکنولوژی مدرن به کشورهای در حال توسعه بر اساس این طرح باید متوقف می‌شود.

اجازه ورود و تشخیص نوع تکنولوژی مناسب می‌بایست در اختیار مطلق بانک جهانی قرار گیرد و سازمان جهانی پول به تنهایی می‌تواند به کشورهای اعتبار صنعتی بدهد و یا آن کشور را قابل دریافت اعتبار نداند.

مدارک و مطالعات صندوق بین المللی پول و بانک جهانی نشان می‌دهد که نتیجه برنامۀ فوق تقلیل سریع جمعیت در کشورهای جهان سوم خواهد بود. گزارشهای سازمانهای مسئول آمریکائی نیز نشان می‌دهد که در اثر اجرای "پروژه ۱۹۸۰" جمعیت کره زمین در سال ۲۰۰۰ به میزان سه بیلیون کاهش می‌شود.

طبق این برنامه از کشورهای ایران بعنوان "لوله آزمایش" در آزمایشگاه، برای اثبات امکان عملی طرح و توسعه آن در دیگر کشورهای جهان سوم استفاده شد. این اشتباه بزرگی است اگر کسی به اظهارات برژینسکی

و کارتر در مورد همراهی با اسلاميون برای مبارزه با شوروی توجه نماید . بلکه هدف اصلی، رونق اقتصادی یاران آمریکا در غرب اروپا است و مهم‌ترین اسلحه نیز نفت می‌باشد .

در سال ۱۹۷۸ دولتهای فرانسه و آلمان غربی تمام کشورهای اروپا را به استثنای انگلستان به تشکیل یک سیستم پولی واحد اروپائی ترغیب کردند . بطوریکه یک مقام رسمی آلمان غربی اظهار می‌داشت این مقدمه‌ای بود برای جانشین کردن سیستم جدید بجای صندوق بین‌المللی پول .

سازمان جدید برنامۀ بعدی آن که ایجاد صندوق پول اروپائی بود با برنامۀ "کنترل پولی دنیا" در دولت کارتر که شرح مختصر آن قبلاً رفت مغایر بود . توفیق سیستم جدید پولی به یک پیمان همکاری با کشورهای عضو و پکنیاز داشت .

در آغاز سال ۱۹۷۷ کشورهای فرانسه و آلمان جنبه‌های مختلف معاملۀ پایایی با دولتهای اوپک را بررسی کردند که طی آن می‌بایست کشورهای اروپائی غربی در قبال دریافت نفت با قیمت‌های ثابت به صدور تکنولوژی امروزی به آن کشورها مبادرت نمایند . همچنین کشورهای اوپک ماژاد پول فروش نفت را می‌بایست در بانکهای اروپائی واریز نمایند و در قبال آن مجدداً از تکنولوژی اروپا استفاده نمایند .

زمانیکه دولت انگلیس موقعیت خود را در برابر برنامه جدید آلمان غربی و فرانسه در خطر دید فوراً به اخوان المسلمین

برای تسریع عملیات دگرگون کردن و برهم زدن اوضاع ایران چراغ سبز داد.

مهمترین کشورهای اروپائی و کشورهای ژاپن شدیداً به نفت خلیج فارس نیاز دارند. از سالهای ۱۹۷۸ این نیاز از کشورهای ایران، عربستان سعودی، کویت، عراق و امارات متحده عربی تأمین می‌شد.

با ترتیب دادن سرنگونی شاه و توسعه هرچ و مرج در کل منطقه خاورمیانه بر اساس برنامه "انگلیسی-آمریکائی" موقعیت اروپای غربی در مورد قطع نفت شدیداً به خطر می‌افتاد.

در اکتبر ۱۹۷۹ یعنی کمتر از یک ماه قبل از جریان گروگانهای آمریکا در ایران مجله (BUSINESS WEEK) این تهدید را بر ملا ساخت:

"ممکن است سیستم بانکی عراق با جریان دادن دلارهای نفتی در سیستم پولی اروپا برتری مالی دنیا را به طرف بانکهای آمریکا و صندوق بین المللی پول سوق دهد. البته این امر فقط در صورتی امکان پذیر است که اوپک بخواهد رول نیرومندی را در این میان بازی کند. در حالیکه اوپک زیر بار ورود سناریوی دیگری به صحنه خواهد آمد که بر اساس آن، آمریکا به تنهایی یا با همکاری ممالک غربی دست به حمله نظامی و اشغال مناطق و منابع نفتی می‌زند."

اشتبغال مناطق نفتی نه تنها برای جلوگیری

از فروش و ارسال نفت به آمریکا خواهد بود، بلکه از صدور نفت به کشورهای اروپای غربی و ژاپن هم جلوگیری بعمل خواهد آمد و رد که هدف اصلی، همین قسمت آخر است. این ضربه - ایست که صندوق پولی اروپا را از پای می افکند، از زمانی که دیپلماتهای آفریکائی در ایران به گروگان گرفته شده اند، این تهدید ما نند شمشیر "دموکلس" بالای سر سیستم مالی بین المللی است.

سیاست "کارت اسلامی" آقای برژینسکی از وحشیانه ترین روشهایی است که دولت کارتیزیر با آن رفته است. کارتیزیر محض اشغال صندلی ریاست جمهوری آمریکا قبل از هر کار دیگر معاون خود یعنی "والتر ماندیل" را به کشورهای اروپائی فرستاد تا مخالفت شدید دولت خود را نسبت به صدور تکنولوژی انرژی هسته ای به کشورهای جهان سوم اعلام نماید. در این زمان معاهداتی که در مورد انرژی هسته ای بین آلمان و برزیل یا فرانسه و پاکستان در جریان بود شدیداً مورد انتقاد و حمله قرار گرفت. در ایران که شاه متعهد شده بود تا سال ۲۰۰۰ این کشور را در ردیف ده کشور مترقی و صنعتی جهانی قرار دهد دارای طرحهای انرژی هسته ای بود و قرار بود با کمک آلمان و فرانسه به مرحله اجراء درآید.

امروز، برجهای تبرید نیروگاههای اتمی ایران را به انبار گندم مبدل کرده اند و آن دسته از کشورهای جهان

سوم که در حال صنعتی شدن هستند آینه‌های شبیه ایران در انتظارشان است .

این فقط یک تهدید توخالی نیست ، زیرا در مورد ایران دیدیم که برنام‌ها ایران بوسیله انگلیس قبلاً آماده شده بود و بمحضی که راه را ده کردند ، انقلاب خمینی در این کشور به جریان افتاد .

در صورتیکه بخواهیم تاریخ آغاز انقلاب خمینی را دقیقاً مشخص نمائیم باید بگوئیم که نوا مبر ۱۹۷۶ بود ، چه در این زمان سازمان عفو بین المللی که ظاهراً در جهت حفظ حقوق بشر در تمام جهان فعالیت می‌کند گزارش مربوط به شکنجه در زندانهای سیاسی شاه را در این تاریخ منتشر نمود .

این درست است که طرح ابتدائی انقلاب اسلامی در ایران چندین سال قبل در مؤسسه "آسپن" کلردا و تهیه شده بود و این نیز درست است که سرنگون شدن سیستم شاهی در ایران دارای ریشه‌ای چندین صدساله در تاریخ این کشور بود ، اما نباید فراموش کرد که طی سالیان دراز سیاستمداران انگلیس در حال پرورش و حمایت آخوندها و اخوان المسلمین بوده‌اند و مانند سرمایه‌های رزمنده‌ی آن‌ها در آستین داشتند . گزارش سازمان عفو بین المللی در مورد ایران بمنزله اولین گلوله‌ای بود که باعث آغاز جنگ شد . صدور این گزارش در واقع اشاره رسمی به این مسئله بود که آمریکا یکی از مهم

ترین و نزدیکترین متحدین خود را از دست داده است .
در سالهای دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ شاه تحت نظر "یوجین
راستا و" از وزارت امور خارجه و "هنری کیسینجر" از کمیته
دفاع ملی آمریکا ایران را در معرض یک مسابقه و تجهیزات
مفصل نظامی قرارداد تارل نگهبان و حامی منافع مشترک
آمریکا و انگلیس در منطقه خلیج فارس را بعهده بگیرد .
لندن و واشینگتن همچنین سعی داشتند ایران را از هر
نوع درگیری که به برتری مالی و نفتی انگلیس و آمریکا
لطمه وارد آورد برحذر دارند . در سالهای بین ۱۹۵۰ تا
۱۹۶۰ شاه درگیر نوعی معاملات نفتی شده بود که از چهار
جوب رهبری مشترک انگلیس و آمریکا بیرون بود . برای
مثال معامله مستقیم وی با شرکت ایتالیائی ENI توسط
"انریکو ماتئی" و منتهی شدن این قرارداد به فروش نفت
به شوروی، انگلیس را پریشان خاطر ساخته بود .

سیاست "یوجین راستا و" و "هنری کیسینجر" در مورد
ایران که در بالا اشاره شد از همکاری کامل و بی حد دستگاه
اطلاعاتی اسرائیل (موساد) برخوردار بود .

یکی از افراد طراح حضور نظامی انگلیس و آمریکا در
ایران "رابرت کومر" معاون وقت وزارت دفاع دولت
کارتربود .

-- "رابرت کومر" که زمانی در دولت کندی متخصص امور
اقیانوس هند و کشورهای این ناحیه بود با همکاری دولت

انگلیس، طرح انگلیسی آمریکائی را در برابر خروج نیرو-
های انگلیس از منطقه خلیج تهیه می نمود. امروز وی
سرپرست نیروی ضربتی ویژه ایست شامل ۱۴۵/۰۰۰ نفر که
تنها مأموریتشان اشغال مناطق خلیج فارس است.
"کیسینجر" بر اساس مطالعاتی که نیروهای جاسوسی
انگلیس و آمریکا در مورد روحیات شاه نموده بودند توانست
شاه را به خرید مقدار بسیار زیادی اسلحه وادارد. با
خرید این تسلیحات تعداد زیادی کارشناس و مأموران
اطلاعاتی انگلیس و آمریکا هم به ایران سرازیر شدند و در
برابر تعدادی از افسران ایرانی نیز جهت آموزش به
آمریکا، انگلیس و اسرائیل رفتند.

بعد از سال ۱۹۷۳ با توجه به افزایش ناگهانی قیمت
نفت، شاه تصمیم گرفت از این موقعیت برای اجرای سیاست
هایی بطور مستقل بهره گیرد. حقه نفتی مربوط به ۱۹۷۳
- ۱۹۷۴ زیر سر کیسینجر بود، زیرا در دسامبر ۱۹۷۳ جلسه
اوپک در تهران تشکیل می شد و کیسینجر از شاه خواسته بود
که در این جلسه برای فروش نفت قیمت های بالا و سرسام آوری
را تقاضا کند. کیسینجر با این عمل در حال انجام مأموریت
فود بنفع شرکت های بزرگ نفتی و بانک های لندن بود، اما
شاه تنها در آ مذاضا فی نفت را می دید. او می گفت ایران را
طی یک نسل، به درجه ششمین قدرت دنیا می رساند و ایمن
باعث سرنگونی خودوی شد.

اولین اختلاف بین شاه و کیسینجر در سال ۱۹۷۵ پیش آمد ،
در این زمان با پادرمیانی "بومدین" از الجزایر و ملک
فیصل از عربستان سعودی شاه قرار داد صلحی با عراق امضاء
نمود و طی آن قرار شد دست از حمایت و کمک به کردهای عراقی
بردارد . برنامہ چریکهای کرد یکی از طرحهای برجسته سازمان
"سیا" و رهبر پیشین آن یعنی "ریچارد هلمز" که بعداً سفیر
آمریکا در ایران شد و سازمان اطلاعاتی انگلیس و اسرائیل
بود . بر طبق منابع خبری عرب به آیت الله خمینی در این
زمان (۱۹۷۵) روزهای تبعید در عراق را میگذراند و کردها
را علیه کشور میزبان حمایت می نمود . زمانیکه شاه درها
را بروی کردهای عراقی بست ، باعث عمیانیت کیسینجر گشت
چرا که میلیونها دلار اسلحه ای که برای این جنگ تهیه
شده بود روی دست آمریکا ماند . عراق با دستگیری و کشتن
رهبران کرد و توسعه برنامہ های اقتصادی و کشاورزی ، کردستان
را به یکی از مناطق پیشرفته تبدیل ساخت . صلح ایران و
عراق سیلی محکمی بود که به صورت سازمان "سیا" و سازمان
اطلاعاتی انگلیس خورد .

در سال ۱۹۷۷ مسائل جدی تر شد ، یعنی اینکه احساس
می شد شاه کم کم از اسرائیل و سازمان اطلاعاتی آن دوری می جوید
و آرام آرام ایران را به کشورهای عربی نزدیکتر می سازد .
در این زمینه عراق و عربستان سعودی از همه به ایران
نزدیکتر می شدند .

شاه در یک ماهه مطبوعاتی در سال ۱۹۷۷ اعلام نمود که برای ثابت نگه داشتن قیمت نفت اوپک در حال فعالیت است. از آنجا که عربستان سعودی و ایران حدود نصف میزان کل نفت اوپک را در اختیار داشتند امکان موفقیت در مورد ثابت نگه داشتن قیمت نفت در برابر کشورهای رادیکالی چون لیبی بسیار زیاد بود.

در این زمان، شاه حرف همیشگی خود را که دلار بطور استثنائی وبدون رابطه با پولهای دیگر نباید مآخذ فروش نفت باشد عوض نمود و اعلام کرد که تنها دلار را بعنوان ارز معاملات نفتی قبول دارد.

سالیان درازی بود که کیسینجر و انگلستان متفقاً سعی داشتند کشورهای اوپک را راضی کنند تا رابطه معاملاتی صادرات نفت خود را از طریق حساب مخصوصی با سازمان جهانی پول انجام دهند، اما عربستان سعودی همیشه در این مورد مقاومت می نمود تا اینکه شاه شروع به حمایت از این سیاست کرد و پادشاه عربستان سعودی ضمن دیداری غیر مترقبه از ایران پشتیبانی کامل مالی خود را از این کشور اعلام نمود.

این تغییر سیاست ناگهانی شاه نه تنها نمودار علاقه وی به استقلال تصمیمات بود، بلکه ثابت می کرد که به سوی همکاری بیشتر و نزدیکتر شدن به فرانسه و آلمان نیز پیش می رود و این درست در زمانی بود که این دو کشور

در حال تأسیس سازمان پولی اروپا بودند. چنانچه ایران - عراق و عربستان همکاری دائمی خود را با سازمان پولی اروپا برقرار می‌کردند، این اقدام بصورت غیرقابل توقفی بر علیه لندن بود. آثار و علائم تمایل ایران به کشورهای فرانسه و آلمان غربی از مدت‌ها پیش آشکار بود. برنامۀ چندبیلیونی توسعه نیروگاه‌های اتمی ایران از آغاز توسط پارسی و بن ترتیب داده شده بود. در حالیکه واشینگتن از ابتدای کلابا فروش تکنولوژی اتمی باین کشور مخالفتی شدید داشت.

یکی از قراردادهایی که باعث عصبانیت شدید انگلستان و آمریکا شده بود، معا هده فروش گاز طبیعی از جانب ایران به روسیه بشمار می‌آید در حالیکه این کشور همین مقدار گاز را از منابع گاز طبیعی خود به آلمان می‌فروخت.

شاه از مسکونیز برای توسعه روابط اقتصادی ایران و شوروی نیز دیدن کرد.

از نقطه نظر واشینگتن و لندن شاه دیگر مرده‌ای بیش نبود.

انقلاب ایران بیشتر جنبه یک جنگ روانی داشت تا نوعی جنگ‌های خیابانی و نه تنها از جانب آخوندها و مساجد رهبری می‌شد، بلکه پایه اصلی رهبری آن از سوی ضد جاسوسی و اطلاعاتی انگلیس و نستیتوی روابط بشری در "تاویستاگ" واقع در دانه‌شگاه "ساکس" بود.

متخصصین "تا ویستاک" با در دست داشتن اطلاعات و پرونده‌های مربوط به چگونگی شستشوی مغزی ایرانیان و حاصل تجارب گذشته شان در ایران با ضافه کامپیوترها و دیگر لوازم، دست بکار تهیه جزئیات برای انقلاب اسلامی ایران شدند. چگونه ایرانیان دعوت به انقلاب را از سوی یک ملای پیرو در حال مرگ پاسخ خواهند داد؟ طبقه کارگر ایرانی چگونه با این امر مواجه می‌شود؟ روشنفکران چه خواهند کرد؟ با چه روشی می‌توان دانشجوی ایرانی را به صحنه کشید؟ نقاط ضعف نیروهای مسلح کدام است؟..... جواب به این سئوالات همگی می‌بایست مورد بررسی قرار می‌گرفت.

گروه ویژه‌ای که مأمور بررسی جزئیات شدند متخصصینی بودند که از زمان جنگ دوم جهانی در سیستم اطلاعات و جاسوسی انگلیس متصدی تکنیکهای جنگ روانی بوده‌اند. از جمله کسانی مثل "ما روین زوی نیس" پروفیسور دانشگاه شیکاگو که کتابی هم با نام "روشنفکران سیاست در ایران" نوشته است نیز برای بررسی و تهیه برنامه انقلاب ایران بسیج شدند تا عکس‌العملهای طبقات مختلف مردم را بسنجند.

شاه دقیقاً قربانی مناسبی بود. بر اساس گفتار افرادی که با دربار شاه رفت و آمد داشتند فساد در سطح بالای مملکت بیداد می‌کرد. افراد فامیل شاه در

برابر مملکت کوچکترین احساس مسئولیتی نمی‌کردند و تنها ب فکر معاملات زمین، بورس، قاچاق و هرگونه عمل غیر قانونی دیگری بودند که منافع مالی برایشان داشت. اغلب افراد خاندان سلطنت و دوستانشان بیشتر اوقات را در آکا پولکو، ریویرا و سوئیس می‌گذرانند، نه در دفتر کارشان در تهران. شاه خود بجای مراوده با افراد اقتصاددان، نظامی و سیاسی و دیگر مشا ورین مملکتی، فاسدترین افراد را دور خود جمع می‌کرد و آنها نیز تنها به فکر پر کردن جیب‌هایشان بودند و مرتب از او تعریف و تمجید می‌نمودند تا به مقام بالاتریا به پول بیشتری دست یابند. شاه همیشه از پاکسازی دربار و فامیل خود سربا می‌زد. عدم کفایت و دیگر عقده‌های وی که از اخراج پدرش بوسیله انگلیس در سال ۱۹۴۱ سرچشمه می‌گرفت دلیلی بود بر جمع‌آوری بی‌کاره‌ها و بله‌قربان‌گوها در اطراف او. شاه تحمل وجود مخالفان خود را نداشت. حمله به مشا ورین و تنبیه آنان برای شاه بسیار ساده و معمول بود. هر کس اختلاف نظری پیدامی‌کرد بلافاصله او را معزول می‌کرد و تنها راه پیشرفت ایران از نظر او تعریف و تمجید از مقام سلطنت بود!!!

به دلائل فوق اغلب سیاستمداران ایرانی که قادر بودند گرگونی و فساد مملکت را پیش بینی کنند از سال‌ها پیش معزول و مغضوب شده بودند.

در سال ۱۹۷۶ مؤسسه عفوبین المللی با گزارش معروف

خودشاه را به دفاع از خود واداشت .

اغلب افراد می‌دانند که مؤسسه عفوبین المللی جلوه دارسان زمان اطلاعاتی انگلیس است و در صدر این مؤسسه افرادی مانند: "رمزی کلارک"، "سین مک براید" و "کونور کروزا براین" به فعالیت مشغولند. "ریچارد فالک" از دانشگاه پرینستون که یکی از مشاوران عفوبین المللی است قسمت مربوط به حقوق بشر "پروژه ۱۹۸۰" را نوشته است .

"عفوبین المللی" در گزارش سال ۱۹۷۶ خود، شاه را بخاطر پلیس مخفی و "ساواک" و شکنجه زندانیان سیاسی و قتل و ترور مخالفین محکوم نمود. هدف در این گزارش این بود که رژیم شاه بعنوان یک رژیم وحشی و خونخوار به دنیا معرفی گردد. تماویر متعددی از قطع اعضاء بدن، شوک الکتریکی افراد مخالف رژیم که بوسیله ساواک انجام می‌شد در روزنامه‌های تایمز لندن، واشینگتن پست و سایر رسانه‌های خبری معتبر در معرض دید و اطلاع عموم قرار می‌گرفت. دفاع از زندانیان سیاسی بزودی دست‌آویز گروه‌های چپ‌گرا و رادیکال گردید .

شاه را در موقعیتی قرار دادند که می‌بایست از تشکیلات غیرقابل دفاع خود دفاع کند. از سال ۱۹۵۵ ساواک تحت کنترل و آموزش کامل سازمان‌های اطلاعاتی انگلیس و اسرائیل بود. ساواک بطور مستقل کار می‌کرد بطوریکه

گاه احساس می‌شد حتی شاه را هم تحت کنترل دارند. شکنجه گران ماهر این سازمان را "موساد" اسرائیل تعلیم داده بود. با توجه به فعالیت گروه‌های مخالف و چپ‌گرا قدرت ساواک رفته رفته توسعه‌ای زائدالوصف می‌یافت. جمعی از روشنفکران معتقدند که صحنه‌های حساس مبارزه ساواک با گروه‌های چپ را افراد ساواک بصورت نمایشی و غیر واقعی تهیه می‌کردند تا شاه روز بروز به وجود این سازمان و قدرت روزافزون آن بیشتر معتقد گردد.

سازمان عفو بین‌المللی بزودی دریافت که دوستان قدرتمندی دارد. کارتر پس از چند ماه ورود به کاخ سفید تبلیغات و برنامه‌های خود را درباره حفظ حقوق بشر اعلام نمود. اگرچه در آغاز برنامه‌های تبلیغات حقوق بشر به سوی کشورهای کمونیستی بغیر از چین اشاره می‌رفت، اما بیشتر به این منظور بود که متحدین آمریکا مانند ایران از سیاست‌های آمریکا پیروی نمایند. مقامات رسمی اطلاعاتی آمریکا با رهاگوشزدن نموده بودند که اینگونه حمله‌های تبلیغاتی درباره حقوق بشر و بر علیه ایران منافع ایالات متحده آمریکا را در خلیج فارس بخطر می‌اندازد، اما اینگونه گزارشات هیچگاه نزد "برژینسکی" و "سایروس ونس" موثر واقع نشد. قسمت حقوق بشر در وزارت امور خارجه آمریکا تحت نظر "پاتریشیا دریان" بزودی در ردیف فعالترین و مهمترین قسمت‌ها درآمد.

رفیق دیرین "سا یروس ونس" بنام "وارن کریستوفر" نیز متصدی این عملیات گردید. نا مبرده در دولت جانسون نیز مرد شماره ۲ وزارت دادگستری بود که رمزی کلارک مرد شماره یک، یعنی وزیر دادگستری دولت جانسون بود.

پس از انتشار گزارش عفوبین المللی بر علیه شاه کلیه سازمانهای متعدد چپ و رادیکال مبارزه علنی را علیه شاه آغاز نمودند. در برنامهای که عتله تلویزیون سی، بی، اس مطالبی در مورد اینکهمای مورین ساواک شاه در صدد ترور مخالفان سرشناس شاه در آمریکا میباشند اعلام نمود که صادق قطب زاده بعنوان مشهورترین مخالف شاه در آمریکا و یکی دیگر از ایرانیان که در کار انتشار و طبع جزوه و اعلامیه بر علیه شاه میباشند هدفهای اصلی برنامه ترور هستند. فعالیتهای همه جانبه ای بر علیه شاه شروع شد. "بنیاد صلح برتر اندرا سل"، "بنیاد دلیو با سو" در ایتالیا، "انستیتوی مطالعات سیاسی در واشینگتن" "انستیتوی ترانس ناسنال" در آستردام، "سازمان سوسیالیستهای اروپا"، "سازمان خدمات دوستان" در آمریکا، "کنگره مردم مدیترانه" که مورد حمایت لیبی بود و تعداد زیادی از سازمانهای دفاع از حقوق بشر منجمله: "انجمن بین المللی قضاات دمکرات"، همه دستبکار شده بودند و با اعمام نمایندگان خود به ایران تماس با مخالفین

نیز بر احتی برقرار گشت .

در داخل ایران تنها یک تشکیلات مهم وجود داشت و آنهم "اخوان المسلمین" بود که توسط عده‌ای ملا برهبری آیت الله خلیلی و آیت الله خمینی تحت نام فدائیان اسلام دور هم گردآمده بودند . در سراسر ایران حدود ۲۰۰/۰۰۰- ملا وجود داشت که از چند ملای عضو اخوان المسلمین اطاعت می‌کردند . با زوی دیگر انقلاب اسلامی که رکنان اطلاعاتی مجربی بودند که دور آخوندها حلقه زده بودند و آنسان را هدایت می‌کردند ، ما نند صادق قطب زاده ، ابوالحسن بنی صدر و ابراهیم یزدی .

دستورات صادره از واشینگتن و لندن توسط اساتید دانشگاه نظیر پروفیسور "ریچارد کوتام" به اطراف خمینی می‌رسید .

"کوتام" و یزدی در سال ۱۹۵۰ یکدیگر را در ایران ملاقات نمودند . در آن زمان "کوتام" افسر سازمان "سیا" در ایران بود که بعنوان عضو سفارت آمریکا کار می‌کرد . کوتام همچنین قطب زاده را که می‌توانست از عناصر رهبری آینده ایران باشد ملاقات کرد . در مدت ۲ سال بعد یزدی و قطب زاده تحت نظر کوتام استراتژی‌های لازم را آموختند . یزدی و کوتام به اندازه‌ای با هم دوست و نزدیک بودند که همسر یزدی گفته بود شنا سانی کوتام نسبت به شوهرم به مراتب بیشتر از شنا سانی من است .

در سال ۱۹۷۰ با ردیگر کوتا ما از ایران دیدن کرد. کوتا می‌گوید: قطب زاده مرا با بسیاری از افراد آشنا نمود. اما چندین بار نزدیک بود بعضی از اسرار را ناخود آگاه فاش سازم. کوتا در سال ۱۹۷۷ با محمد درخشش که یکی از رادیکال‌های صحنه سیاسی ایران بود و در سال ۱۹۶۳ رهبری یک شورش موضعی در تهران را بعهده داشت آشنا شد.

در سال ۱۹۷۷ درخشش از طریق فرانسه به آمریکا سفر کرد و با مخالفان فعال شاه در خارج ملاقات‌هایی کرد. با کوتا نیز ملاقاتی داشت و در این دیدار از نامبرده می‌خواهد تا از جانب او با دولت کارتر مذاکراتی درباره انقلاب ایران بعمل آورد. کوتا مبه‌واشینگتن می‌رود و با کمیته دفاع ملی در مورد لزوم حمایت از خمینی مذاکراتی بعمل می‌آورد. در همین زمان یزدی و قطب زاده برای جمع‌آوری پول دائمی بین آمریکا و فرانسه در سفر بودند. در خلال همین مسافرت‌ها گاهی هم‌خمینی را که در عراق روزهای تبعید را می‌گذراند ملاقات می‌کردند. اولین کمک مالی را از دولت لیبی دریافت نمودند. تعداد زیادی از ساکنان زمان‌های مخالف شاه بدون همبستگی و برنای ماهی در سراسر اروپا و آمریکا بودند که می‌بايست بنحویکپا رچه به زیر پرچم خمینی می‌رفتند. عده‌ای نیز در داخل مملکت برگزیده شدند تا جنگ و گریزهای خیابانی را در مواقع ضروری سامان دهند.

یزدی نمونه‌ای از یک انقلابی‌موردنظر بود. او اغلب با اتفاق بنی‌صدر و قطب زاده در کنار خمینی بود. خمینی به حومه پاریس در توفل لوشا تو آمد. این سه نفر مشاورین اصلی خمینی در پاریس بودند. بعد از فوریه ۷۹ یزدی به سمت معاونت نخست وزیری و متصدی امور انقلاب برگزیده شد و در همین مقام بود که پلیس مخفی خمینی را بنام "ساواما" تشکیل داد. یزدی بعدها بمقام وزارت امور خارجه دولت انقلاب رسید. چندی پس از واقعه گروگانگیری از سمت خویش استعفاء داد و بطور پنهانی مأموریت مشاورت خمینی را بعهده گرفت.

یزدی برای اولین بار در سال ۱۹۵۹ به آمریکا آمده بود. او دکترای خود را از دانشگاه ام-آی-تی دریافت کرده، آنجا به دانشگاه "فیرلی دیکینسون" وارد شد. نام برده اگرچه چندبار بخاطر تهاجمات و زسکسی و دیگر اعمال مشابه بوسیله پلیس دستگیر شد، اما بزودی توانست کارت تابعیت آمریکا را بگیرد.

یزدی در سال ۱۹۶۳ شعبه اخوان المسلمین در آمریکا را تأسیس کرد و انجمن دانشجویان مسلمان را بوجود آورد. نامبرده سازمانهای دانشجویان ایرانی و سازمان مسلمانان جوان را نیز تشکیل داد. در سال ۱۹۶۴ آمریکا را به قصد فرانسه و آلمان ترک کرد و سه سال در آنجا مقیم شد. در طی این سه سال با قطب زاده دائمی ملاقات می‌کرد و با سازمان

ها ئی رابطه داشت که بعداً حاکمی خمینی شدند . در سال ۱۹۶۷ با ردیگر به آمریکا مراجعت و به شهر "هوستن" در تگزاس رفته در کالجی به تدریس و تحقیق پرداخت . "توماس ریکس" استاد دانشگاه جورج تاون در باره او میگوید گمان نمیکنم یزدی اصلاً تحصیلاتی کرده باشد ، چرا که او هر هفته یک بار به واشینگتن میرفت و با افرادی ملاقات می کرد و سازمانها ئی را نظیر "مسلمانان جوان" تشکیل می داد . او همیشه با احتیاطی مرموزانه به تشکیل جلسات و اداره نمودن آنها مبادرت می ورزید .

ابراهیم یزدی در طول اقامت خود در خارخا زایران ملاقاتهای بسیاری داشت اما از مهمترین آنها ملاقات با علی شریعتی است . شریعتی "ایدئولوگ" فنا تیکی بود که فلسفه انقلاب اسلامی خمینی و اسکلت آنرا ایجاد نمود . شریعتی به تنهایی کار نمی کرد . او از مؤسسه صلح برتراند راسل حقوق می گرفت . وی در مشهد یعنی در محلی که تدریس می کرد عده ای دانشجوی انقلابی را اطراف خود جمع آورده بود . در سال ۱۹۶۴ یزدی و شریعتی تصمیم گرفتند با هم به ایران بازگردند . بر اساس این تصمیم بود که شریعتی ابتداءً وارد ایران شد که بلافاصله وی را دستگیر و زندانی کردند . او به یزدی پیغام فرستاد که به ایران نیاید . تقریباً ۱۵ سال طول کشید تا یزدی توانست به ایران بازگردد ، اما این بار همراه با خمینی و بعنوان رهبر همراهان خمینی وارد شد .

فصل دوم

چگونه شاه توسط انگلیس سرنگون شد

ماه اوت ۱۹۷۸ است. اوضاع ایران از یکسال پیش روبه‌وخامت گذاشته‌و این ازمزمان روی کار آمدن کارتر در حالیکه وی ایران را جزیره‌شبات و امنیت نامید کاملاً قابل پیش‌بینی بود.

شاه، امیرعباس‌هویدا را از مقام نخست‌وزیری برکنار و جمشیدآ‌موزگار را بجای وی برگزید. اما مشکلات ایران و مقدمات از هم‌پاشیده‌شدن اوضاع آن از یکسال پیش آغاز شده بود. جمشیدآ‌موزگار بودجه‌هنگفتی برای امورکشاوری تخصیص داده و توجهی به پیشرفت امور صنعتی ایران نشان نداد.

آ‌موزگار با رفتار غیرعادی خود با گروه‌آ‌خوندها نمایشی از مخالفت و ضدیت ویژه‌ای را به‌ظهور رساند. اما در حقیقت اعمال وی بر علیه حکومت شاه بود. نامبرده کلیه حقوق و جیره‌های مخصوص ملاها را یکباره قطع نمود. همین عمل وی باعث شد تا اولین آثار ابراز علنی مخالفت با سیستم در مساجد آشکارا بظهور برسد. روزنامه‌ها نیز

مقالات تندوزننده‌ای را که از طرف وزارت اطلاعات می‌رسید بر علیه آخوندها چاپ می‌کردند و این آتش خشم مردم را تندتر می‌نمود. در ماه می ۱۹۷۸ پلیس به منزل آیت‌الله شریعتمداری در قم حمله نمود. و این باعث شد که مردم عصبانی کنترل خویش را از دست بدهند.

شاه در واقع بر قلعه کوه آتش فشانی نشسته بود، اما همچنان با تکیه به قدرت "ساواک" و پلیس مسائل را بی اهمیت و قابل کنترل تلقی می‌نمود. این بزرگترین اشتباه وی بود.

مقام مسئول و رئیس ساواک ژنرال حسین فردوست بود. کسی که از دوران کودکی همبازی شاه بود و مدرسه "LE ROSEY" سوئیس را در ۱۹۳۰ با هم به پایان رسانده بودند. اما بر اساس اطلاعاتی که هم‌اکنون در دست است فردوست از مهره‌های اصلی انقلاب ایران محسوب می‌شود که در عین حال حساس‌ترین وظیفه را در حکومت شاه به عهده داشت. مدت حداقل یکسال قبل از انقلاب، فردوست می‌گفت: آمریکا آنها تصمیم گرفته‌اند از شاه راحت شوند، به همین منظور با افسرانی که شاه طرفداران کرده بود تماس می‌گرفت و از آنها می‌پرسید آیا حاضرید به انقلاب بپیوندید؟ بسیاری از افسران نیز در اثر همین فعالیت وی نیز به انقلاب پیوستند.

بعداً "شاه و خواهرش اشرف هر دو فردوست را خیانتکار

نا میدند. اشرف در کتاب خود "تصاویری در آئینه" نوشت :
بعدا ز قطع جیره آخوندها تمام مسا جذب به صحنه تظاهرات ضد
دولتی مبدل شد.

اشرف در این کتاب می‌نویسد که : "ساواک" برخلاف
وظیفه‌اش شاه را از عمق وقایع جاری و خشم و خروش مردم و
نا رضائی آخوندها مطلع ننمود. من معتقدم فرد دوست در رأی
اداره اطلاعات و امنیت از بسیاری از مسائل با خبر بود و عمدا
برادر مرا در نا آگاهی نسبت به واقعیات موجود نگه می
داشت و در سال آخر دائما مشغول تماس و مذاکره با خمینی و
انجام نوعی معامله با وی بود.

امروز فرد دوست رئیس پلیس مخفی خمینی و "ساواک" را
می‌باشد. خانه پاریس او در اجرای طرح ترور پسر اشرف
در ۱۹۷۹ رل مهمی داشت. شاه در مصاحبه‌ای که بلافاصله
پس از این ترور انجام شد، گفت : "امیدوارم صحت نداشته
باشد، زیرا این بسیار کشیف است." فرد دوست بطور مسلم در
ماه‌های قبل از فوریه ۱۹۷۹ از اعتماد قلبی شاه برخوردار
بود.

در اوائل ماه اوت ۱۹۷۸ ایران دچار یکی از شدید-
ترین اعمال تروریستی تاریخ خودش. پس از یک هفته
تظاهرات پراکنده یک شب ۴۰۰ نفر در آتش سوزی سینما
رکس آبادان سوختند : علائم و شواهد نشان می‌داد که آتش
سوزی بطور قطعی عمدی و با برنامه قبلی انجام شده بود.

درهای ورود و خروج سینما را بنحوی بسته بودند که کسی نتواند فرار کند. در حالیکه فشا روحی مردم ایران بحد اعلای رسیده بود، "ساواک" متهم شد که آتش سوزی سینما رکس کارماً مورین این سازمان بوده. خبرگزاری پارس نیز تبلیغات دامنه داری را شروع نمود. این خبرگزاری مرتب اعلام می کرد که بطور قطع و یقین دستهای اجنبی در اغتشاش ایران سهم بسزائی دارند، زیرا دشمنان ازدیدن پیشرفت های دامنه دار در کشورمان راحت شده اند.

ظرف چند هفته مطبوعات ایران حمله های شدید به سیاست انگلیس را آغاز کردند و درخیا بانهای تهران نیز شنیده می شد که جمعی از مردم می گویند نهضت خمینی بدست سیاستمداران انگلیس سازمان یافته است. حمله ها متوجه رادیو بی بی سی، سی لندن بود که با گفتار بخش فارسی برنامهای خود سوخت لازم را برای ادا مه آتش خشم مردم تهیه می دید. در ماه ژوئیه سازمان کارگران طی اعلامیه ای شدیداً به بی بی سی، سی لندن حمله نمود. و در این بیانیه اعلام داشتند که بی بی سی، سی به توده مردم ایران توهین می کند و دلیل این همه تلاش آن است که توسعه و پیشرفت ایران چون خاری بچشم امپریالیزم انگلیس نشسته.

حملات گوناگون مطبوعات ایران به انگلیس بحدی رسید که مطبوعات انگلیس متقابلاً مجبور به پاسخگویی شدند. "لرد چالفرت" مأمور سابق اطلاعات و امنیت

انگلیس در "لندن تایمز" نوشت: "در تهران، دلائل بهم ریختن اوضاع ایران را هرکس به نوعی تفسیر می‌کند. یکی از این دلائل را درگیری و توطئه مستقیم دولت انگلستان می‌دانند. اما هیچکس مدرک و دلیلی برای این مدعا ندارد. "لرد چالفرت" اضافه می‌کند "دولت ایران نقل و انتقالات بعضی از پولها را در بانکهای سوئیس پیگیری کرده و فهمیده است که برای اخلاص در ایران بمصرف میرسد. اما اینگونه تحقیقات ادامه پیدا نخواهد نمود".

یکی از منابع تغذیه انقلاب ایران گروههای مردمی بودند که از دهات ایران به مرکز می آمدند تا کاری برای خود دست و پا کنند و این میوه درخت اقتصاد جاری در مملکت بود که بدست جمشید آموزگار رشد می‌کرد. بدلیل توقف پروژه های ساختمانی و دیگر طرحها، طبقه کارگران متخصص بیکار می‌شدند و روز بروز تعداد بیکاران افزایش می‌یافت. سرمنشأ اصلی، آخوندها و مساجد بودند، زیرا پلیس به آخوندها و مردم در محیط مسجد حمله نمی‌کرد.

سخنرانیهایی ملاحا در مساجد سراسر مملکت به تحریک مردم و ریختن آنها به خیابان منتهی می‌شد و کم‌کم نیز شعارها به تجلیل از آیت الله خمینی که در تبعید بسر می‌برد مبدل می‌گشت.

این یک انقلاب راستین نبود. بلکه می‌توان گفت نوعی تحریک و بیکار انداختن طرز فکر مردمی بود که ناگاهانه

به تخریب جا معه خویش مشغول می‌شدند. توده مردم ایران تحت تأثیر تحریکات ملاحا و تبلیغات آنان و بعضی از آنها نیز تحت تأثیر تریاک و سایر مواد مخدر به خیابانها می‌ریختند و با دستهای خالی به جنگ توپ و تفنگ می‌پرداختند بقصد آنکه یا پیروز گردند و یا آنکه بر اساس تبلیغ آخوندها در اثر کشته شدن شهید شده به بهشت بروند. در هر تظاهرات عده‌ای از تظاهرات کنندگان کشته می‌شدند و در مراسم هفته و چله‌آنان نیز تظاهرات دیگری ترتیب می‌یافت و باز جمعی کشته می‌شدند و این بار دیگر عامل تظاهرات و گرد هم آئی دیگری می‌شد و این سیرتسلسل در طول سال ۱۹۷۸ همچنان به صورت مراسم هفته و چله و تظاهرات دیگر و کشته‌های دیگر ادامه می‌یافت.

بالاخره در اولین هفته ماه سپتامبر ۱۹۷۸ پس از چندین تظاهرات چند میلیون نفری شاه تسلیم عقیده ژنرال‌های ارتش مبنی بر اعلام حکومت نظامی گشت. او قبلاً از دست زدن به چنین اقدامی بخاطر گزارشات پی‌درپی کمیته عفوبین‌المللی و تبلیغات کمیته حقوق بشر خود - داری کرده بود. ناگفته نماند که شاه کسی نبود که تنها بخاطر تبلیغات دو کمیته فوق در برنام‌های خود تغییری بدهد، بلکه این سفرای دو کشور انگلیس و آمریکا بودند که وی را از اقدام به اعلام حکومت نظامی بخاطر از دست دادن شخصیت و اعتبار بین‌المللی بر حذر می‌داشتند. صبر

و حوصله طولانی شاه در ماههای گذشته بمنزلهء طنائی بود بدست آخوندهای دیوانه، که او و سلطنتش را به دارمی - آویختند. حالا و با اعلام حکومت نظامی ازیکسوبرعلیه توده مردم و ازسوی دیگر برعلیه سیاست آمریکا و انگلیس قصد علم نموده بود.

در روز جمعه ۸ سپتامبر شاه ارتشبد غلامعلی ویسی فرمانده سابق گارد شاهنشاهی را که به قسارت قلب و بی رحمی ویژه‌ای معروف بود، بعنوان فرماندار نظامی تهران برگزید. در این روز بنا بدلائلی با وجود آنکه اعلام حکومت نظامی از او پخش شد، اما جمع بسیاری از مردم نسبت به این مسئله آگاهی نداشتند. در نتیجه گروه‌های تظاهرات کننده به جنگ با نیروهای نظامی پرداختند و این منجر به کشته شدن بالغ بر ۵۰۰ نفر شد، به نحوی که آنروز را بنام "جمعه سیاه" نامیدند.

اگرچه شاه عملاً با مردم وارد جنگ شده بود، اما بدلیل آنکه این اعلام جنگ دیر اعلام شد، برخلاف خواسته‌ها و مبنی بر نوعی مصالحه با مردم و مخالفین دیگر راهی برای بازگشت برایش نمانده بود.

روز بعد از "جمعه سیاه" بین مردم شایع گشت که کاخ سفید و اشینگتن مصمم شده تا از شر شاه راحت گردد. روزنامه نگار فرانسوی "پال ماری دلاگورس" در گزارش خود نوشت: این واضح است که ظرف مدت چند روز گذشته تمام اقدامات

برای مصالحه با ملاحا به شکست منتهی شده و دلائل بسیاری موجود است که شاه بزودی مجبور به اعلام حکومت نظامی خواهد شد. او بخوبی میدانست که مسئله اخراج او از ایران همه جا آشکارا مورد بحث قرار گرفته و حتی نزدیکترین متحد او یعنی کشور آمریکا نیز به جمع مخالفین پیوسته

منابع دیگری در آمریکا نیز در حال یافتن راه حلی میباشند. در خارج ایران دوسا زمان نسبت به سقوط شاه کمتر همت بسته بودند. یکی از آنها "بریتیش پترولیوم یا B.P." بود و دیگری رادیوی بی بی سی.

مطلبی که از نظر بسیاری پنهان مانده بود این بود که مذاکرات "B.P." به نمایندگی از جانب انگلیس در کنفرانس نفت با دولت ایران در طول سال ۱۹۷۸ بی ثمر مانده بود. مذاکرات بر سر تجدید قرارداد ۲۵ ساله کنفرانس که در سال ۱۹۵۳ پس از کودتای آمریکائی - انگلیسی برای بازگرداندن شاه به قدرت منعقد شده بود از ژانویه ۱۹۷۸ آغاز و در طول این سال ادامه یافته بود. در اکتبر همین سال بود که مذاکرات به بن بست رسید و دیگر ادامه نیافت.

مقامات ایرانی آگاهان مذاکرات کنفرانس میباشند - گفتند که: بر اساس قرارداد گذشته انگلستان میبایست روزانه حداقل ۸ میلیون و حداقل ۵ میلیون بشکه نفت از ایران خریداری کند. اما در طول ۲۵ سال هیچگاه این ماده

قرارداد توسط B. P. اجرا نشده بود، حتی میزان نفت گاهی به ۳ یا ۴ میلیون بشکه نیز رسیده بود. عدم استخراج نفت مطابق قرارداد مستقیماً بر روی بودجه ایران که براساس فروش ۵ میلیون بشکه نفت در روز تهیه شده بود اثری نداشت. لذا دولت ایران نیز برخلاف قرارداد و برای حفظ تعهدات خویش در بودجه مملکت ناچار به فروش آزاد نفت در بازار بین‌المللی شده بود و توفیق چشمگیری نیز در این مورد بدست آورده بود.

در اکتبر ۱۹۷۸ در حالیکه شرکت ملی نفت ایران و شاه برای آینده اقتصادی ایران برنامه‌هایی را تهیه دیده بودند، انگلستان درخواست شرکت ملی نفت ایران را در مورد میزان مورد لزوم فروش نفت رد می‌کرد و درباره میزان استخراج نفت ایران حاضر به تعهد و قولی قطعی نبود. اینها باعث می‌شد که ایران در آینده مسئول بازاریابی برای فروش نفت خویش می‌شد و شرکت‌های نفت فرانسه، برزیل و دیگر کشورها حاضر بودند نفت ایران را با کمال اشتیاق خریداری نمایند.

روزنامه‌کیهان اینترنشنال چاپ تهران در سرمقاله سپتامبر ۱۹۷۸ خود نوشت: "وقت آن رسیده است که ایران روابط خویش را با کنسرسیوم و کشور انگلستان به طور عمیقی بررسی و در آن تجدید نظر نماید. نگاهی به گذشته نشان می‌دهد که کشور ایران در معاملات ۲۵ ساله گذشته

خویش براساس قرارداد کنسرسیوم نفت و بطور کلی در روابط ۵۰ ساله خویش با دولت انگلیس بر سر مسئله نفت سود شایانی نبرده است. هم‌اکنون که کنسرسیوم از مضای قرارداد سر بازمی‌زند و ایران نیز رأساً قادر به فروش نفت خود می‌باشد، وقت آن رسیده که نفت ایران در بازار بین‌المللی به بهترین وجهی بفروش رسد و درآمد حاصله مطابق با نیازهای مملکت در هر کجا که مصلحت باشد بمصرف رسد. بالاخره زمان استقلال اقتصادی و تغییر و تحول فرا رسیده.

همراه با وقایع فوق، اغتشاش در میان کارگران نفت نیز رخ نه کرد و در نتیجه محصول نفت ایران که حربه بزرگی در مذاکرات بود، از اواسط سال ۱۹۷۸ بمیزان زیادی تنزل یافت، در حالی که ادامه اعتصابات کارکنان نفت، قطع کلی نفت را نیز خبر می‌داد.

بر اساس گزارشهای رسیده، اغتشاش و اعتصاب کارکنان نفت در خوزستان بوسیله اعیان گروهی رادیکال از سوی بنیاد انگلیسی صلح برتر اندرا سل به آن منطقه پایه ریزی شده بود.

در مطبوعات آمریکا حتی یک سطر هم خبر در مورد جنگ مقامات ایرانی بر سر قرارداد نفت با انگلستان نوشته نمی‌شد.

سرمايه مملکت در حال خارج شدن بود. بانکدارها، صاحبان صنایع، بها ئیان و کلیمی‌های متمول که اغلب با

انگلیس تماسهای داشتند پولهای خود را به خارج از مملکت انتقال می دادند. کانال خروج اینگونه سرمایه ها بیشتر از طریق B.P. بود. بعضی از تماسهای تجاری ایرانی و انگلیس دارای ریشه های عمیق فامیلی بود.

در سطوح پائین تر، تجاری بازاری که دارای شبکه های مجزا بودند مرتب به روحانیون کمکهای مالی فراوان می کردند و اصولاً تأمین کننده بودجه طرحهای گوناگون آوندها بودند.

بازاریان از سالها قبل دارای یک سیستم نقل و انتقال غیرقانونی ارز به کشورهای خلیج فارس بودند. در نتیجه قادر بودند نسبت به بسیاری از انتقالات پولی اطلاع یابند. کلیمی های مادرکننده قالی ظرف چندسال با خروج مبالغ هنگفتی از ایران کشور را دچار نوعی بحران اقتصادی نمودند. روزنامه نیویورک پست در این باره نوشت: فقط در ماه اکتبر ۱۹۷۸ بالغ بر ۷۰۰ میلیون دلار ارز توسط کلیمی ها از مملکت خارج شد.

هیچکدام از این اقدامات نمی توانست بدون موافقت انگلیسها که کوچکترین رفت و آمد و فعل و انفعالات منطقه خلیج فارس از نظرشان دور نمی ماند به اجراء درآید.

قریب دو قرن کنترل کامل تجارتها، قاچاقها و تمام معاملات مربوط به خلیج فارس را انگلیسها داشتند. از طریق همین زمینه های موجود بود که میلیونها دلار

اسلحه جهت تغذیه انقلابیون وارد ایران می‌شد .
شاه در روزهای بین سپتامبر و نوامبر تمام شاهنشاهی
را برای کنترل امور از دست داده بود .

در ماه اکتبر تقریباً همه مردم می‌دانستند که انقلاب
ورهبری آن بوسیله آخوندها از پشتیبانی کامل انگلیس
برخوردار است و بقصد سرنگونی شاه طرحریزی شده . شاه
می‌توانست با انگلیسها وارد جنگ شود و پیروز گردد . او
می‌توانست با رسوا نمودن انگلیس و روابط سیاستمداران
آن با آخوندها ، با مردم دست به یکی کرده و به نحوی ، خود
انقلاب نماید . اما ضعف بی‌حدا و باعث شد که عموم مردم و
روشنفکران بسوی خمینی و انقلاب او جلب گردند .

در صحنه اقتصاد بین‌المللی نیز زمینه برای کودتای
سیاسی شاه علیه انگلیسها بسیار مناسب بود . شاه می‌توانست
قبل از انقضای قرارداد کنسرسیوم ، نفت را مستقیماً به
کشورهای چون فرانسه و آلمان و ژاپن بفروشد . دلائلی
در دست است که اگر چنین می‌کرد ، این دولتها تقاضای
بایکوت ایران توسط انگلیس را رد می‌کردند ، کما اینکه
در سال ۱۹۵۱ با مصدق نیز چنین نمودند .

اتحاد جماهیر شوروی و متحدین آن نیز آماده بودند
تا از شاه بر علیه خمینی پشتیبانی نمایند . در اواخر اکتبر ،
شاه تلگرام تبریکی از لئونید برژنف بمناسبت سالگرد
تولد دریافت داشت . نظائر این تلگرامها از دیگر کشور-

های اروپای شرقی نیز رسیده بود. برژنف در این تلگرام نسبت به توسعه روابط شوروی با همسایگان ابراز علاقه‌ای خاص نموده بود. در ۱۹۷۸ خبرگزاری رسمی شوروی "تاس" بشدت گزارش آمریکا-انگلیسی منتشره را مبنی بر پشتیبانی شوروی از انقلاب در ایران تکذیب نمود و این را از اعمال سازمان "سیا" نامید که با اینگونه گزارشها قصد دارد دسائس خود در ایران را بنحوی بپوشاند.

کشور عراق که مخالفت خمینی با شاه را دقیقاً مورد مطالعه قرار داده بود، در ۲۷ سپتامبر دست به اقداماتی زد و طی آن خمینی را در محل سکونتش بازداشت کرد. نه تنها عراق، بلکه دیگر کشورهای منطقه هم بخاطر آنکه از سرایت انقلاب به کشورهای خود می‌ترسیدند، برای پشتیبانی از شاه اقداماتی کردند. اما شاه بموقع دست به عمل نزد بدون تبلیغات و دیگر اقدامات بی، بی، سی، خمینی کوچکترین معنا و مفهوم و شانسی نمی‌توانست داشته باشد. در طول سال ۱۹۷۸ بی، بی، سی، بسیاری از افراد خود را به سراسر ایران و شهرهای پراهمیت فرستاده بود. این افراد که کارکنان اداره امنیت و جاسوسی انگلیس بودند اغلب در ایران در مقام مأمورین اطلاعات و آگاهی برای انقلاب انجام وظیفه می‌کردند.

بمحض آنکه کوچکترین اتفاقی در گوشه و کنار دهات ایران رخ می‌داد، خبرنگاران انگلیسی بلافاصله در محل حاضر

می‌شد و گزارش پرشوری از واقعه تهیه و به مرکز خود مخابره می‌نمود. این گزارشها بلافاصله در بخش فاریسی رادیو بی‌بی‌سی با آب و تاب فراوان پخش می‌شد. بی‌بی‌سی دقیقاً کاربلندگوی ملاحا را انجام می‌داد. هر روز گزارشی از بی‌رحمی‌ها و کشت و کشتار مردم بوسیله پلیس شاه از این رادیو پخش می‌شد.

دراوا خریا شیزبی، بی‌سی دیگر بطور مستقیم و رسمی به پخش پیامهای خمینی همت گمارد. شاه چندین بار انگلیس را بخاطر این اعمال تهدید کرد. حتی یکبار گفت که اگر این تبلیغات ادامه یابد روابط خود را با آن کشور قطع خواهند نمود، اما دولت انگلیس مرتباً در جواب می‌گفت کوچکترین کنترلی از جانب دولت روی این رادیو وجود ندارد. شاه اقلاناً دوبار سفیر انگلیس را بخاطر این مسائل فراخواند و از او خواست از پخش برنامه‌های رادیو بی‌بی‌سی جلوگیری بعمل آورد. اما این حرفها با وجود آنکه هر چند روز یکبار یکی از خبرنگاران انگلیس از ایران اخراج می‌شدند کوچکترین اثری ننمود. در ۳۰ نوامبر ۱۹۷۸ یکی از وکلای مجلس بنام حسین دانشی (وکیل آبادان) در جلسه مجلس شورای ملی گفت باید روشن شود که چرا رادیو بی‌بی‌سی علیه ایران تبلیغات تحریک‌آمیز می‌کند. او ادامه داد که: به نظر می‌رسد طرح تجزیه ایران در حال اجرا است. این روبا هپیر، انگلیس، با ردیگردست بکار اجرای مقاصد

پلید خود شده . سپس دانشی می‌گوید : سؤال من از دولت این است که چرا اقدامی از جانب دولت جهت روشن شدن مبهمات صورت نمی‌گیرد ؟ چرا از طرح‌های پنهانی انگلیس پرده بر نمی‌دارند ؟

براستی چرا را دیوبی، بی، سی صحنه گردان انقلاب شده بود ؟ ملاحا با یک اطلاعیه ۲۴ ساعت در تمام نقاط ایران تظاهرات بر راه می‌انداختند . خمینی ظرف چند ساعت سخنان خود را بر روی نوار ضبط و به سراسر ایران می‌فرستاد و مردم را به شورش و غوغا دعوت می‌کرد . نطق‌های خمینی بفاصله نیم ساعت پس از ایراد نمودن بوسیله را دیوبی، بی، سی پخش می‌شد .

در این موقع بی، بی، سی که عنوان هماهنگ‌کننده عملیات مخصوص اداره اطلاعات و امنیت را بعهده داشت شروع به پخش شایعاتی مبنی بر دیوانه شدن شاه، فرار شاه، خلاصه‌گنار رفتن او و نفع پسرش نمود .

در ماه دسامبر، وزیر اطلاعات ایران اعلام نمود که بی، بی، سی رسماً مردم ایران را به قیام دعوت می‌کند . در همین ماه یکی از خبرنگاران انگلیسی نیز بخاطر پخش شایعه قتل شاه از ایران اخراج شد .

ارتشبد غلامرضا ازهارى در زمان نخست‌وزیری خود برای مدت کوتاهی دستور به پخش پارازیت روی امواج را دیوبی، بی، سی داد . اما دیگر دیر شده بود . در همین زمان

واشینگتن پست نوشت دولت ایران را دیوبی، بی، سی را دشمن شما ره یک خود می‌دانند.

تحریکات روانی از سوی بی، بی، سی و ملاها همچنان ادامه داشت. یکبار وقتی یکی از تظاهرات از قبل ترتیب داده شده بموقع انجا منگشت و طبیعتاً کشت و کشتاری هم پیش نیامد، با پخش سروصدای تظاهرات و تیراندازی از بلندگوهای مناره مسجد مردم را به کوچه و خیابان کشیدند تا بی، بی، سی بتواند گزارش تحریک آمیز خود را تهیه و پخش کند.

تا این لحظه واشینگتن آخرین چراغ سبزرانیز برای جانشین نمودن خمینی بجای شاه روشن کرده بود. در این زمان کارتر "جرج بال" را به سمت ریاست هیئت ویژه بررسی مسائل ایران و خلیج فارس برگزید. جرج بال که از مخالفین دیرین شاه بود فعالیت خود را آغاز نمود. او قبل از آنکه توافقی برای شاه پیش آید، پیشاپیش مراسم سقوط وی را جشن گرفت و دولت آمریکا را به قطع پشتیبانی از شاه و پیوستن به مخالفین او و تماس با آنها مجبور ساخت. نماینده آمریکا در کنفرانس "گوادالوپ" رسماً اعلام نمود که دیگر از شاه برای پابرجا ماندن حکومتش حمایت نخواهد نمود. با توجه به ظاهر شدن "کارت اسلامی" نیز، دیگر سقوط شاه مسئله لحظه بود.

شاه با توجه به مشاهدات گذشته در کتاب پاسخ به

تاریخ نوشت: "من در آن زمان نمی‌دانستم یا نمی‌خواستم بدانم که آمریکا علاقه‌مند به کنا رفتن من از صحنه است. مدافعان حقوق بشر در وزارت خارجه نسبت به کنا رفتن من از صحنه بسیار پافشاری می‌کردند و "سایروس ونس" هم پذیرفته بود. اما هیچگاه بمن نگفته بودند که در این مورد بین مقامات دولت آمریکا اختلافات و شکاف‌های پیش‌آمده. من چگونه می‌توانستم از منظور اصلی دولت آمریکا در مورد انتقال "جرج بال" به کاخ سفید آگاه‌گردم. من فقط می‌دانستم که این شخص به هیچ‌عنوان دوست ما نخواهد بود. همچنین با خبر بودم که او را به ریاست ویژه بررسی وضع ایران انتخاب کرده‌اند. کسی بمن خبر نداد که گزارش‌های او مربوط به چه مواردی می‌شود. من گزارش‌های نامبرده را ماه‌ها بعد در روزهای تبعیدم خواندم و پس از این به ترس خودم حق دادم. "جرج بال" از آن عده آمریکایی‌ها بود که مرا و کشورم را تنها گذاشت.

در این مرحله، رل فرانسه اهمیت بسیار داشت. دولت‌های فرانسه و آلمان غربی بخوبی از رژیم خمینی و بهم خوردن وضع ایران و در نتیجه در خطر افتادن جریان نفت به کشورهای خود آگاه بودند. آنها همچنین می‌دانستند که به قدرت رسیدن خمینی باعث بهم خوردن تعادل خلیج فارس خواهد شد و این بهانه‌ای می‌شود برای آمریکا که حضور خود در منطقه اقیانوس هند را تقویت کند، (این امکان داشت

با عث آغا ز جنگ سوم جها نی هم بشود) . خمینی از دیدگاه کشور
فرانسه یک "کارت" متزلزلی بود که ممکن بود تجزیه کشورهای
خاور میانه را با عث گردد .

فرانسه تا بحال یک اشتباه بزرگ مرتکب شده بود
که قاعدتا باید با عث پشیمان "ژیسکار دستن" شده باشد .
زمانی که کشور عراق خمینی دیوانه را در نجف تحت بازداشت
قرار داد ، کشور فرانسه بلافاصله به او ویزای پناهندگی
سیاسی برای اقامت در پاریس را داد . گفته می شود اذ
چنین تصمیمی از جانب ژیسکار دستن بنا به پیشنهاد شاه
انجام شده . دلیل شاه نیز این بود که چنانچه خمینی در
پاریس اقامت کند ، بیشتر قابل کنترل است تا اینکه
مثلا به کشور "لیبی" برود . بهر دلیل که بود خمینی وارد
پاریس شد و در حومه این شهر بنام "نوفل لوشاتو" مستقر
گشت .

این جریان که در سال ۱۹۷۸ اتفاق افتاد بلافاصله
چنان باعث جلب توجه دنیا شد ، که هر روز یکی از پراوازه ترین
مراکز خبری دنیا با او مصاحبه می کردند . کشور فرانسه
عامل بزرگ وجود خبرنگاران رانادیده انگاشته بود .

جمع کشوری از ایادی آمریکا و انگلستان دور خمینی
حلقه زدند تا طرحواگذاری قدرت شاه به خمینی را به اجرا
در آورند . در میان این گروه "رمزی کلارک" وزیر سابق
دادگستری آمریکا ، "ژوزف مالون" سرپرست سابق سازمان

"سیا" در بیروت که دارای همبستگی‌های بسیاری با انگلستان نیز بود، و "زیگموند ناگورسکی" عضو کمیته روابط خارجی در نیویورک و بسیاری دیگر حضور داشتند.

سناریوی انگلیس - آمریکا برای از هم پاشیدن خاور میانه دیگر غیر قابل توقف بنظر می‌رسید. اما فرانسه و متحدین آن کشور در جریان آخرین شانس قرار گرفتند. روز ۶ ژانویه شاه، شاه پوربختیا را که یکی از اعضای محترم جبهه ملی بود، به نخست‌وزیری انتخاب نمود.

دولت بختیا را آخرین امید برای جلوگیری از شورش همگانی بود. دکتر بختیا را خود دارای تماس نزدیکی با فرانسه بود و از خوش‌نامی قابل توجهی نیز برخوردار بود. نامبرده در رژیم شاه بخاطر مبارزات دموکراتیک به زندان افتاده بود. اما کوچکترین تماس و رابطه‌ای با روحانیون نداشت. در دوران جنگ جهانی دوم او از افسران نهضت مقاومت فرانسه بود و در ارتش فرانسه بر علیه "نازیسم" جنگیده بود و پسر نام برده نیز هم‌اکنون از اعضای امنیتی این کشور است. حالا دیگر بختیا مسئول جلوگیری از قدرت رسیدن ملاهای سیاه دل بود. هیچکس نمی‌توانست نامبرده را چون عروسکی در دست شاه بداند. او چنانچه موفق به تشکیل دولت می‌شد، شاید می‌توانست جلوی روی کار آمدن خمینی را بگیرد.

بختیا ردراولین مصاحبه مطبوعاتی‌اش زمان نخست‌وزیری خویش گفت: وقتی ژنرال دوگل در ۱۹۴۰ قدم به هوا پیما

می‌گذاشت تا از فرانسه به لندن رود به توفیق حتمی خویش
در این سفر اطمینان نداشت .

حدود دو هفته قبل دکتر بختیار به داریوش فروهر که
یکی دیگر از اعضای جبهه ملی بود پیوست . جبهه ملی سازمان
سیاسی و غیر مذهبی بود که در سالهای ۱۹۴۰ بوسیله دکتر
محمد مصدق تشکیل یافته بود . فروهر قرار بود در اوایل
ژانویه عضو کابینه‌ای باشد که دکتر صدیقی قرار بود تشکیل
دهد . اما کابینه دکتر صدیقی هیچگاه تشکیل نشد ، زیرا
شرایط ویژه و مورد قبول شاه قرار نگرفته بود . در این
صورت بختیار کرسی صدارت را اشغال نمود . در سوم ژانویه
"لیندون لاروش" در آمریکا از عموم کشورهای دنیا دعوت
نمود که از دولت قانونی بختیار حمایت نمایند تا نامبرده
موفق به تشکیل دولت خویش گردد .

در ۵ هفته‌ای که دکتر بختیار در مقام نخست وزیری
ماند رشادت و قابلیت ویژه‌ای برای جلوگیری از سقوط
مملکت به دامن خمینی بخرج داد . بخاطر همین فعالیتها
بود که دکتر بختیار بوسیله رئیس جبهه ملی یعنی کریم سنجابی
طرده شد . سنجابی که موقعیت طلبی بیش نبود از قبل تفسیر
کرده بود که بختیار نخواهد توانست توفیقی کسب نماید و
به همین دلیل به پاریس سفر کرد تا با خمینی دست همراهی
و همکاری بدهد . (بعدها خمینی جایزه نامبرده را که پست
وزارت امور خارجه ایران بود به او داد . البته پس از مدت

کوتاهی دکتر را برای هم‌یزدی را به وزارت امور خارجه گماشت).
بختیا ربخا طراشتبا ه بزرگ سنجابی به او می‌خندید و از او
می‌خواست تا رابطه و تعهد خود را نسبت به خمینی بشکند و
به وطن با زگردد. بختیا رمی‌گفت: "اگرچه سنجابی مرا با وضع
مسخره‌ای از جبهه ملی اخراج نمود، ولی اگر بخواهد پیست
ریاست شورای سلطنت در انتظارا وست". اما سنجابی این
را نپذیرفت.

بختیا همچنین اختیا رکامل نیروهای نظامی را از
شاه دریافت کرد. شاه از اقدام به چنین کاری سخت نا راضی
بود و قرا رشد که لقب فرماندهی کل قوا را و لوظاها همچنان
حفظ نماید. بختیا ربخا طراستحکا مبخشیدن به موقعیت
خویش از ارتش دفریدون جم که روزی رئیس ستاد ارتش بود
و در سالهای اخیر مورد غضب شاه قرار گرفته بود، درخواست
نمود که به ایران بازگشته و سمت وزارت دفاع را بپذیرد.
جم بخاطر محبوبیت و شخصیتی که بین عموم ارتشیان داشت
می‌توانست حمایت عموم افسران ارتش را از دکتر بختیا ر جلب
کند.

پس از آنکه پارلمان به دولت دکتر بختیا را ای عتماد
داد، نا مبرده شروع به یک سلسله اقدامات نمود، از آن جمله
ملی کردن کلیه مایملک و منافع انگلستان، خاتمه دادن
به حکومت نظامی، انحلال "ساواک" و جدا نمودن ایران از
پیمان سنتو. دکتر بختیا ر علاوه بر اینها اعلام نمود که ایران

پس از این نقش ژاندارم بین المللی را در خلیج فارس ایفا
نخواهد نمود. همچنین اعلام نمود که اردشیر زاهدی را از
مقام سفارت ایران در واشینگتن برکنار خواهد نمود.

داستان زاهدی بسیار عجیب است. او که بعنوان
فرستاده شخص شاه در واشینگتن بسر می برد، در ماه های آخر
حکومت شاه اغلب در ایران و در کناره ها بود. عده زیادی
منجمله فریدون هویدا که در آن روزها سفیر ایران در سا زمان
ملل بود، معتقدند که زاهدی قسمتی از دسیسه روی کار آمدن
خمینی بود. او با استفا ده از سمت خود شاه را در گمراهی نگه
داشته و عمدتاً اطلاعات نادرست به او می داد. معلوم نیست
که واقعا شاه به او اعتماد داشت یا نه. اما آنچه که مسلم
است زاهدی روزانه یک یا دو بار با "برژینسکی" تماس
می گرفت و دستورات او را در مورد شاه اجراء می کرد.

یکی از همکاران نزدیک "برژینسکی" بنام "دیوید
آرون" در این موقع مشغول تهیه تیمی بود بنام متخصصین
ایران. این تیم قرار بود با موافقان خمینی تماس بگیرند.
اعضاء دیگر این تیم عبارت بودند از: "ماروین زونیس"
"ریچارد کوتام" و "جیمز بیل". "دیوید آرون" مأمور برقراری
تماس بین معاون وزیر امور خارجه آمریکا "وارن کریستوفر"
و رمزی کلارک نیز بود.

بختیار با دو گروه مخالف روبرو بود. یکی روحانیون
و رادیکال های دست چپ هوا داران و خوندها، و دیگر، ارتشیان

معاظه کار که صدر صدها شاه و فادار بودند و بختیار را به
کودتا تهدید می نمودند. این نظامیان ساده لوح به هیچ
عنوان نمی دانستند که خمینی مورد حمایت آمریکا است و
دانم در انتظارت دستورات آمریکا به شاه بودند تا دست به کودتا
زنند، که این دستور هیچگاه به شاه و آنان نرسید.

بختیار مشغول مذاکراتی بود تا بتواند برای جلب
حمایت همگان از دولت خود نوعی ائتلاف بوجود آورد و تا
آخرین دقیق همشانش موفقیت او زیاد بود. آیت الله
شریعتمداری علائمی نشان داد که معنایش آمادگی طرفداری و
وپيروانش از بختیار بود. جمعی از اعضای جبهه ملی و عده ای
از نظامیان در راه توفیق بختیار قدم برمی داشتند. بختیار
می گفت اگر آخوندها بقدرت برسند این مملکت را بدوران
ما قبل تاریخ خواهند کشاند. من بهیچوجه تجزیه ایران را
نخواهم پذیرفت و دربار شاه کسی که وحدت و تمامیت ایران
را بخطر اندازد در رحم نخواهم نمود. اگر چند هفته بمن وقت
داده شود، در حالت یک آرایش نسبی قادر خواهم بود با کلیه
اعصاب کنندگان معامله نمایم. اگر خمینی بمن بگوید
استعفاء کنم، آنوقت به او خواهم گفت بروم شوکناخت.

اما دولت ائتلافی بختیار رو به سقوط می رفت. ژنرال
جمال ز قبول وزارت جنگ سر بار زد و به لندن بازگشت. وزیرای
دیگر از جمله وزیر دادگستری استعفاء نمود.

خمینی در پارسی از هرگونه همراهی با دولت بختیار

شتر بسا ز زدوا ز مردم خواست درخیا با نها بر علیه دولت
اوبه تظاهرات بزرگی اقدام کنند. مملکت در یک آشوب
سراسری فرورفته بود. خمینی برخلاف توصیه اطرافیان در
اول فوریه به ایران آمد و با استقبال میلیونها نفر از
مردم روبرو گردید. ظرف چند ساعت پس از ورود گفت که
دولت بختیاری غیر قانونی است و در مقابل، رسمیت دولت
خود را با همکاری قطب زاده و یزدی و دیگران اعلام داشت.
قبل از آنکه خمینی به ایران برسد، یکنفر تور نیست
به ایران رفته بود تا در تظاهرات ضد آمریکائی مردم شرکت
جوید. او "رمزی کلارک" بود که در حال شعار مرگ بر آمریکا
حمایت خویش را از خمینی اعلام کرد.

رمزی کلارک از تهران به پاریس رفته بود تا بسا
آیت الله خمینی ملاقات کند. پس از انجام این ملاقات یکی
از حیرت آورترین بیانیه های سیاسی تاریخ آمریکا توسط
او منتشر شد: "آیت الله خمینی و من امیدواریم که مردم
آمریکا و پرزیدنت کارتر خواهسته های ما را محترم شمارند
و با ارتش و مشاورین مخصوص یا مأمورین "سیا" از دولت
بختیاری حمایت بعمل نیآورند، تا مردم ایران را سا به
تعیین سرنوشت خود پردازند."

تا نهم فوریه بختیاری موفق شده بود تا با مهدی بازرگان
بطور ضمنی و بسیار ناچیزی تماس برقرار سازد. بازرگان
که مردی معتدل بود و با اخوان المسلمین نیز تماس های

نزدیکی داشت موافقت نموده بودا زادا مه شورش خودداری
و در جهت برقراری نوعی دولت وحدت ملی اقدام شود .
در همان روز اولین شورش نیروهای نظامی در یکی از
پادگانهای نیروی هوایی خارج از تهران بوقوع پیوست .
ناگهان درهای یک انبار اسلحه توسط افراد نیروی هوایی
بروی مردم شوریده گشاده شد . بختیاری را ز بیم آنکه اسلحه
بیشتری در اختیار شورشیان قرار نگیرد ، دستور داد انبار
اسلحه دیگری را که بالغ بر ۲۰۰/۵۰۰ قبضه اسلحه اتوماتیک
در آن بود بمباران نمایند . او همچنین دستور داد ارتش
در خیابانها به مقابله با تظاهرات کنندگان مسلح برخیزد .
اما ارتش کوچکترین اقدامی در موارد بالا ننمود . تهران
دیگر از پادگاه مدینه بود ، شورشیان در حال جنگ با نیروهای
نظامی بودند . هیچکدام از فرماندهان ارتش دستور مستقیمی
برای افراد خود در خیابانها صادر نکردند .

امرای ارتش برای بررسی اوضاع جلسه ای تشکیل دادند .
در پایان بیانیهای صادر کردند که اعجاب دنیا را برانگیخت
ارتش شاهنشاهی ایران رسماً اعلام کرد که در رابطه با اختلاف
مردم با دولت بیطرف خواهد ماند . این اعلامیه به امضای
رئیس ستاد ارتش یعنی ارتشبد قره باغی رسیده بود . در این
حال نظامیان همگی به قرارگاهها و پادگانهای خود باز-
گشتند و در واقع تهران را دودستی به خمینی و طرفدارانش
تقدیم نمودند . هرگونه مخالفتی با این اعلامیه ارتش بسا

اعدام فرد مخالف روبرو می‌شد. گروهی که در اطراف سپهبد بدره‌ای و یارانش جمع شده بودند به مخالفت با اعلامیه قره‌باغی برخاستند و دست بکارمقدمات کودتای گشتند. کودتا انجام نشد و بدره‌ای و همکارانش بدستور قره‌باغی بقتل رسیدند. عده دیگری از افسران نیز بدستور قره‌باغی اعدام شدند. فردوست کنترل کامل اوضاع را بدست گرفت. یکی دیگر از خائنان، فرمانده نیروی هوایی یعنی ارتشبد ربیعی بود. او گرچه در ردیف یکی از وفاداران به شاه شہرت یافته اما او بود که در روزهای حساس ۹، ۱۰، ۱۱ فوریه ناگهان اعلام نمود نسبت به وفاداری خود به شاه تغییر عقیده داده و به نیروهای انقلاب خواهد پیوست. ظاهراً به ربیعی قول داده بودند که در صورت واگذاری فرودگاه برای ورود خمینی و همکاری با انقلاب او را خواهند بخشید. اما پس از چند روز این قول و قرار به اجراء در نیامد و برعکس او را بازداشت و تیرباران کردند.

ظرف مدت ۴۸ ساعت ۳۵۰ نفر از افسران عالی‌رتبه ارتش بقتل رسیدند. ظاهراً اسامی آنان را از کامپیوتر ستاد ارتش کسب نموده بودند. کلیه افراد ارتشی، بویژه در صورتیکه دارای مقام بالاتر بودند و از همکاری با انقلاب خودداری می‌کردند، بلافاصله اعدام می‌شدند.

شاهدان و متخصصان امر از بهم‌پاشیدگی ارتش ۳۵۰ هزار نفری ایران در حیرت فرورفته بودند. در این میان

تنها اسمی که دادیم بگوش می رسید نام "ژنرال رابرت هویزر" از نیروی هوایی آمریکا بود. "هویزر" بعنوان معاونت فرماندهی "ناتو" و تحت نظر ژنرال "الکساندر هیگ" در بروکسل انجام وظیفه می کرد. او در اوائل ژانویه بتهران آمد. این مسافرت درست چند روز قبل از برقراری کنفرانس "گوادالوپ" که طی آن کارتر به دولت های فرانسه و آلمان غربی گفته بود آمریکا شاه را کنار می گذارد انجام شد. ابتدا "هویزر" قرار بود فقط سه روز در تهران اقامت کند اما این سفر تا اوائل ماه فوریه یعنی حدود یک ماه بطول انجامید.

از سوم ژانویه تا چهارم فوریه ژنرال "هویزر" بطور منظم و روزانه با افسران درجه بالای ارتش ایران ملاقات می نمود. فشا را خلع مملکت روبه افزایش بود. در این حال شاه تهران را در روز ۱۶ ژانویه بعنوان تعطیلات ترک کرد و دیگر هیچگاه به ایران بازنگشت. ارتش بدون فرمانده ایران هم هدف وجهتی نداشت. شاه ابتدا به مصر و سپس به مراکش رفت. فرماندهان ارتش مرتب به او تلفن می کردند و او برای حمله به خمینی کسب تکلیف می نمودند. اما شاه هرگز این فرمان را صادر نکرد. (او بعد اعلام کرد که برای صدور این فرمان منتظر دستور آمریکا بوده است). این گفتار بسیاری از ایرانیان را از او متنفر نمود که شاه تا این حد چون عروسکی بدست آمریکا باشد.

ژنرال "هویزر" ضمن تماس با "برژینسکی" به ارتشیان رده‌بالا می‌گفت نباید بر علیه خمینی اقدامی بنمایند. اگر دست به این عمل بزنند ارتش آمریکا آنانرا طرد کرده و از صدور پلوازمیدکی و سایر وسایل به ایران خودداری می‌کند و عملاً از قدرت و اعتبار آنان می‌کاهد.

"هویزر" چندین طرح کودتای ضد خمینی را در ایران بهم زد. او به ژنرال‌های ایران اطمینان داده بود که در زمان معین و در حالیکه دولت غیر نظامی در برابر شورشیان نتواند عملی انجام دهد، ارتشیان قدم پیش خواهند گذاشت و ایران را تصرف می‌نمایند. باین دلیل عده زیادی از ارتشیان دست به هیچ عملی نزدند، و خیا با نهایی تهران را به نحو بی‌دفاعی در اختیار مردم گذاردند.

روزنامه واشینگتن پست از قول یکی از آگاهان دولت آمریکا نوشت: "هویزر" واقعا روی ارتشیان کار کرد و به نحو عجیبی به آنها کلک زد. من هنگامی که سرلشگر خسرو داد را بعد از جلسه‌ای با "هویزر" دیدم قیافه‌یک سرباز مطیع و ساده را داشتم. خسرو داد بعداً توسط گروه قاتلین خمینی کشته شد. هویزر به عده‌ای از ژنرال‌های ایران گفته بود: آمریکا معتقد است که شاه دیگر نمی‌تواند به ایران مراجعت کند و طبیعتاً دولت کارتر در حال مشارکت با آخوندها و نظامیان است. قره‌باغی نیز این حرف را تقویت کرده و مذاکره با خمینی را تشویق می‌نمود.

این مطلب کاملاً روشن است که بدون حضور ژنرال "هویزر" خمینی هیچگاه قادر نبود به این راحتی قدرت را در دست گیرد. در غیر این صورت ایران بخاطر جنگ داخلی به حمام خون مبدل می‌شد. جمعی از ایرانیان معتقدند که ممکن بود نیروهای طرفدار خمینی در مقابل بامیان‌روها مجبور به مصالحه می‌شدند و توافق بین بختیار و بزرگان به نتیجه مثبت می‌رسید.

این برنامه هیچگاه اتفاق نیافتاد. در عوض از ۱۹ یا ۲۰ نفر ارتشی درجه بالا که سند خنثی شدن ارتش را امضاء کرده بودند حدود ۱۰ نفرشان اعدام شدند. جمعی زندانی گشتند، عده‌ای هم بر سر کار ماندند. مثلاً فردوست ریاست "ساواما" را در سیستم خمینی بعهده دارد. قره‌باغی هم تا تابستان ۱۹۸۰ نقش مهمی در ارتش خمینی ایفاء کرد. در یادار کمال حبیب‌اللهی، چند ماه پس از انقلاب از ایران خارج شد و هم‌اکنون نیز با سیستم خمینی تماس و همکاری دارد. ارتش بطرفانیان در آمریکا است و در خفا زندگی می‌کند.

ژنرال هویزر پس از مراجعت از ما موریت ایران به سمت فرماندهی پایگاه هوایی "اسکات" برگزیده شد و هیچ‌گاه جزئیات ما موریت حساس خود را در ایران فاش نکرد. بهترین تفسیر در مورد رژیم خمینی از سوی شاپور بختیار اعلام شده بود: "خمینی شخصی است منفی، حسود و مخرب،

همراهان او بسیار مشکوک هستند. بیش از نیمی از مردمی که بر علیه من تظاهرات می‌کنند، باید بجای رفتن به مسجد به مدرسه بروند. کاری که خمینی ظرف مدت چند هفته کرده دارای خساراتی بیش از ۲۵ سال سلطنت شاه می‌باشد. آنچه که خمینی در ماه‌های آینده می‌کند دنیا را در حیرتی عمیق فرو می‌برد.!"



فصل سوم

خیانت در واشنگتن

بین نوامبر ۱۹۷۹ و آوریل ۱۹۸۰ دنیا لحظه بلحظه و روز بروز به فکریک سوال بود: گروگان گرفتن ۵۳ آمریکائی بوسیله توده مردم در ایران، هیچ کشوری در طول این ۵ ماه بدون دریافت گزارش اوضاع در ایران به کاری دست نمی‌زد و تصمیمی نمی‌گرفت. از کشورهای شوروی گرفته تا اروپای غربی اعراب، ژاپن و کشورهای در حال توسعه سخت به مسئله گروگانها توجه داشتند. بمحض اینکه اوضاع عرب و خاست می‌گذاشت، رهبران سیاسی کشورهای برای آغاز یک جنگ منطقه‌ای و شاید جنگ جهانی سوم آماده می‌شدند، و بمحض آنکه وضع بهتر می‌شد، کشورها به انجام کارها و برنامه‌های عقبافتاده مشغول می‌گشتند. خلاصه همه چیز به بحران بین ایران و آمریکا مربوط بود و این تجربه بزرگی در کار بحران کره زمین به حساب می‌آمد.

تنها کشوری که به مسئله گروگانها توجه کمتری داشت خود کشور آمریکا بود، زیرا طرح گروگانگیری با همراهی و نظر کارکنان دولت کارتر در حال اجراء بود. تجاوز و آشوبی که خمینی پیاپی کرده بود، زمینه بسیار مناسبی بود که کشور

آمریکا و انگلیس، اروپای غربی و ژاپن را سرکوب کنند. همدستی دولت کاترو "اخوان المسلمین" با مأموریت ژنرال هويزر بپایان نمی‌رسید و با خاتمه مسئله گروگانگیری نیز خاتمه نمی‌یافت.

پس از به قدرت رسیدن خمینی، کار فروش اسلحه به ایران و آموزش نظامی ایرانیان همچنان ادامه داشت. درست در لحظاتی که خمینی تبلیغات وسیعی بر علیه آمریکا راه‌انداخته بود و این کشور را "شیطان بزرگ" می‌نامید، محموله بزرگ وسائل نظامی جهت مأموران امنیت و ارتش خمینی در حال حرکت بسوی ایران بود. هواپیماهای باری "هرکولس" و ۷۴۷ روزانه بین نیویورک و تهران با یک توقف در مادمید مشغول حمل وسائل یدکی هلیکوپترهای ساخت ایران و آمریکا که به ایران تعلق داشت بودند. این لوازم برای سرکوبی کردهای غرب ایران شدیداً مورد نیاز بود.

این مطلب بوسیله وزارت امور خارجه آمریکا هم - زمان با گزارش مربوطه در مجله ای.آی.آر، وال استریت ژورنال، تایمز مالی در لندن و دیگر مطبوعات تأیید شد. از اواخر تابستان ۱۹۷۹ مأمورین نیروی امنیتی آمریکا بقصد کارآموزی پلیس مخفی خمینی (ساوا ما) به سوی تهران روانه شدند. بر اساس اقرار سازمان "سیا" کارآموزی پلیس‌های خمینی توسط این سازمان حتی قبل از

انقلاب در ایران نیز انجام می‌شد و این را بطنه و همکاری همچنان ادامه داشت .

"دیوید آرون" عضو کمیته امنیت ملی که با "وارن کریستوفر" و "رمزی کلارک" همکاری می‌کرد یک تیم ۶ نفری از ما مورین ساژمان "سیا" را برگزید و پس از یک سری تعلیمات ویژه در ژانویه ۷۹ همزمان با ورود ژنرال "رابرت هویزر" وارد ایران شدند. این تیم ما مورتسهیل در امور انتقال قدرت به خمینی و همکارانش بودند .

در ایران نیز ما مورکا را آموزشی و سازماندهی پاسداران انقلاب و از هم‌پاشیدن ارتش نیرومندا ایران کسی بود بنام مصطفی چمران که خودمانندا براهم میزدی از دست پروردگان آمریکا بشما رمی آمد .

کمک نظامی و ارسال وسائل نظامی یک مطلب است و همکاری کشور آمریکا با خمینی در امر گروگانگیری مطلبی دیگر . مگر می‌توان باور نمود که مقامات دولتی آمریکا مسئولیت جان و مال عده‌ای از اتباع این کشور را در ایران اینچنین بخطر اندازند و مگر می‌توان باور داشت که در جریان اجرای این طرح، صلح دنیا را در معرض خطری جدی قرار دهند؟

اما مطلب زیر را باید در نظر داشت : تا سپتامبر ۱۹۷۹ روشن بود که کشور فرانسه و آلمان غربی و متحدین آنها نمی‌خواستند تحت تأثیر برنا مه گروگانگیری قرار گیرند و در

حال اجرای برنامۀ سیستم نوین پول اروپائی بودند. علیرغم تهدید و فشا رلندن و واشینگتن، ائتلافی از کشورهای دول عربی اعضای اوپک - هندوستان، مکزیک و اتحاد جماهیر شوروی تحت شعار "صلح از راه توسعه و پیشرفت" در جریان بود.

دولت کاتر معتقد بود که با ایجاد یک بحران ساختگی در ایران قادر است با استفاده از این ضربه کاری بدولت های استقلال طلب تکلیف کند تا نظریات و طرحهای خود را نسبت به حفظ منافع پیمان ناتو در مرحله دوم اهمیت قرار دهند.

واشینگتن چنین متصور بود که با توجه به حضور ناوگان نیرومند خود در اقیانوس هند و خلیج فارس و نیز آمادگی باشی که به نیروهای هوائی خود در منطقه داده و با وجود تهدیدی که در مورد اعزام مستقیم نیرو به ایران کرده و با در نظر گرفتن آنکه با لغ بردوسوم نفت دنیا از منطقه خلیج فارس صادر می گردد، کشورهای اروپائی استقلال طلبان را از طرحهای مستقل خود دست خواهند برداشت و تسلیم نظرات متحدا رشد خویش یعنی کشور آمریکا خواهند شد. از ۱۹۷۷ یعنی زمانی که کاتر به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد دائم در حال جستجوی دست آویزی بود که بتواند به تصرف مناطق نفتی عربستان سعودی و کشورهای دیگر منطقه خلیج فارس پردازد. بالاخره مسئله گروگانها این موقعیت مناسب را به او داده بود.

امکاناً تصویب نهائی طرح گروگانگیری در سپتامبر ۱۹۷۹ بود و برای پیشگیری از خطرات احتمالی آن نیز یک طرح جنبی و کمکی تهیه شده بود. در این زمان مصطفی چمران که در دانشگاه "برکلی" تعلیم دیده بود و تا بحال ریاست ساواما می خمینی را بعهده داشت بعنوان وزیر دفاع برگزیده شد.

میان‌روهای رژیم خمینی نیز نظیر حسن نزیه مدیرعامل شرکت نفت و دیگران در همین زمان از کار برکنار شدند تا حکومت بطور در بست بچنگ یا را ن "اخوان المسلمین" افتد. همکارو هم دست چمران یعنی ابراهیم یزدی در این موقع جهت شرکت در مجمع عمومی سا زمان ملل به نیویورک رفته بود. او که با پذیرش کامل عقاید انقلاب اسلامی به یک رادیکال آتشین شهرت یافته بود، در راهروهای سا زمان ملل قدم می‌زد و آمریکا را شیطان بزرگ می‌نامید!

ابراهیم یزدی ما بین سخنرانیهای داغ و انقلابی خود فرصتی برای ملاقات اعضای "کمیته نیویورک در روابط خارجی" پیدا کرد و با آنها جلسه‌ای خصوصی برقرار کرد.

روز بعد یزدی در یک جلسه محرمانه با "سایروسونس" وزیر امور خارجه آمریکا مذاکرات مفصلی انجام داد. روزنامه تا میزمالی لندن گزارشی در ۵ اکتبر نوشت که: پیرو این جلسات، آمریکا موافقت نمود و سلاحه و لوازمی که مسورد نیاز ایران را تأمین نماید. همچنین قرار شد تعدادی از

تکنیسین های آمریکا شی نیزی به ایران اعزام کردند. در ایران مصطفی جمران که در مقام وزیر دفاع بود در نطقهای خود اعلام نمود، برای آموزش دادن به پاسداران انقلاب از کارشناسان خارجی استفاده خواهد نمود.

همچنین از ۳ تا ۵ اکتبر دولت آمریکا به تقویت نیروهای خود در اقیانوس هند پرداخت. در ۳ اکتبر پینتاگون اعلام نمود که ناوگان ویژه ای به اقیانوس هند روانه شده است. در همان روز سلطان قابوس پادشاه عمان اظهار علاقه نمود که ناوگانهای آمریکا را برای حفظ منافع نفتی عمان در آبهای خلیج، در خاک خود جای دهد. در این موقع ابراهیم یزدی در یک مصاحبه مطبوعاتی بطور غیرمنتظره ای اعلام نمود که ممکن است برای حفاظت از تنگه هرمز با کشور عمان قرارداد همکاری منعقد سازد. او اضافه کرد که از تصمیمات قبلی عمان بیخبر بوده و بشرط آنکه شرایط مناسب باشد همکاری لازم را با عمان آغاز می نماید و توضیح مفصل تری ابراز نکرد.

واشینگتن در این موقع در حال محکم تر نمودن روابط خود با دولت انقلابی ایران بود.

در دوران همین روزهای آغاز ماه اکتبر ابراهیم یزدی با دوست دیرین خویش "رمزی کلارک" تماس گرفت. چند روز بعد در ۱۲ اکتبر نامه ای از "رمزی کلارک" دریافت نمود مبنی بر تلاش هائی که از طرف "کیسینجر" و "دیویسند

را کفلر "برای کسب اجازه ورود شاه به آمریکا و معالجه او در جریان است. کلارک علاوه بر این تأکید کرده بود که این مسئله بسیار مهم است که نشان داده شود رهبران دیکتاتوری چون شاه نخواهند توانست در حالیکه ملت آنان در بدبختی بسر می‌برند، با تکیه به سرمایه سرشار خود در هر جا که بخواهند زندگی کنند. "رمزی کلارک" در این نامه تأکید می‌کند که دولت انقلابی ایران باید تقاضای مصادره اموال و ثروت شاه در خارج را هر چه زودتر اعلام دارد.

نامه "کلارک" و مطالب آن که سندی محکم مبنی بر دعوت انقلابیون به اشغال سفارت آمریکا و تقاضای عودت دادن ثروت شاه بود، تا روزهای بعد از ۱۴ اکتبر یعنی روز گروگانگیری بدست مطبوعات نیافتاد.

در ۱۴ اکتبر یعنی دو روز پس از ارسال نامه "کلارک"، یزدی نیویورک را بقصد پاریس ترک نمود تا کمک متخصصین و مأموران امنیتی و با تبلیغات و تحریک لازم بتواند برای درخواست عودت دادن اموال شاه از طرف دولت ایسران اقدامات لازم را بعمل آورد.

حدوداً یک هفته بعد، وزارت امور خارجه آمریکا اعلام نمود که به شاه برای انجام معالجه پزشکی اجازه ورود داده است.

وزارت امور خارجه این تصمیم را تحت فشارهای بی حد "هنری کیسینجر" و "راکفلر" و شرکای آنان گرفته بود.

اجازه ورود شاه به نیویورک علی‌رغم نصایح سازمان "سیا" سفیر آمریکا در تهران و دیگر مراجع آگاه مبنی بر اینکه این کار باعث نوعی بحران و آشوب در ایران و چه بسا منتهی به گروگان گرفتن دیپلمات‌های آمریکائی خواهد شد صادر گردید.

مخابرات رسمی وزارت خارجه آمریکا که بعداً توسط نماینده جمهوریخواه آیدا هو "جرج هانسون" افشاشد مبنی بر این بود که از اوایل ماه اوت تا اوایل ماه اکتبر وزارت خارجه صریحاً هشدار داده بود که ورود شاه به آمریکا منجر به اشغال سفارت آمریکا در ایران خواهد شد.

روزنامه نیویورک تا یومزدر ۱۸ نوامبر ضمن مقاله‌ای نوشت: کارتر علی‌رغم اطلاع کامل مبنی بر بخطر افتادن جان کارکنان سفارت آمریکا در ایران اجازه ورود شاه به آمریکا را صادر نمود. یکی از کارکنان کاخ سفید و اشینگتن نیز گفته بود که: در یکی از جلسات کارتر از مشاورین خود پرسیده بود: اگر افراد ما را در سفارت ایران به گروگان بگیرند راه حل شما چه خواهد بود؟

نیویورک تا یومزدر مقاله خود چنین ادا می‌دهد: سازمان "سیا" کاراراً هشدار داده بود که ورود شاه به آمریکا بهانه‌ای بدست مخالفان آمریکا در ایران خواهد داد که عمل اشغال سفارت را که در ۱۴ فوریه یکبار اتفاق افتاده بود بار دیگر تکرار کنند.

در ۲۲ اکتبر بمحض ورود شاه به آمریکا تبلیغات دامنه دار دولت ایران بالا گرفت. شخص خمینی در سخنرانی یک ساعته خود، آمریکا را در موارد زیادی بخاطر عمل اجازة ورود شاه به نیویورک تهدید نمود. تا مبرده در ۲۹ اکتبر نیز اعلام نمود که ایران باید تمام درها را بروی غرب ببندد، و نیز دوستان آمریکا را از کشور خارج کنیم. خمینی در اول نوا مبراز دانشجویان خواست که حملات خود را بر علیه آمریکا و اسرائیل به درجه ای افزایش دهند تا آمریکا مجبور به عودت دادن شاه به ایران گردد.

علیرغم وجود این همه آشوب و علائم، کوچکترین اقدامی برای حفظ جان آمریکا ثیان مقيم ایران بعمل نیامد. دانشجویان در ۴ نوا مبر سفارت آمریکا در تهران را اشغال نمودند. سه روز قبل از این "برژینسکی" در الجزیره به تشکیل جلسهای با ابراهیم یزدی اقدام نموده بود. طبق اظهارات منابع آگاه، در این نشست بود که جزئیات طرح اشغال سفارت آمریکا در تهران و گروهی آمریکائیهها بین این دو ردوبدل شد.

یزدی بمحض بازگشت به ایران، "بروس لینگن" از سفارت آمریکا در تهران را ملاقات نمود. طی ساعتهای اولیه اشغال سفارت "بروس لینگن" در دفتر ابراهیم یزدی بود و از تمام امکانات مخبراتی برخوردار می شد. طبق اطلاعات موشق، "بروس لینگن" از هواداران "اخوان المسلمین" بود. او

در گذشته یعنی در دورانیکه ما مور خدمت سفارت آمریکا در
مالت (که یکی از مراکز اخوان المسلمین است) بود، با سر-
مداران اخوان المسلمین تماس داشت و از نزدیک با آنان
دوست شده بود. در آن زمان با اخوان المسلمین در لیبی
نیز روابطی دوستانه داشت.

چند روز بعد، کارتر، رمزی کلارک را بعنوان فرستاده
ویژه خود در ایران تعیین نمود، همان کسی که چند ماه پیش
همراه با تظاهرات ضد آمریکائی در تهران شعار مرگ بر
آمریکا را تکرار نموده بود.

با توجه به آغاز نمایشنامه گروگانگیری، دولت کارتر
نیز اداره امور این بحران جهانی را شروع نمود.

او ابتدا اعلام نمود که تمام موجودی ایران در آمریکا
و بانکهای این کشور در داخل و خارج ضبط می‌گردد. بلا-
فاصله با زارارزهای بین‌المللی دچار وحشت شد. صاحبان
پولهای بزرگ مانند بانکهای کشورهای عضو اوپک شروع
به خروج سپرده‌های خود از بانکهای اروپای غربی و آمریکا
نمودند و حتی لامکان از تعهدات جدید مالی دوری جستند.
دولت آمریکا اعلام نمود برای مقابله با این بحران
از قانون ویژه وضع غیرعادی پول استفاده خواهد نمود. بعد-
ها معلوم شد که این برنامه نیز از قبیل پیش بینی شده بوده.
"رندی کاو" متصدی مورموسه اورژانس فدرال در
وزارت خزانهداری آمریکا (FEMA) در محاسبه با

نماینده نشریه E.I.R. گفته بود: "مؤسسه مادر برنامه ضبط اموال ایران از پیش سهم بود و از دو هفته قبل از انجام این کار می‌دانستیم بایدها این کار را انجام دهیم. در طول این دو هفته تمام جدیت من بر این بود که این شایعه را انکار نمایم."

اعتراف فوق نشان می‌دهد که اعضای برجسته امور مالی طرح انگلیسی - آمریکائی از پیش می‌دانستند که بحران آمریکا و ایران در ماه نوامبر بوجود خواهد آمد. لذا با طرح‌های مقدماتی خودکاری کردند که لطمه‌ای بوضع مالی آنها وارد نگردد. مثلاً بانکدار بزرگ "دیوید راکفلر" که نسبت به صدور اجازت و وارد شدن شاه به آمریکا با فشاری داشت و بالاخره در این مورد نیز موفق شد از جمله بانکدارانی بود که در اینجا بحران رول اصلی را بازی کرد.

بالاخره پس از مدت‌ها پزشکان معالج شاه در مکزیک با عصبانیت اعلام داشتند که از نظر طبی و مراحل معالجه شاه کوچکترین دلیلی وجود ندارد که لزوم مسافرت شاه را به آمریکا ثابت نماید. آنها شدیداً معتقد بودند که وسائل معالجه شاه عیناً در مکزیک هم موجود بود.

ضبط ۶ بیلیون دلار یا بیشتر ذخایر ارزی ایران در آمریکا تأثیر شدید روی بازاری پولی جهانی گذاشت و ارزش دلار را نظر و احاطه پول ذخیره بین‌المللی از روبرو به نقصان نهاد. تعادل ارزی دلار در بازار بین‌المللی بهم خورد و اکثر

با نکهای که کارشان و اموا اعتبار دادن در سطح جهانی بود از تصویب هرگونه اعتبار و تصویب و امتا روشن شدن مسئله بفرنج موجود خودداری نمودند.

از بسیاری نقطه نظرها تصمیم وزارت خزانه داری آمریکا مبنی بر ضبط ذخایر ارزی ایران غیرقانونی بود. اما بر اساس قوانین بین المللی، شعبات بانکها در کشورهای بیگانه میبایست تابع قوانین جاری در کشور میزبان باشند.

ازپراهمیت ترین اثرات ضبط ثروت ایران در بانکهای آمریکا و دیگر کشورها این بود که کشورهای صادرکننده نفت عضو و پیک در موردوا ریزکردن ذخایر ارزی خود در بانکهای اروپای غربی دچاروا همه بسیار شدند و از انجام این کار خودداری بعمل آوردند. جالب این است که درست در همین زمان کشورهای فرانسه و آلمان غربی نظر کشورهای عرب صادرکننده نفت را در موردوا ریزکردن پولهایشان در بانکهای این دو کشور جلب نموده بودند.

یکماه پیش از آغاز بحران ایران وزیر امور خارجه فرانسه "جین فرانسوا پونسه" در کنفرانس مطبوعاتی سازمان ملل گفته بود: "بزودی سیستم جدید پولی اروپا جانشین سیستم جهانی پول خواهد شد و کشورهای آلمان و فرانسه نیز مرکز امور مالی جهان خواهند شد."

درخواست کارتر از کشورهای اروپای غربی و ژاپن

در مورد قطع روابط تجاری با ایران برای این کشورها بمنزله فشردن حلقوم خود بود. اما این کار بخاطر افزایش فشار و بحران بین کشورهای اروپائی و ممالک تولیدکننده نفت با نضمام عربستان سعودی که امکان کشمکش مالی بین اوپک و ممالک توسعه یافته غرب را احساس می‌کرد و خطر بزرگی علیه منافع خویش می‌دانست، انجام می‌شد.

اختلاف بین آمریکا و ایران بهانه خوبی بدست کارتر داد که حضور نظامی کشور خود را در خاورمیانه واقیاً نوس توسعه دهد. بهمین دلیل چند روزی پس از آغاز ماجرای کروگانگیری، ناو بزرگ هواپیما برو ۳۰ کشتی جنگی دیگر به آبهای خلیج فارس وارد شدند و مذاکرات با کشورهای چون عمان، سومالی و کنیا برای استفاده نظامی از خاک این کشورها در موقع لزوم نیز آغاز شد.

اجرای نقشه‌های مشروط دیگری هم برای تقویت نظامی آمریکا در مصر با پشتیبانی اسرائیل آغاز شد.

کشور عربستان سعودی و دیگر کشورهای منطقه نیز برای پیوستن به نیروی نظامی آمریکا تحت فشار قرار گرفتند. در این اقدامات هدف و منظور کشور ایران نبود. پنتاگون در هر لحظه می‌توانست با حمله ناگهانی علیه ایران جزیره خارک را که بندر صادراتی نفت است اشغال کند، یا مناطق نفتی را بمباران نماید، و یا این که هرگونه عبور و مرور در آبهای خلیج فارس را متوقف

سازد، نیروهای پنتاگون حتی قادر بودند در صورت نیاز به نجات گروگانها اقدام نمایند. اما هیچکدام از این مطالب نمیتوانست عامل تغییر نظرات و هدفهای شخص خمینی گردد.

در مقابل، اکثریت مفسرین مطلع معتقد بودند که هر گونه اقدام نظامی آمریکا باعث ایجاد آنچنان جوی می شود که سیل غیرقابل کنترل ترور را توسط رادیکالهای "اخوان المسلمین" در کشورهای عربی خلیج در پی خواهد داشت. واشینگتن دارای چنان موقعیتی شده بود که می توانست خواسته های خود را به کشورهای اروپای غربی و ژاپن دیکته کند و بگوید: یا دستورات ما را اجرا کنید و یا آنکه جریان نفت را به روی شما می بندیم.

این آوای آمریکا در اروپا بگوش روشن فکران رسید. "پال ماری دلاگورس" یکی از نویسندگان روزنامه معروف فیگارو که منعکس کننده نظرات کاخالیزه پاریس بود در شماره بیست و هشتم نوا مبره مین نشریه ضمن بررسی اوضاع نوشت: حمله نظامی آمریکا به ایران در حدی که می تواند به ژاپن و کشورهای اروپای غربی زیان وارد آورد، بخود ایران ضرر نمی زند. نویسنده در پایان می نویسد: آنانکه این راه حل را پیشنهاد می کنند در جریان درسهائی که هنری کیسینجر "داده و معتقد است حمله نظامی به ایران ممکن است به جنگ جهانی منجر شود مدعیان نیستند.

بحران در مراحل چندمین ماه خود بود. ظرف این مدت شانس انتخاب مجدد پریزیدنت کارتر و به فزونی نهاد به طوری که رقیب انتخابی او سنا تورکندی از این مسئله دچار نوعی حیرت شد. کارتر مسئله گروگانها را بصورت دستاویزی برای رزش مورد بهره برداری قرار داده بود. نامبرده در شب انتخابات مقدماتی در "نیوهمپشایر" اعلام کرد: مذاکراتی بین نمایندگان سازمان ملل و رئیس جمهور تازه انتخاب شده ایران ابوالحسن بنی صدر در جریان است که به آزادی سریع گروگانها منتهی خواهد شد. اما این آزادی سریع گروگانها به کوچکترین نتیجه‌ای نرسید.

نهایتاً در آخر ماه آوریل بحران بمرحله‌ای از اوج خود رسید که آغاز جنگ جهانی سوم را مطرح می‌ساخت. در ۲۴ آوریل تیم نجات آمریکا دست به یک عملیات نمایشی برای نجات گروگانها در ایران زد که در اثر این آکروبات نمایشی، جهان تالب پرتگاه یک جنگ هسته‌ای رفت.

این مطلب که آمریکا با آخرین دست‌بکار نجات گروگانها از طریق نظامی خواهد شد، مطلبی محرمانه نبود. اغلب آگاهان کم‌وبیش می‌دانستند که آمریکا در شرف پیاپی ده‌کردن یک طرح انتقامی از ایران می‌باشد. مجله‌ای. آی. آر. شش روز قبل از انجام عملیات نجات توسط آمریکا نوشت: دولت کارتر در شرف انجام اقداماتی است که باعث رودررو ایستادن

با اتحاد جماهیر شوروی خواهد شد، نظیر آنچه که در دوران بحران کوبا بوقوع پیوست. این اقدامات در مدت زمان اواخر ماه آوریل تا ۱۱ ماهه به مرحله عمل خواهد رسید. مقامات رسمی در کشورهای اروپای اروپائی اعلام داشتند که کارتر و برژینسکی واکنش اروپا را در برابر عملیات نظامی در ایران برای بررسی متحدان آتلانتیک شمالی نیز بکار نخواهند بست. مقامات پاریس و بن گفته بودند که دخالت نظامی آمریکا در ایران نه تنها یک اشتباه استراتژیکی است، بلکه به احتمال بسیار قوی به نفع ای بدست اتحاد جماهیر شوروی نیز خواهد داد تا در ایران مداخله نظامی نکند.

نشریه آلمانی "فرانکفورتر اندشا" گزارش داد که برژینسکی گفته است: "حالا دیگر این بعهد اروپا است که از وقوع جنگ جهانی جلوگیری بعمل آورد."

اتحاد جماهیر شوروی نیز متقابلاً به واشینگتن هشدار داد. روزنامه "پراودا" در ۱۱ آوریل نوشت: "دولت آمریکا عملاً با تهدید دخالت نظامی در ایران متحدین اروپائی خود را که شدیداً به نفت ایران محتاج هستند تحت فشار گذاشته. "پراودا" ادامه می‌دهد که استراتژی آمریکا کشورهای اروپا و ژاپن را چنان در تنگنا قرار داده که راهی بجز تقویت امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه و خاور دور ندارند. علاوه بر این، پاریس، بن و توکیو شدیداً نسبت

به آئینده نفت ایران نگرانند.

درست قبل از عملیات نجات گروه نظامی آمریکا در ایران "برژینسکی" اعلام نمود که اتحاد جماهیر شوروی در حال تهیه مقدمات برای دخالت نظامی در ایران است. طبق اظهار منابع موثق، نوع فعل و انفعالات نظامی شوروی مشابه زمانی است که میخواستند به تصرف افغانستان اقدام نمایند.

پرزیدنت کارتر در واسط آوریل علیرغم خطرات موجود که امکان داشت جنگ جهانی سوم را باعث شود، التیماutom شدیدی به اروپای غربی داد که: منانتظار دارم اروپای غربی در امر منع اقتصادی و سیاسی بر علیه ایران با ما همراهی کند. در غیر این صورت تنها راه چاره برای آمریکا دخالت نظامی خواهد بود. همان روز "وارین کریستوفر" معاون وزارت امور خارجه آمریکا در یک مصاحبه تلویزیونی با تلویزیون ای بی سی گفت: کشور من از اروپای غربی منتظر عمل دارد، نه حرف.

معاون وزارت دفاع آمریکا در اروپا "رابرت دبلیو کومر" ضمن جلسه ای با اعضای ناتو، یک سری تقاضاهای وحشتناکی را عنوان کرد. او درخواست نمود هر چه زودتر ناتو به افزایش سلاحهای سنتی و هسته ای خود اقدام نماید، تسلیحات مدرن را جانشین اسلحه های موجود کند، و کشورهای عضو، خطوط هوایی مسافری خود را در اختیار حمل سریع

اسلحه به کشورهای ناتو بگذازند. در واقع کارتر شدیداً از دول اروپا می‌خواست که از برنامۀ سیاستهای خارجی خود چشم‌پوشند و بکنند دست بکار جهانی همه‌جانبه‌برعلیه‌خاورمیانه‌گردند. اما جواب پاریس و بن‌دراين مورد منفي بود.

چند روز قبل از حمله‌نظامی به ایران "سایروسونس" از مقام وزارت امور خارجه آمریکا استعفاء نمود. نامبرده که همراه با چند نفر دیگر از دوستان خود مانند "اورل هریمن" و "جرج بال" از سمت‌های خود کناره‌گیری کرده بودند در صحبت با یکی از نزدیکانش گفته بود ممکن است کار به آغاز جنگ جهانی سوم بکشد.

چند ساعت پس از اقدام نظامی آمریکا در ایران برای نجات گروگان‌ها و اعلام شکست این تیم در مأموریت خود، عده زیادی می‌گفتند، کارتر و برژینسکی از جزئیات این طرح از آغاز تا انتها آگاهی داشته‌اند. حتی خمینی هم در جریان تصویب این نقشه دخالت داشته است.

طبق گزارش مقامات اطلاعاتی کشور فرانسه جزئیات حمله نظامی ۲۴ آوریل مورد بحث و تبادل نظر وزیر امور خارجه ایران، یعنی قطب‌زاده و "مورفی" دبیر اول سفارت آمریکا در پاریس قرار گرفته و در واقع تنها موضوع جلسه‌ای بوده است که بین این دو نفر در محل سفارت آمریکا در پاریس تشکیل شده بود. رادیوی دولتی عراق در یکی از

برنامه‌های خود را علامت نمود که "این حمله تنها جنبه نمایشی داشته و قبلاً بتمویب مقامات واشینگتن و تهران رسیده بود". دو روز بعد از گذشت حمله نظامی برای نجات گروگانها "جودی پاول" منشی مطبوعاتی کاخ سفید در برابر سؤال یکی از خبرنگاران که درباره هم‌دستی قطب زاده با دولت کارتر سؤال نموده بود جواب داد: "از پاسخ دادن به این سؤال معذورم".

توضیحات دولت آمریکا در مورد علت شکست عملیات نجات که ۳ فروند از ۸ هلیکوپتر دچار نقص فنی شدند، مطلقاً قانع‌کننده نبود. بر اساس گزارشات آگاهان، داستان حقیقی این بود که تمام یک هلیکوپتر با هواپیمای سی-۱۳۰ یک حادثه نبود، بلکه دخالت نظامی شوروی بود که آن هواپیما و هلیکوپتر را درجا سوزاند و به خاکستر تبدیل ساخت. یک منبع اطلاعاتی دیگر گزارش داد که یک هواپیمای "میگ - ۲۱" شوروی برفراز آسمان به نمایش عملیات و قدرت نمایشی پرداخت. با این دلیل فرمانده گروه نجات تصمیم گرفت با عجله محل را ترک کند که منجر به تمام شدن هلیکوپتر شد. منبع خبری دیگری که به سازمان "سیا" نزدیک بود گفت که بمحض نشستن هواپیما و هلیکوپترها، نیروی نظامی و هوایی شوروی آنها را درجا بمباران نمودند و از اجرای قسمت بعدی عملیات نجات جلوگیری بعمل آوردند. آنچه دولت آمریکا توضیح داد تنها سرپوشی برای اصل جریان

بحساب می‌آید .

آیا ممکن بود این طرح توسط برژینسکی و کمیته دفاع ملی آمریکا برای آزمایش نمودن نیروی نظامی شوروی در برابر عملیات مشابه تهیه شده باشد؟ چه بسا "برژینسکی" می‌خواست با فرستادن یک تیم کوچک نظامی به ایران نسبت بوضع نظامی شوروی و اینکه عکس العمل شوروی در چه حد است، از چه وسائلی استفاده می‌کنند، آیا آمادگی نظامی آنها در اروپا و مرز چین تا چه حد است آگاه گردد .

اگر مسئله به شکلی که عنوان شد حقیقت داشته باشد ، باید گفت چنین روشی قبلاً توسط "جیمز شلزینگر" وزیر دفاع پیشین آمریکا پیشنهاد شده بود . او از اوائل سال ۱۹۸۰ که دکتربین کارتر عرضه شد ، دولت آمریکا اعلام نمود چنانچه اتحاد جماهیر شوروی به شمال ایران تعرض بکند بهر قیمتی که شده برای حفظ منافع آمریکا در آن منطقه باید به دفاع برخاست ، اما متخصصین امر می‌دانند که شوروی از تعداد بیشمار نیروهای محلی و سنتی برخوردار است ، لذا نه تنها ایران ، بلکه اشغال کشورهای عربی خلیج هم برایش بسیار آسان است و آمریکا بخاطر نداشتن این نیروی مؤثر در منطقه مجبور به آغاز جنگ هسته‌ای خواهد شد . بر اساس این دلیل قانع‌کننده است که آگاهان سیاسی دکتربین کارتر را طرحی دیوانه‌وار تلقی می‌کنند .

بهر صورت این دکتربین تحت شماره ۵۹ در ماه اوت

۱۹۸۰ جزو دستور کار دولت آمریکا قرار گرفت .
بسیار واضح است که عملیات نظامی ۲۴ آوریل کوچکترین
رابطه‌ای با نجات گروگانها نداشت ، بلکه باعث تقویت
رژیم خمینی و نیروهای نظامی آن رژیم گشت . از آنجمله
منتهی به نیرومندگشتن آیت الله بهشتی در حزب جمهوری
اسلامی گشت که برای آمریکا به بهای از دست دادن ابوالحسن
بنی صدر تمام شد . در عین حال شکست عملیات باعث تضمین
اقامت طولانی گروگانها نیز شد .

در ژانویه ۱۹۸۰ نتیجه انتخابات ریاست جمهوری
در ایران با ۷۵ درصد رأی موافق بنفع ابوالحسن بنی صدر
تمام شد . پیش از این بنی صدر تربیت شده در پاریس لقب
میان‌ه‌روند داشت ، بلکه با سرسپردن به خمینی و سیستمی که
هماکنون ایران را تحت سلطه دارد ، به فرمولی شبیه رژیم
"پال پوت" در کامبوج برای برانداختن علم و صنعت در
ایران ایمان داشت . اما ، در حال و وضع آن روز ایران
و با مقایسه با دیگران ، او نزد ایرانیان بعنوان میانه-
روترین سیاستمدار لقب یافت . در واقع او می‌توانست شیطان
کم‌خطرتری از دیگران باشد .

"سایروس ونس" و "لرد کارینگتون" وزرای خارجه
آمریکا و انگلیس امیدوار بودند بنی صدر موفق به تشکیل
دولتی گردد که در سایه فلسفه اسلام فنا تیک با بین دو کشور
و "نا تو" نزدیک شده و سیاست آنرا پیروی نماید . بر

اساس چنین طرزفکری "ونس" و "کارینگتون" درپای انجام
معامله‌ای با ایران بودند: "آزادی گروگانها در برابر
سرازیر شدن سیل اسلحه برای دولت بنی‌مدر و خمینسی."
پرزیدنت کارتر در معا حبه مطبوعاتی ماه فوریه اعلام
نمود، چنانچه ایران گروگانها را آزاد نماید ایالات متحده
آمریکا با نهایت رغبت به تجدید رابطه دوستانه با ایران
و ارسال کمک نظامی بآن کشور خواهد پرداخت.

عملیات ۲۴ آوریل تمام برنامها را عوض کرد.
شکست عملیات نجات آمریکا بطور اتوماتیک باعث
نیرومندتر شدن فنا تیکها و افراطیون اسلامی شد که نتیجه
آن شکست بنی‌صدر در امر تشکیل دولتی مقتدر برای اداره
امور ایران بود. تاریخ این حادثه بنحوی بود که مذهبیین
در انتخابات نمایندگان مجلس توانستند کرسی‌های
بیشتری را اشغال کرده و بنی‌صدر را در اقلیتی قرار دهند که
کارش به شکست منجر گردد. اقامت بیشتر گروگانها نیز در
اینجا قطعی بود، زیرا خمینسی اعلام کرده بود: تصمیم در مورد
گروگانها بعهده پارلمان خواهد بود و در حالیکه اکثریت
نمایندگان را آخوندهای افراطی تشکیل می‌دادند، مسلم
بود که وضع گروگانها نیز وخیم‌تر و اقامتشان طولانی‌تر
خواهد شد.

تا اواخر ماه دسامبر ۱۹۷۹ یعنی یکسال بعد از انقلاب
خمینسی و بالغ بر ۷ هفته پس از رویداد اشغال سفارت آمریکا و

پیش آمدن مسئله گروگانها، سروان سیاوش ستوده وابسته
نظامی ایران در واشینگتن همچنان در یکی از ادارات تحقیقاتی
نیروی دریائی آمریکا به انجام وظیفه مشغول بود.

ستوده، نماینده نظامی کشوری بود که ظاهراً هر لحظه
ممکن بود با آمریکا وارد جنگ شود. او تحت نظر و سرپرستی
نیروی دریائی آمریکا بکار مشغول بود. نامبرده یک تیم
۱۶ نفری از ایرانیان تروریست و حامل اسلحه را در این
محل رهبری می کرد. اداره اطلاعات نیروی دریائی آمریکا
که بنحوبسیار محرمانه ای در شماره ۸۰۰ خیابان کوئینسی
شمالی در آرلینگتون ویرجینا قرار داشت و درهای آن فقط
به روی افراد ویژه ای باز بود که از نظر امنیتی تا شید شده
باشند. اما سروان ستوده، سروان منصور و جمع دیگری از
افراد نظامی رژیم خمینی که بتازگی از طرف رژیم ایران اعزام
شده بودند، با دستور و تأیید قطعی "برژینسکی" در این اداره
مشغول انجام کار شدند.

اتحاد همکاری دولتیین خمینی و کارتر را لادیکرا از
از حد مذاکرات هم گذشته بود و وارد مراحل جدی تری می شد.
در اواخر ماه دسامبر ۱۹۷۹ بخاطر افشای مطبوعاتی
مانند ای، آی، آر در مورد ستوده، مجبور شدند و راه دفتر
کار خود به محل سفارت ایران در واشینگتن منتقل نمایند.
او تا یکماه دیگر هم، یعنی تا زمانیکه دستور به اخراج تمام
دیپلماتهای ایرانی را دادند، در دفتر کار جدید خود مشغول

انجام وظیفه بود. دولت آمریکا هیچگاه در این مورد و نوع فعالیت‌های گروه ستوده در راه اطلاعات نیروی دریایی این کشور توضیحی ندادند.

بر اساس بعضی از گزارشات، ستوده سرپرستی گروهی را بعهد داده داشت که متصدی امور تظاهرات دانشجویان ایرانی در بیش از ۴۰ استان آمریکا بودند. این گروه همچنین در امر معاملات اسلحه و حمل و نقل آن دخالت داشتند و راهنمایی‌های تروریستی در آمریکا را نیز بعهد داده داشتند. وارد کردن اسلحه از ایران به آمریکا برای استفاده تروریستها نیز از جمله وظایف گروه ستوده بود.

در ماه نوامبر ۱۹۷۹ یعنی قبل از افشاشدن جریان ستوده و تیم و آیت الله خلیفای عضو گروه فدائیان اسلام که شعبه‌ها خوان المسلمین در ایران بود، اعلام نمود که گروهی را برای ترور شخصیت‌های سیاسی آمریکا و دشمنان انقلاب اسلامی ایران به این کشور اعزام داشته‌است. او نیز اعلام نمود که این گروه مأمور ترور شخصیت‌های ایرانی عضو رژیم پیشین و مقیم فعلی آمریکا هستند.

بر اساس بعضی از گزارشات، ایران حدود ۳۰۰ نفر از آدمکشان حرفه‌ای خود را با ویزاهای تقلبی که مهرها و فرم‌های آن پس از اشغال سفارت ایالات متحده در ایران بدست آمده بود به آمریکا اعزام داشته‌است. خلیفای در مصاحبه‌ای با روزنامه "لیبراسیون" در پاریس اعلام نمود:

افراد تیم تروریست ما، در خاور میانه و در خاک خود آمریکا
تربیت شده اند.

داستان ستوان ستوده بشرح زیر فاش گردید:
در ۱۹ دسامبر ۱۹۷۹ دفتر خبری "NSIPS" واقع
در نیویورک مطلع شد که سفارت ایران در واشینگتن با
سازمانهای درپنتاگون از نزدیک همکاری میکند و بر
اساس گزارش بعضی از مخالفین رژیم خمینی، ستوده و گروه
او که مأمور خدمت در سفارت ایران در واشینگتن بودند
هم اکنون در ساختمان شماره ۸۰۰ خیابان "کوئینسی" هستند.
روز بعد تا شید شد که این ساختمان بطور در بست در اختیار
اداره اطلاعات نیروی دریایی آمریکا است. یکی از افسران
آمریکایی مأمور خدمت در این اداره که نمیخواست نامش
اعلام گردد گفت: تمام این ساختمان در اختیار کارکنان
آمریکایی نیروی دریایی است، مگر چند اتاق آن که آنهم
دارای دلائل بسیار و کافی میباشد. او از دادن توضیح بیشتری
خودداری کرد.

همان روز یکی از محققین خبری "NSIPS" تحت
عنوان یک دلال اسلحه اهل هنگ کنگ با دفتر ستوده در آن
ساختمان تماس تلفنی گرفت. ستوده بلافاصله گوشی تلفن
را گرفت. خبرنگار که خا نمی بود، گفت رئیس من در هنگ
کنگ از من خواسته است که ترتیب ملاقات شما و او را در هفته
آینده که او به آمریکا خواهد آمد مدبدم. ستوده بلافاصله این

دعوت به ملاقات را پذیرفت .

به ستوده گفته بودند که مقادیر زیادی اسلحه بسوی آمریکا روانه است و میزان آن در سطح بسیار بالایی است . با و گفته بودند که در هفته آینده در این مورد با او مذاکره خواهند نمود تا چنانچه ستوده بخواهد در این مورد با او خدمتی بکنند .

ستوده دوبار پشت سر هم اظهار داشت که در مورد چنین کاری فقط من باید تصمیم بگیرم و این دقیقاً از وظایف من است . او پرسیده بود ممکن است بگوئید این سلاحها از نوع هوایی است ؟ دریائی است ؟ یا زمینی ؟ . او همچنین گفته بود که حاضر است وقتش را در طول مدت هفته آینده برای انجام این کار و انجام ملاقاتها تخصیص دهد .

به دلیل آنکه کارتر دستور خروج نمایندگان ایران را داده بود ، از ستوده پرسیدند وضع ویزای اقامت شما در آمریکا چگونه است ؟ ستوده با خنده جواب داده بود که دستور خروج ایرانیان از آمریکا شامل من نخواهد شد . (نا گفته ننماند که در این زمان یعنی پس از دو هفته که دستور خروج ۱۸۳ نفر نمایندگان ایرانی صادر شده بود ، همچنان همگی آنان مشغول انجام امور طبیعی و روزانه خویش بودند) . حتی یک نفر هم آمریکا را ترک نکرده بود . چهار ماه بعد یعنی وقتی که آمریکا با ایران قطع رابطه نمود ، گروه ۱۸۳ نفری فوق به ایران بازگشتند .

علی‌آگاه، کاردار سفارت ایران در واشینگتن اقرار
نموده بود که ستوده فرستاده ویژه نظامی ایران است.
بعد از ظهر آن روز ۲ نفر از خبرنگاران مؤسسه خبری
NSIPS بدفتر ستوده رفتند. جلوی در تا بلوئی بود که
روی آن خوانده می‌شد "افسر تحقیقات نیروی دریائی".
یک نگهبان خبرنگاران را با تکان دادن دست به داخل
راهنمایی کرد.

در طبقه دوم، اطاقی بود پر از افرادی ایرانی که مشغول
کار بودند. تماویر خمینی، شعارهای انقلاب، و دیگر
تماویری روی دیوار این اطاق دیده می‌شد که میتنی بر
وفاداری ساکنین این دفتر با رژیم خمینی بود.

هنگامیکه خبرنگاران چند عکس از در و دیوار این
طاق گرفتند و سوال نمودن از بعضی افراد این اطاق را
آغاز کردند، فریاد جمعی بلند شد که شما حق این کارها را ندارید.
یکی از این افسران که فریاد می‌زدستوان منصور بود. آنها
اقرار نمودند که این اطاق قبلاً مربوط به یکی از قسمت‌های
نیروی اطلاعاتی ارتش آمریکا بوده است. ظرف ۱۵ دقیقه
دو نفر از آنان با خشونت بسیار دوربین‌های عکس و فیلم
برداری خبرنگاران را گرفتند و فیلم‌های آنرا ضبط نمودند.
بلافاصله پس از این واقعه، نماینده خبرگزاری
NSIPS به اطاق "جودی پاول"، منشی مطبوعاتی کارتر
مراجعه نمود. "جودی پاول" هم مانند دیگر مقامات دولتی

آمریکا از توضیح دادن در مورد ستوده و نوع فعالیت است او خودداری نمود. کاخ سفید نیز هیچگاه توضیح نداد که چرا این گروه مدتها بعد از دستور خروج دیپلماتهای ایرانی هنوز در آمریکا به عملیاتی مشغولند.

در وزارت امور خارجه آمریکا نیز "هادینگ کارتروم" ظاهراً اطلاعاتی در این مورد نداشت و قول داد پس از کسب اطلاع زوزیر امور خارجه مراتب را با اطلاع خبرنگاران برساند. بعد از جلسه مطابقت مسئله مسئول قسمت خاور میانه در وزارت امور خارجه گفت اگر بمن بگوئید چرا در این مورد پافشاری می‌کنید ممکن است من بتوانم به شما کمک کنم.

تعدادی از افسران پنتاگون نیز از جواب دادن به سوال خبرنگاران در مورد ستوده خاموش ماندند.

روز بعد، یعنی در ۲۱ دسامبر، دیگر خبرنگاران در واشینگتن و خبرنگاران شبکه‌های مهم خبری دنیا مشغول بررسی اطراف مسئله ستوده بودند، وقتی یکی از این خبرنگاران به ستوده تلفن زد او از او را جمع به نوع کارش در اینجا سوال کرد، ستوده جواب داد که: این دفتر مربوط به امور دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا است. طبق اظهار او در برابر هر ۴۰ نفر دانشجوی ایرانی یک نفر افسر نظامی رابط وجود دارد.

جوابهای ستوده که معلوم بود سراپا غیر حقیقی است خبرنگاران را به ادامه تحقیق بیشتر وادار نمود. موسسه

خبری NSIPS بزودی دریافت که ستوده با شخص دیگری بنام ابوالفضل ناهیدیان تماس نزدیک داشته و با او متناسباً ملاقات می‌نماید. ناهیدیان ظاهراً یک تاجر فرش درواشینگتن بود، اما در واقع یک مأمور "ساواما" بحساب می‌آمد. او سرپرست پلیس مخفی خمینی درواشینگتن بود. او مکرراً بین واشینگتن و تهران مسافرت می‌کرد. ناهیدیان در آمریکا عهده‌دار تبلیغات وسیعی بنفع خمینی نیز بود. طبق اظهارات منابع آگاه، نامبرده علاوه بر تجارت فرش در امر تهیه و تقسیم پول بین دانشجویان ایرانی طرفدار خمینی دست داشت و اصولاً مسئول تأمین پول برای تروریستهای ایرانی بود. بر اساس گزارشات رسیده ۳۰۰ نفر دانشجویی که با ویزاهای تقلبی وارد آمریکا شده بودند توسط تیم ستوده - ناهیدیان به نقاط ویژه‌ای اعزام و از آنها نگهداری می‌شد.

یکی از محافظان خصوصی ناهیدیان "دیوید بلفیلد" معروف به دادا و دو صلاح‌الدین بود. صلاح‌الدین قاتل طباطبائی بود که رهبری گروه مخالف خمینی بنام "گروه آزادی ایران" را بعهده داشت. طباطبائی در جولای ۱۹۸۰ در مرلیند ترور شد.

هیچکدام از مراجع قانونی و پلیس آمریکا به خبرگزاری NSIPS بخاطر انتشار اخبار مربوط به ستوده و ناهیدیان تبریک نگفت و تشکر نکرد. مقامات سطح بالای دولت کوچک

ترین اظهار نظری ننمودند. چند روز پس از افشای داستان ستوده، گروه او بمحل سفارت ایران منتقل شدند. بعدها هرچقدر خبرنگاران در مورد چگونگی رابطه ستوده با پنتاگون و نوع مأموریت او در ادراکات نظامی آمریکا کوشش نمودند کمترین اطلاعی دریافت نکردند، و دیگر خبری از ستوده شنیده نشد.

با توجه به روابط ویژه‌ای که دولت خمینی و کارتر با هم داشتند، این سؤال مطرح می‌شد که دانشجویان گروگان گیرنده آمریکا ثیان در ایران، چه کسانی هستند؟ چه کسی آنها را اداره می‌کند؟

بعد از اشغال سفارت اعلام شد که این کار توسط گروهی بنام دانشجویان پیرو خط امام انجام شده. (منظور از امام در اینجا شخصی خمینی است) رهبر این گروه دندان‌نیزه شکی بود بنام دکتر حبیب‌الله پیمان که همکار نزدیک یکی از ملاها بنام آیت‌الله خوئینی بود.

این سازمان دانشجویی تحت نظر آیت‌الله خلیلی و فدائیان اسلام بود، و از سازمان‌های نزدیک به حزب خدا یا "حزب‌الله" بشمار می‌آمد.

بر اساس گزارشات منابع اطلاعاتی ایران دکتر پیمان در زمان شاه در خارج و بیشتر در اروپا زندگی می‌کرد. نام برده در آن زمان از جیره‌خواران سازمان "موساد" یا موسسه امنیتی اسرائیل بود.

این رابطه دلیلی است بر افشای یکی از اسرار خمینی. "موساد" یکی از تا روپوهای اصلی تشکیل دهنده شبکه اسلامی های فنا تیک بود. وقتی مصطفی چمران که بعداً وزیر دفاع خمینی شد در دانشگاه "برکلی" مشغول مطالعه و بررسی درباره فیزیک پلاسما بود، با پروفیسور "یووال نیمن" که یکی از افراد برجسته "موساد" است تماس داشت. نامبرده از برجستگان ساختن اسلحه اتمی برای ارتش اسرائیل نیز بود. او در دانشگاه تگزاس با ابراهیم یزدی نیز تماسهای بسیاری داشت.

وقتی چمران دانشگاه برکلی را ترک گفت به لبنان رفت و در آنجا فرمانده یک گروه خونخواری بنام "امل" شد. در این زمان تماسهای ویژه ای با قذافی رهبر لیبی و رادیکالهای مسلمان در ایران و سوریه برقرار نمود.

پس از بقدرت رسیدن خمینی، چمران و یزدی بسازمان عریض و طویل ساواک شاه دست یافتند و با یاری فردوست مشغول ادا راه امور ساوامای خمینی گشتند. امروز بنظر می رسد که افراد برجسته "موساد" در مواقع حساس به خمینی کمکهایی کرده اند و در مواردی ورا از شکست در امری نجات داده اند. تا اینجا ثابت شد که انقلاب خمینی در سال ۱۹۷۹ توسط کمپانی B.P. بوجود آمده و هم اکنون نیز با یاری آمریکا ادا مهیات می دهد. در فصل بعد با این سوال پاسخ می دهیم که "آیت الله خمینی کیست؟"

فصل چهارم

خیانت در واشنگتن

ماه اوت ۱۹۵۳ است. دوران نخست وزیری دکتر محمد مصدق که در واقع نوعی انقلاب برای جمهوری بود به پایان نزدیک می شود. سازمان "سیا" در حال تدارک با زگرداندن شاه بقدرت است. چند سال قبل مصدق با پشتیبانی همگانی، از گروه کمونیست گرفته تا رهبران مذهبی روی کار آمده بود. حال در سال ۱۹۵۳ آخوندها مصدق را ترک می کنند. رهبر رسمی آخوندها آیت الله کاشانی است که بیشتر شبیه آلکاپن و گروه جنایتکاراواست تا یک رهبر مذهبی. آخوند دیگری نیز با او همکار است که شمس قنات آبادی نام دارد. اینها حالت فرماندهی گروههای مذهبی تظاهرات کننده در خیابانهای تهران را دارند. آمریکا نیز آماده بهره گیری از اینان است.

"گریست کیم روزولت" نماینده سازمان "سیا" در تهران مشغول پخش نمودن پول بین گروههایی است که از شاه و بازگشت او حمایت می کنند. چندین هزار نفر جیره خوار در حال ازبر نمودن شعارهایی هستند که باید تا چند

ساعت دیگر با هم آنها را بخوانند. تا چند ساعت دیگر اوضاع
بمنفع شاه و بر علیه مصدق زیور و خواهد شد.

طبق برنامه "سیا" این ضرورت داشت که چند نفری
هم در بین تظاهر کنندگان شعار دشمن بدهند تا خبرنگاران
خارجی از آنها فیلم بگیرند. اما انقلاب قلبی روی کار
آمدن شاه توسط یک دسیسه انگلیسی، آمریکائی و اسرائیلی
و با تأیید و تصویب کمیته‌های نفتی قبلاً برنامه ریزی
شده بود. مخارج راه اندازی این تظاهرات از تنخواه گردان
صندوق شرکت‌های نفتی و سه کشور فوق‌الذکر تأمین می‌شد.
متصدی توزیع این پول و بسیج جمعیت تظاهر کنندگان هم
آیت‌الله کاشانی بود.

صدائی از میان جمعیت تظاهر کنندگان که حدود ۵۰۰۰
نفر بود بگوش می‌رسید که می‌گفت: "زنده باد شاه" و صاحب
این صدا آیت‌الله روح‌الله خمینی بود.

این یکی از حماقت‌آمیزترین اتفاقات تاریخ است که
فردی در سال ۱۹۷۹ به سرنگون نمودن شاه همت گمارد، در
حالی‌که همین شخص ۲۵ سال پیش جیره‌خوارد سیسه‌بازان
روی کار آوردن شاه باشد. داستان کامل زندگی خمینی
ممکن است تا سال‌های سال همچنان مکتوم بماند، اما
شواهد و مدارک بدست آمده تاکنون درباره او و دیگر ملاحه
برای بازگرداندن ایران به عصر حجر کافی است تا چهره
راستین این شخص بر همگان نمایان شود.

قبل از هر چیز با دیدگفت که نام واقعی او " خمینی " نیست . او نام "روح الله خمینی" را در دهه ۱۹۳۰ برای خویش برگزید ، زیرا پدر بزرگ او در کشمیر هندوستان متولد شده و از خانواده های مسلمان هند بود . یکی از برادران وی بخاطر امور تجاری که با هندوستان داشت لقب " هندی " را برای خویش انتخاب کرد . بعضی معتقدند حتی خمینی هم در هند متولد شده و در سالهای جوانی به ایران آمده .

حدود ۶۰ سال قبل ، یعنی در زمانیکه رضا خان پهلوی در حال رسیدن بقدرت بود ، اولین داغ سیاسی روی پیشانی خمینی جوان ظاهر شد . این در زمانی بود که رضا خان تحت تأثیر عقاید کمال آتاتورک رهبر کشور ترکیه که با او گفته بود برای پیشرفت ایران رژیم سلطنتی بدر نمی خورد و باید رژیم جمهوری را برپا نمود ، قصد داشت اعلام جمهوری نماید . اما موج سلطنت طلبی توسط ملاها باعث شد که او به برپا نمودن سیستم سلطنتی اقدام ورزد . از اینجاست که رضا خان به رضا شاه پهلوی تبدیل شد . خمینی در سن جوانی بود و بدلیل ازدست دادن پدر در تظاهرات سلطنت طلبی ملاها یان تصمیم گرفت بجمع ملاهای ضد شاه بپیوندد .

چندین ده سال بعد ، خمینی از مخالفین سرسخت رژیم سلطنتی بود ، اما تحت تأثیر حرفهای برادر خود و رهبری آیت الله کاشانی با ردیگر در برنامه روی کار آمدن مجدد پسر همان رضا خان شرکت نمود .

"سیا" تنها سازمانی نبود که باعث سقوط دکتر محمد مصدق در سال ۱۹۵۳ شد. آیت الله کاشانی که در بازگرداندن محمد رضا شاه بقدرت نقش اصلی را داشت از نزدیکان رهبران اخوان المسلمین که در آن زمان فدائیان اسلام نامیده می‌شدند بود. در دهه ۱۹۵۰ رهبر گروه فدائیان اسلام در ایران شخصی بود بنام آیت الله نواب صفوی. این گروه در آن زمان بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر بیشتر نبودند. اینها در سالهای ۱۹۴۰ نیز بنحوی محرمات نه‌ای وجود داشتند. در این دوران شبکه اصلی اخوان المسلمین در مصر تصمیم گرفتند به توسعه فعالیت‌های آنها در ایران بپردازند. توضیح آنکه اخوان المسلمین در مصر توسط مغزهای متفکر سیاسی انگلیسی تشکیل شده بود. اخوان المسلمین بزودی بخاطر ترورهای متعدد، منجمله ترور دو نخست‌وزیر ایران شهرت یافت.

نفوذ سیاست انگلیس در طبقه آخوندان ایران چیز تازه‌ای نبود، بلکه دارای پیشینه تاریخی بود. اشرف پهلوی در کتاب خود بنام تصویری در آئینه نوشته است که نزد مردم ایران بعنوان شوخی می‌گویند اگر ریش هر ملائی را بتراشید می‌بینید در زیر آن مهر "ساخت انگلیس" حک شده. این شوخی ناشی از یک حقیقت تاریخی بود. پس از جنگ جهانی دوم انگلیس‌ها متوجه شدند که آخوندها دارای یک زمینه مناسب برای مبارزه با کمونیست هستند و همین باعث شد

که آخوندها با ردیگر با پشتیبانی انگلیس ها جرأت ظاهری
شدن یافتند .

آیت الله کاشانی و مذهب یون دست راستی اساس قدرت
یا فتن خود را بر جنایت و جنایتکا را بنانهادند . مشا به
ما فیما را در ایران چاقوکش می نامند .

این چاقوکشان اغلب در بازاری و محله های کسب دیده
می شوند ، بخصوص در بازاری میوه و سبزی فروشی* . از همین
پایگاه قدرت است که فحشا و توزیع مواد مخدر نیز توسط
ما فیما ی ایران اداره می شود . در سال ۱۹۵۳ پدر خوانده
ما فیما ی ایران یعنی آیت الله کاشانی به سر بازاری خود
دستور داد تا گروهی تظا هر کنند برای " سیا " تدارک ببینند .
پس از خاتمه غوغای ۱۹۵۳ و روی کار آمدن مجدد شاه
ناگهان سیمای یکی از افسران ارتش بنام تیمور بختیار
در صحنه سیاست داخلی ایران ظاهر شد . بختیار به
درجه سپهبدی ارتقاء یافت و عهده دار فرمانداری نظامی
تهران و فرماندهان راه جاسوسی ارتش شد . در این زمان او
مورداطمینان صدرمد شاه قرا گرفت . در سال ۱۹۵۷ سازمان
امنیت ایران تأسیس شد و نامبرده بعنوان اولین رئیس
سازمان امنیت در ایران برگزیده شد . سازمان امنیت
(ساواک) از همکاران و حمایت شدید اسرائیل و سازمان امنیت
* در سال ۱۹۷۸ یک مأمور " سیا " بمن گفت که توزیع مواد
غذایی در ایران را ما فیما در کنترل خود دارد .

آن کشور بنام "موساد" برخورداری بود، و بخصوص در مورد شیوه‌های مختلف شکنجه در ایران "موساد" نقش مؤثری داشت.

ساواک بلافاصله نام بسیار زیادی از ملاها را در لیست حقوق بگیران قرار داد، زیرا تلفیق این گروه را با چاقو کشان ضروری می‌دانست. جیره هر ملا در آن زمان حداقل ۱۰۰ دلار و حداکثر تا ۱۰۰۰ دلار در ماه بود. یکی از این حقوق بگیران آیت‌الله روح‌الله خمینی با جیره‌ای معادل ۳۰۰ دلار در ماه بود.

خمینی در این زمان یکی از مدرسین گمنام مدرسه علمیه قم بود. این روزنامه نیویورک تایمز و دیگر نشریات هستند که او را بعنوان مشهورترین اسلام‌شناس و رهبر مذهبی با افلاطون و فلسفه او برابر دانسته‌اند.

دامنه حمایت و نفوذ اسرائیل در "ساواک" بطور قطع منجر به تماس‌های با افراد افراطیون مذهبی اسلامی در ایران نیز می‌شد. لذا این جای هیچ‌تعجب نیست که نمایندگان سازمان امنیتی اسرائیل در سال ۱۹۵۷ با خمینی نیز تماس‌های داشتند. در همین سال ۱۱ نفر از کارشناسان امنیتی اسرائیل در ایران بکارپایه‌گذاری ساواک مشغول بودند. در سال ۱۹۷۶ تعداداً مورین "موساد" که در تمام قسمت‌های ساواک ایران پراکنده بودند به ۵۰۰ نفر می‌رسید.

نمایندگان "موساد" در امر استقرار مستقیم و جدا-
گانه افسران ویژه اطلاعاتی در بطن تشکیلات ساواک جدیدیت
فراوانی داشتند. رئیس دفتر ویژه افسران اطلاعاتی مزبور
تیمسار حسین فردوست بود. از طریق همین دفتر ویژه و
دیگر ادارات ساواک گروه آخوندها تحت کنترل کامل بودند.
اصولاً آخوندها را می‌توان به دو گروه تقسیم نمود. اول گروه
طرفدارو همکار ساواک و گروه دیگری که در زندانهای رژیم
شاه بودند. خمینی در این زمان زندانی نبود.

تیمور بختیار که بعزت بکار بردن وحشتناکترین طرق
شکنجه به بیرحمی و شقاوت شهرت داشت از دست نشانده‌های
سیاست انگلستان و دولت کندی بود.

در ۱۹۶۱ یعنی بعد از آنکه جان - اف - کندی بکاخ
سفید راه یافت، واشینگتن شاه را تحت فشارهای بی‌حدی
گذاشت. شاه نشان داده بود که به همکاری با شرکت‌های نفتی
جدا از گروه شرکت‌های معروف به ۷ خواهران نفتی علاقمند
است. از آنجمله همکاری با شرکت نفتی ایتالیایی بنام
ENI را آغاز کرده بود. باین دلیل دولت کندی برای
حفظ منافع "کنرسیوم" که تحت کنترل و مالکیت B.P.
انگلیس بود شاه را تحت فشار گذاشت.*

در ژانویه ۱۹۶۱ یعنی دقیقاً همزمان با مراسم سوگند
* در همین زمان مدیر شرکت نفت ایتالیایی ENI به
نام "انریکو ماتوئه" بقتل رسید.

خوردن کندی برای آغا زریاست جمهوری در تهران تظاهرات وسیعی توسط آخوندها و کمونیستها برافشاد. در اوتل ۱۹۶۱ بود که کندی "اوریل هاریمن" فرماندار سابق نیویورک را جهت عنوان نمودن خواسته های آمریکا بعنوان نماینده ویژه به تهران فرستاد.

تیموربختیار در این زمان بنحومحرمانه ای از بودجه ساواک به گروه های تظاهرات کننده کمک مالی می نمود. شاه از خیانت نامبرده بخود آگاه و او را از سمت ریاست ساواک برکنار کرد. جمع دیگری از سرکردگان سطوح بالای ارتش را نیز در رابطه با همین مسئله اخراج نمود. اما چند ماه بعد تحت فشار اعمتصاب معلمین وزارت فرهنگ، شاه تحت فشارهای دولت کندی و نماینده ویژه آن یعنی "هریمن"، علی مینی را مأمور تشکیل کابینه نمود. بعضی معتقدند که تیموربختیار در امر راه اندازی تظاهرات خیابانی معلمین سهیم بود.

سازمان دهندگان اعمتصاب معلمین شخصی بود بنام محمد درخش که جا سوس انگلیس بود، و بعدها در کابینه امینی بسمت وزارت فرهنگ رسید. این فرد همان کسی بود که ۱۸ سال بعد ضمن مسافرتی به آمریکا توسط پروفیسور "کوتام" با مقامات کمیته امنیتی ملی آمریکا ملاقات کرد.

سالها بعد، شاه طی معاوضه ای با مجله نیوزویک اقرار کرد که تحت فشارهای دولت کندی مجبور به انتخاب امینی

برای تشکیل کابینه شد. او در این مورد در برابر سوالات بیشتر خبرنگاران گفت: «این دیگر گذشته و جزو تاریخ شده اما حقیقت دارد».

در سال ۱۹۶۲ شاه شهما برای ملاقات کندی به واشینگتن آمد. در اوایل همین سال شاه پس از پی بردن به خیانت‌های تیمور بختیار در مورد زمین‌چینی کردن برای ایجاد شورش و غوغا پی برده و دستور داده بود او را دستگیر نمایند، اما تیمور بختیار موفق شد به کشور سوئیس فرار نماید. شاه در ملاقات با کندی پیشنهادهایی را که او داده بود و میخواست از صدارت خلع کند و در برابر او و ما بقی خواسته‌های سیاست دولت کندی را بپذیرد، شاه بر اساس قرار خود با کندی بمحض ورود به ایران حکم به خلع دکتر امینی داد. اما در مورد همکاری با سیاست آمریکا اقدامی ننمود. این باعث عصبانیت شدید کندی شد.

به همین دلیل بود که سال بعد کندی تیمور بختیار را به آمریکا فراخواند. بختیار ظاهراً برای معالجات پزشکی، اما در باطن برای ملاقات کندی به واشینگتن آمده بود، و از فرودگاه نیز مستقیماً به کاخ سفید رفت. موضوع مورد بحث این جلسه سرنگون نمودن شاه بود. حاصل این جلسه انتخاب روح‌الله خمینی برای نجات مبرنا مه سرنگون نمودن شاه بود.

در طول سال گذشته خمینی در ایران بشهوت با ساواک

همکاری نمی نمود و طی همین همکاری مخفیانه بود که توانست شهرتی کسب کند و خود را بعنوان یک رهبر مذهبی و مبارز به مردم معرفی نماید. این خمینی بود که مخالفت و مبارزه بر علیه انقلاب سفید شاه را آغاز نمود.

انقلاب سفید پروژه شاه برای خنثی نمودن قدرت مخالفینی بود که برای بهره گیری انگلیس سرمایه ایارزشمند بودند.

چه کسانی بعنوان نماینده انگلیس قیام ضد شاه را در ۱۹۶۳ راه انداختند؟ این سؤال از رادیو صدای آزاد ایران بتاريخ ۵ ژوئن ۱۹۸۰ پخش شد و در دنباله برنامه آن روز این رادیو، مطالب زیر را داده یافت.

مأموران سیاست انگلیس در ایران را باید به ۴ دسته تقسیم نمود: دسته اول سیاستمداران و روزنامه نگاران حقوق بگیر بودند که خیانت عده ای از آنان در زمان ملی شدن نفت به ثبوت رسید و با این دلیل آنچنان بی آبرو و ضعیف شدند که دیگر وجودشان برای انگلیس قابل استفاده نبود. دومین گروه دارو دسته فرا ماسیون ایران بودند که فعالیت های گذشته و امروز آنان همیشه بر علیه ایران بود و در جهت حفظ منافع انگلستان.

دسته سوم سیاستهای انگلیس را در ایران بمرحله اجراء در می آوردند. اینان عبارت بودند از جمعی از خانها و فئودالها و ملاکین بزرگ که سیمای کشیف آنان همه جا در

کارخیا نت به وطن و خدمت به انگلیس قابل شناسائی بود
و بالاخره چهارمین گروه آخوندها و ملاهایی بودند که از چندین
سال پیش حقوق بگیر دولت انگلیس بودند .

اتحادیه بین فراماسونها ، فئودالها و آخوندها بود
که باعث جریان افتادن قیام سال ۱۹۶۳ بر علیه شاه شد .
رهبر سمبلیک این قیام روح الله خمینی بود .

رادیو صدای آزاد ایران در مورد خمینی گزارش داد :
او در زمان طلبگی خود از اوقاف هند هر ماه مقرر دریا رفت
می نمود . لازم به تذکر است که اوقاف هند بودجه مخصوص آن
را انگلیسها در دست داشتند . در قبال این جیره ، خمینی
دائماً با اربابان انگلیسی خود در تماس بود .

در ۱۹۶۲ این آیت الله ریشو که دارای چشمانی شیطانی
بود اولین اعلامیه سیاسی خود را صادر نمود و به اعطای حق
رأی دادن به زنان ایران شدیداً حمله کرد . او اعلام نمود
که این مسئله با اصول اسلام مغایرت دارد . سپس در سال
۱۹۶۳ یعنی درست پس از ده سال همکاری مستمر با سیستم
شاه و بازگرداندن او به تخت سلطنت ، در رابطه با انقلاب
سفید به سیستم شاه حمله نمود .

انقلاب سفید ، خانواده های قدیمی ایران را بمبارزه
بر علیه دستگا ه تحریک نمود ، زیرا طی قانون اصلاحات ارضی
املاک آنها را غصب نموده و به رعایا داده بودند . این کار
باعث اتحاد فئودالها و روحانیون بر علیه دستگا ه شد .

حدود ژانویه ۱۹۶۳ خمینی را بجرم صدور اعلامیه علیه شاه دستگیر نمودند. او در اعلامیه‌ها، شاه را به سرپیچی از قوانین اسلام محکوم کرده بود، زیرا اسلام به اصل مالکیت احترام می‌گذارد و تعرض به آنرا گناه می‌داند.

اگرچه خمینی دقیقاً تحت فرماندهی صاحبان املاک و اربابان انگلیسی خود اقدام نموده بود، لیکن عده‌ای از مردم ناراضی نیز پیرو اقدامات او به کوچه و خیابان ریختند. دستگیری طرفداران خمینی مردم را هر لحظه عصبانی‌تر می‌نمود و باعث هر چه و مرج بیشتر می‌گشت. وقتی تعطیلات مذهبی فرا رسید، بمناسبت آن روزها عمل مردم بتظاهرات انقلابی در خیابانها مبدل شد. تما ویر خمینی در مساجد و بازار دست بدست می‌گشت. در ژوئن ۱۹۶۳ او را برای اولین بار دستگیر نمودند و پس از دو ماه بعد از یک سری توافقهای پشت پرده نامبرده را آزاد کردند. او دوباره دیگری در اکتبر ۱۹۶۳ و دیگر بار در ماه مه ۱۹۶۴ نیز به زندان افتاد و بالاخره شاه او را در ماه مه ۱۹۶۴ به تبعید فرستاد.

در این زمان تیمور بختیا را ز سوئیس به عراق رفته و در آنجا دست بکار فعالیتها می‌شده بود. نفوذ سیاست انگلیس در عراق خیلی زیاده بود. تیمور بختیا را ز عراق با سفارت انگلیس در تهران همکاری می‌کرد، تا اینکه تظاهرات طرفداران خمینی بر علیه شاه در خیابانها ظاهر شد. طی دو سال بالغ بر ۵۰۰۰ نفر از تظاهرات کنندگان کشته شدند. شاه

در این زمان اعلام نمود که ما از شرپا رتیزانهای سیاسی
و اجتماع‌گراحت شده ایم. او می‌گفت من از ارتجاع سیاه
بیش از ارتجاع سرخ متنفرم.

شاه در راه بطن‌ها غت‌شاش‌های روز با سیاست انگلیس
اعلام نمود که از زمان انقلاب مشروطیت تا بحال عده‌ای
فئودال، سیاستمدار و روحانی‌نما تحت فرمان یک دولت
خارجی هستند.

وقتی خمینی ره‌سپار تبعید شد، راه پیوستن بسه
ارتجاع‌سیاه را در پیش گرفت. او ابتداءً به "زمیر" در
ترکیه که مرکز تأسیسات نا تو بود رفت، و چندی در آنجا
اقامت گزید. آنجا ره‌سپار بغداد پایتخت عراق شد. در
عراق دائم با شبکه تیمور بختیار تماس داشت.

تیمور بختیار، خمینی و دستگاہ‌های جاسوسی انگلیس
به ایجاد نا آرا می‌و بلوا در ایران ادامه دادند. طی دوران
دهه ۱۹۶۰ بختیار در چند توطئه مهم دست داشت، از آن جمله
ترور نخست وزیر وقت ایران حسنعلی منصور.

تیمور بختیار ضمن مسافرت‌های پی‌درپی بین ژنو،
پاریس، رم، بیروت و بغداد با سردمداران کشورهای منطقه
مدیترانه ایجاد روابطی نمود. یکی از این‌ها شناختن وی کسی
بود بنام "فرانسوا پورتود لامورا ندیه". این شخص عضو
ارتش سری بود که چندین بار در فرانسه نقشه ترور ژنرال
دوگل را طرح کرده بود. بختیار برای ازدیاد سرمایه و

تحکیم بنیه مالی خود با دنیای زیرزمینی ما فیا و دیگر
کا نگسترها همکاری می نمود، و حتی در قاچاق اسلحه و مواد
مخدر نیز دست داشت.

تیمور بختیار در اوت ۱۹۷۵ ظاهراً در یک حادثه شکار
در محل مرز بین ایران و عراق کشته شد. شایعاتی موجود
است که می گویند این کار بدستور شاه انجام شده است. چند
ماه بعد دولت ایران اعلام نمود که تیمی از افسران پارتیزان
هوادر تیمور بختیار قصد سرنگون نمودن رژیم شاه را داشتند
اند که عموماً دستگیر شدند.

خمینی پس از این در عراق تنها بود، زیرا دیگر همدم
و مرشد او بقتل رسیده بود.

ورود خمینی در فوریه ۱۹۷۹ به ایران حاصل تبلیغات
و فعالیت های یکسال گذشته دولت انگلیس برای از بین
بردن ثبات و آرامش در این کشور بود. خمینی در دوران
تبعید خود در عراق دائماً ولاینقطع در حال تماس با اربابان
انگلیسی خویش بود.

با روی کار آمدن حکومت بعث عراق در ۱۹۶۸ خمینی
در آن کشور تحت نظر قرار گرفت، زیرا حزب بعث نمی خواست
این ملادر میان شیعیان عراق شورش برآورد. در ۱۹۷۰
همکاری و حمایت او از شورشیان کرد عراق آشکار شد، اما
دولت عراق بعثت آنکه نمی خواست یک رهبر مذهبی را باز-
داشت نماید از دستگیری خمینی نیز خودداری کرد.

خمینی‌شبا هت زیادی به یکی از شخصیت‌های داستان "کیپلینگر" دارد. نزدیکان او می‌گویند، او مانند یک گیاه است، او تا ۲۲ ساعت در شبانه روز می‌خواهد و تنها چند ساعتی بیدار و دردنیای غیررویا ئی زندگی می‌کند. پسرش احمد خمینی به خبرنگار مجله فیگارو گفته بود که پدرش معمولاً دردنیای دیگری است. بهمین دلیل به آنچه که در اطرافش می‌گذرد توجه چندانی ندارد.

خمینی در واقع عروسک خیمه شب بازی است و حرکاتش بوسیله نخ‌های زپشت صحنه کنترل می‌شود. اعلامیه‌ها و دستوراتی که ظاهر او صادر می‌کند، کار او نیست و غالباً برایش تهیه می‌شود و به او مژغ می‌رسد.

اما سیاست امروز ایران شدیداً به این شخصیت سمبلیک و قدرت نهانی و بعنوان "امام" بستگی دارد. نیروهای متخاصم برای ادا مهر و شها و سیاست‌های خود دنیا دارند کارهایشان را با تصویب او انجام دهند. لذا گاه ساعتها برای او داشتن او با انجام کار و صدور دستوری روی او کار می‌کنند، و بمحض اینکه قانع می‌شود گروه دیگری می‌توانند رأی او را در همان مورد برگردانند. دسته‌های مختلف بر اساس آنچه که در بالا گفتیم با اعمال نفوذ روی خمینی برای حتی بیگناهی را بکشتن می‌دهند، یا اینکه گنا - هکاری را تبرئه می‌سازند. از آنجا که خمینی در بند دلیل و مدرکی نیست، هر کس بخواد می‌تواند وصله "مخارِب با خدا"

را به دشمن خود بچسباند. همین کافی است که باعث صدور حکم اعدام از طرف خمینی گردد.

روی این اصول جاری است که تصمیمات سیاسی در ایران سریع گرفته می‌شود و سریع باطل می‌گردد و حتی ضد آن به اجراء در می‌آید.

بنی‌صدر (رئیس جمهور) چندین بار موفق به جلب حمایت امام از خود شده، اما پس از چند روز متوجه گشته که او تصمیم خود را عوض کرده و به پشتیبانی از آخوندهای افراطی به سرکردگی خلخاللی مشغول است.

عده‌ای می‌گویند دلیل این امر آن است که خلخاللی فرمانده و رئیس خمینی است زیرا او رئیس فدائیان اسلام نیز هست. بر اساس بعضی از گزارشات از آنجا که خمینی خود عضو فدائیان اسلام است، لاجرم چاره‌ای بجز رعایت سلسله مراتب سازمانی و در نتیجه اطاعت از خلخاللی ندارد.

یکی از شخصیت‌های مرموز در سیاست ایران شیخ صادق خلخاللی است. او هیچگاه مقامی در دولت اشغال نکرده اما همیشه قدرت و نفوذ او بی‌حد و حساب بوده است. در اولین ماه انقلاب بود که او تحت عنوان قاضی شرع که مقامی است غیر دولتی، دستور به کشتار زندانیان بی‌شماری داد که تعدادشان از صدها نفر گذشته و به هزار می‌رسد. سادیسم و شهوت او برای خونریزی باعث شده که لقب "قاضی خون" را بخود تخصیص دهد. او سالها بعلت عادت به کشتن حیوانات

کوچک نظیر گربه و پرنده در بیما رستان روانی تحت معالجه بوده است. بعضی ورا آیت الله گربه کش می نامند.

زمانی مسئولیت مبارزه با مواد مخدر را بعهدده او گذاشتند. این کار بیشتر به شوخی شبیه است. زیرا فدا ثیان اسلام که خلخال رئیس آنها است از بزرگترین قاچاقچیان مواد مخدر هستند. خلخال در این دوره به کشتاروسیعی تحت عنوان پاکسازی قاچاقچیان دست زد که اغلب بجای قاچاقچی بودن از مخالفین رژیم خمینی بودند.

پس از حمله نا موفق آمریکا برای نجات گروگانها به ایران وارد دیگر خلخال شهرت یافت، زیرا او بود که جسد های سوخته کشته شدگان را بنمایش گذاشته بود. او شخما تکه های استخوان و دست و پای کشته شدگان را بدست می گرفت و به مردم نشان می داد.

خلخال مدتی مدیدی در قلب زندان قصر ساکن شد. در این محل بود که وحشیانه ترین کشتارهای مخالفین رژیم انجام می شد. نا مبرده یکبار ضمن مصاحبه با خبرنگاران ضمن خوردن بستنی و نیلی زندان قصر را به آنان نشان می داد. در همین مصاحبه بود که بخاطر سوالات خبرنگاران عصبانی شد و آنان را به اعدام تهدید نمود. خبرنگاران از ترس مصاحبه را ناتمام گذاشته و او را ترک نمودند. برای عده ای ممکن است قبول این مسئله سخت باشد که ملتی چنین تحت تسلط افراد دیوانه ای قرار گیرند و دم بر نیآورند. اما

برای روشن شدن خودبا پدیده موقعیت ویژه این حکمرانی
پی ببرند .

میلیونها نفر ایرانی، بخصوص طبقه متوسط و پنهان
را ترک گفته اند. بنا به آمار دولت از سال ۱۹۷۸ حدود ۶
میلیون ایرانی از کشور خود خارج شده اند. بقیه جمعیت
ایران که تا کنون زنده مانده اند گردنشان زیر تیغ و
سینه اشان جلوی گلوله گرم کمیته ها و پاسداران انقلاب
است .

در بدو امر بخاطر آنکه عده بسیاری از مردم در واقع
پوستشان تحت حکومت یک نفری شاه کنده شده بود برای
براندازی سلطنت شاه از خمینی حمایت نمودند و میدشان
آن بود که در موقع لازم شرح خمینی را نیز می کنند. اما اینگونه
طرز فکر صحیح ز آب در نیامد. با مرور زمان از تعداد حا میان
خمینی کاسته شد و تنها اعضای "اخوان المسلمین" برای او
باقی ماندند .

رهبر هر کشور در حال توسعه ای که کمترین علاقه ای به
مملکتش داشته باشد، همیشه با این مشکل بنیادی روبروست
که چگونه توده مردم فلک زده و بدبخت را از زندگی حیوان
گونه ای که دارند نجات بخشد. جواب این سوال هم این
است که تا زمانی که گروه روستائیان و بیچارگان با سواد
نگردند، امکان ندارد بتوان به آنان کمک نمود .

شرایط زندگی روستائیان و بی سوادان باعث

نوعی ساده دلی آنان می شود. این ساده دلی گروههای بی سواد در ایران دستاویزی برای وا داشتن آنان به انقلاب شد. بنا براین باید گفت گروهی که از خمینی حمایت می کنند کارگران و طبقه نیم تحصیل کرده هم نیستند، بلکه گروههای بی سواد را تشکیل می دهند که بقصد یافتن کار و پول و زندگی بهتر به شهرها و بویژه به تهران آمده اند.

از گذشته دور تا کنون در خاورمیانه این طبقه از مردم غالباً به رهبران مذهبی و آخوندها پناه برده اند. عده ای از این آخوندها بعلت طرز رفتار و گفتار بعنوان جا دوگریا معجزه گر نزد گروهی از مردم از اعتبار خاصی برخوردار بوده اند. و در اثر تبلیغهای خود نوعی تورنا مرئی اطراف هوا داران خود می کشیدند. خمینی نیز کم و بیش در رابطه با طبقه بی سواد و محروم جا معا ایران از این قاعده مستثنی نبوده و نیست.

یکی از کتابهای خمینی که اخیراً به انگلیسی هم ترجمه شده، بسیار مضحک است. خمینی در قسمتی از این کتاب نوشته: ۱۱ چیز نجس است. ادرار، مدفوع، اسپرم، استخوان، خون، سگ، خوک، مردان و زنان غیر مسلمان، شراب، آجیو، و عرق شتری که در حال غذا خوردن است. اومی نویسد شراب و دیگر آشامیدنیهای مستی آور حرام است ولی تریاک و حشیش را حرام نمی داند. خوردن مدفوع و ترشحات دماغ حیوانات ممنوع است، ولی چنانچه اینها بمقدار کمی با غذای دیگر

ترکیب شود، خوردن آن حرام نیست، گوشت اسب، قاطر، الاغ مکروه است و چنانچه شخصی با این حیوانات در زمان زنده بودنشان رابطه سکسی داشته است گوشتشان حرام است. چنانچه شخصی با شتری رابطه جنسی داشته باشد، گوشت و شیر آن شتر نجس است. اینگونه حیوانات را باید بلافاصله کشت و پهای آنرا به صاحب آن پرداخت نمود.....

بنا بر شایعه‌ای خمینی‌داری‌ها نحراف جنسی است. این بین آخوندها معمول بوده و جای تعجب نیست، بلکه دیگر رسمی و قانونی شده. می‌گویند شریک سکسی خمینی در روزهای تبعید قطب زاده بوده است. ظاهراً خلخال هم مانند قطب - زاده‌ها را نحراف جنسی است، بخصوص که هیچیک از این دونفر را زن و فامیل نیستند، و در ایران نامشان در مورد شوخی‌های سکسی بر سر زبانهاست.

تفسیرهای جنون آمیز خمینی‌ها از اسلام و قوا عدا سلامی مضحکه دیگر مسلمانان شیعه و سنی، ولی با سواد است. جمعی از علمای اسلامی را بخاطر این حرفها و ادعاهای دیگر بی‌دین و ضد اسلام می‌دانند. جمعی نیز بخاطر آنکه او خویش را بر خلاف قوانین اسلامی آنچه که واقعا در خور اوست لقب "امام" بخود داده‌ها زابیزا رند. حتی عده‌زیادی می‌گویند که نمی‌توان لقب "آیت الله" هم با و داد.

کسی نمی‌داند تا کی دنیا گرفتار این آیت الله دیوانه خواهد بود؟ آنچه مسلم است آنکه او بسیار پیر است و چند

با رحله قلبی داشته است و معتقدند بزودی خواهد مرد .
جمعی از سیا سیون نیز امیدوارند هرچه زودتر بمیرد . در
صورتیکه حتی مرگ وی طبیعی باشد ، مسلماً کسی نخواهد توانست
جا نشین او شود . او مرکز ثقل گروههای خرافات مذهبی است و
پس از مرگش خلا قابل توجهی بوجود می آید .

تنها واقعیت مسلم تر از همه آن است که پس از مرگ
وی جنگهای داخلی و برادر کشی در ایران آغاز می شود . مرکز
اصلی این جنگ بین دو گروه کمونیست و دیگر گروهها شبیه
بعضی زارتشیان ، کردها خواهد بود . رهبران مذهبی متعادل
نیز ، شبیه آیت الله شریعتمداری که فعلاً دچار دیوانه
گریهای خمینی شده اند ، نقش مهمی را خواهند داشت . برای
ایرانیان مرگ خمینی هرگاه که پیش آید زود نخواهد بود .



فصل پنجم اخوان المسلمین ۱- (قوطنه انگلیس بر علیه اسلام)

خمینی در کتاب "سبز" خود می‌نویسد: ما با رفتن به گروه ما هیا با تأسیسات اتمی مخالف نیستیم. ولی ما نیز حامل ما موریتی هستیم که باید آنرا تا پایان به انجام رسانیم. ما موریت ما توسعه اسلام و اصول الهی آن در تمام دنیا است. امیدواریم روزی برسد که پادشاهان و رؤسای جمهور کشورهای دنیا ی اسلام به حقانیت ما ایمان آورند. در حالت معمولی ما به فکر سرنگونی آنان نخواهیم بود. ما به آنان اجازه می‌دهیم که بر سر قدرت بمانند، به شرط آنکه از ما اطاعت کنند و شایسته اعتماد ما باشند.

براستی این "ما" کیست که خمینی می‌گوید جهان اسلام باید به اطاعت او درآید؟ آیت الله خمینی این را ثابت کرده که اینهم وفاداری به اسلام نیست، بلکه به سازمان سری و محرمانه ایست بنام "اخوان المسلمین". غرض از این "ما" همان گروه اخوان المسلمین است که حامل ما موریت است.

اخوان المسلمین ساخته و پرداخته دست انگلستان

است و در واقع نتیجه اعمالش بر خدا سلام است . بنیاد آن تقریباً از قرن هفتم میلادی با ظهور اسلام شکل گرفت ، اما رسماً در سال ۱۹۲۹ در مصر توسط یکی از مأمورین سیاست انگلیس بنام "حسن البنا" که از رهبران صوفی‌گری بود ، تأسیس شد . امروزه اخوان المسلمین اداره‌کننده گروه‌های متعصب سنی ، صوفی و رادیکال‌های شیعه می‌باشد .

داستان راستین اخوان المسلمین بمراتب عجیب‌تر از هر داستان جنائی و پلیسی است که نویسنده‌ای بتحریر درآورده باشد . اعضای آن بوسیله رموز و اشارات با هم سلام و احوال‌پرسی می‌کنند . اگر چه لیست اعضای رسمی آن در دست نیست اما معلوم شده که اعضای این گروه نیز همانند "فراماسونری" اروپا دارای ارشدیت‌ها و سلسله مراتبی می‌باشند که نظیر "لژ" در گروه‌های فراماسون است . اخوان المسلمین برای فعالیت‌های خود خطوط مرزی بین کشورها را نمی‌شناسد و اهداف خود را در تمام کشورهای اسلامی توسعه می‌دهد . بعضی از اعضای آن کارمندان دولتها ، سیاستمداران و حتی از افسران ارتش هستند . در عین حال بین اعضای آن کانگستر و چاقوکش نیز وجود دارد . رؤسای آنان نیز در رأس مؤسسات مالی بین‌المللی قرار دارند . وظیفه اعضای رده پائین همیشه عربده‌کشی در خیابانها و راه‌انداختن امواج ترور و اغتشاش است . اعضای بلندمرتبه‌ایین سازمان مسلمان نیستند . آنان دارای مذهبی ثابت نظیر مسیحی ، یهودی و یا غیره

نمی‌باشند، بلکه به مناسبت زمان هر مذهبی را که برای اجرای سیاستشان لازم بدانند انتخاب خواهند نمود.

اخوان المسلمین به اسلام تعلق ندارد، بلکه متعلق به پرستندگان "اله‌ما در" که قبل از روی کار آمدن اسلام در دنیای عرب وجود داشته می‌باشد. علیرغم تبلیغات وسیع که اخوان المسلمین را بعنوان یک پدیده عمیقاً اجتماعی معرفی می‌کنند، بخوبی روشن است که چنین نیست.

چنانچه جستجو و فعالیت و طرح ریزی مستشرقین داد-نشگاه‌های آکسفورد و کمبریج نبود، اخوان المسلمین نیز که زائیده وجود فکرهای منجمد و متعصب جا معه اسلام است وجود نداشت. اخوان المسلمین نتیجه طرح و سازماندهی صوران‌ه‌موران انگلیسی، نظیر "تی.آی. لورنس" (لورنس عربستان)، "ویلفرید اسکاون بلانت"، "ای.جی. براون"، "هارى سنت جان بی. فیلیپی"، "آرنولد توین بی" و "برتراند راسل" می‌باشد.

برای آمریکائیان ایجاد چنین سازمانی توسط انگلیس نباید تعجب داشته باشد، زیرا سیاست کلی انگلستان از قرن‌ها پیش دائماً بر این اساس بوده است که مستعمرات خود را در جهالت و عقب ماندگی محض نگاهدارد. سیاستمداران انگلیس موفق شده اند که در خاورمیانه بوسیله اشاعه فساد بین روسای ایلی‌ها و قبایل، آنها را پها غتشاش و اعتراض بر علیه مسائلی وادارده‌ها را بر خلاف مصالح

خود انگلیس نیز با شد. اینگونه اعمال سیاست در کشورهای
 خاور میانه برای انگلیس یک فلسفه و مکتب شد که در اثر
 آن اجتماعات این ممالک می‌بايست همیشه سیرقه‌قرائی
 را بپیما بندودر قعر سیاه‌هی و جهالت، روزگار بگذرانند.
 توسعه جهالت اجتماعی توسط حاکمین به هیچ‌عنوان
 روش تازه‌ای نیست. در طول تاریخ اسلام مبلغین ضدادانش
 نظیر "العشاری" در قرن نهم یا "الفزالی" در قرن یازدهم
 وجود داشته‌اند که جیره‌خواران خلفا یا بعدها نوکران
 پادشاهان بوده‌و از توسعه علم و دانش و فلسفه دانشمندان
 نظیر "فارابی"، "ابن سینا" و "حسن صباح" جلوگیری می-
 نمودند. مخالفت با علم و منطق در قرن نهم در دنیای اسلام
 پدیدار گشته و پس از آن بوسیله انگلیس همیشه زنده نگاه
 داشته شد. این انگلیسها بودند که روش آموزش را در دنیای
 اسلام به رشته تحریر درآوردند و این انگلیس بودند که برای
 شناساندن اسلام و ارزشهای آن به دنیا کنفرانسهای بزرگ
 تشکیل می‌داد. تمام کارهای انگلیس همگی برای رسیدن
 به این هدف بودند که مسلمانان قانع شوند فرهنگ ریشه‌ای
 و واقعی آنان بر پایه عقب ماندگی بنا شده است. نکته
 جالب اینجاست که انگلیس طی یک قرن زحمات پی در پی
 برای توضیح دادن و تشریح نمودن دلائل سقوط امپراطوری
 اسلامی اعلام کرده است که دلیل اصلی شکست مسلمانان در
 برابر امپریالیستهای جهان ضعیفی است که در روحیه مسلمانان

وجود دارد .

در این فصل پرده از چهره راستین اخوان المسلمین برخواهیم گرفت، و به سوابق این سازمان در گذشته‌های دور نیز توجه می‌کنیم، تا ببینیم چگونه مستشرقین انگلیسی با بهره‌گیری از شناخت اجتماعی و مذهبی مردم، بتأسیس سازمانی پرداخته‌اند که امروزه خمینی‌را به سوغات آورده . انقلاب ظهور اسلام در قرن هفتم میلادی حاصل فعالیت‌های فردی یکی از بزرگترین و سیاستمدارترین رهبران بشری بنام "محمد" پیغمبر اسلام بود . او ظرف مدت چنددهه تشکیل آنچنان امپراطوری داد که طی ۱۸ سال از جنوب فرانسه و اسپانیا، آفریقای شمالی و تا حدود مرز چین را فراگرفت .

دشمنان مسیحیت که از متعصبین امپراطوری روم بودند، هنگامی که نتوانستند این مذهب را از خارج خراب کنند از داخل در آن رخنه نمودند . دشمن محمد و مذهب اسلام نیز تعصبات محلی مردم مناطق مختلف بود که به قلب اسلام نفوذ نمود و با لایحه همین تعصبات نیز مایه اصلی تشکیل اخوان - المسلمین شد .

کلید توفیق محمد در این بود که توانست با شخصیت ذاتی خویش در رابطه با تجار عرب و یا دیگر مردم که بجز اعتقاد به بت پرستی و جن و پری و غیره اعتقاد دیگری نداشتند بصورت یک معلم بزرگ برای آنان درآید .

دربین قبائل عرب، اجنه خود را بصورت‌های مختلف نظیر درخت، گیاه یا سنگ در می‌آوردند تا مورد پرستش قرار گیرند. اغلب یک قطعه سنگ مورد پرستش قرار می‌گرفت و رؤسای قبائل آن زمان هم‌اینگونه پرستشها را تأیید و ترغیب می‌کردند، تا با ایجاد ترس در دل‌های مردم همچنان بر آنان حکمرانی نمایند و آنان سوء استفاده کنند.

در تمام خاور میانه و عربستان ستایش الهه‌ها که تصاویری از مادران بود، بصورت غیر طبیعی رایج شده بود. تمام این الهه‌ها از اساطیر یونان مانند "آفرودیت" "آرتمیس" و غیره سرچشمه می‌گرفت و بصورت بت‌های سنگی مورد ستایش و پرستش بودند.

این بت‌های سنگی که دارای قدرتهای بی‌حساب بودند، نزد تجار بزرگ عرب نگاهداری می‌شد تا بتوانند دستورات خود را برای حفظ منافع تجارت در نمایند.

انقلاب محمدنه تنها بساط این حکمرانان و بت‌هایشان را درهم پیچید، بلکه تمام استخوانبندی فرهنگ و دانش را در مناطق عربی از هم پاشید. اولین اقدام و تعهد محمد رهائی اعراب از عقب افتادگی و فقر بود. او حامل مأموریت‌های دیگری نیز برای آنان بود، اما این مستلزم آن بود که اول خواندن و نوشتن را فراگیرند و به شناخت جامعه خود پرداختند.

قرآن کتاب آسمانی محمد از مردم مسلمان می‌خواست

که دانش بیا موزند .

" بخوان بنا ما یزدتوانائی که آفریننده
است ، که انسان را از خون لخته آفریده ،
بخوان که ایزد تو زیخشا یندگان است .
و بوسیله نوشتن به انسانهایی که نمی -
توانستند آموزش داد . "

این نمونه ای از پیا ما سلام محمد بود . تا آن زمان
زبان عربی بصورت نوشته تقریباً وجود نداشت ، با توزیع
قرآن قسمت بزرگی از دنیا خواندن و نوشتن را آموخت .
پیام قرآن ، پیام کمال بود . محمد به مردم می گفت
خداوند طرح مستحکمی برای آموزش بشر دارد . در قرآن بارها
به خرابی های بی تمدنی در گذشته اشاره می کند . باقیمانده
آثار این خرابیها هنوز درخا ورنزدیک وجود دارد . محمد
از پوشالی بودن تمدن بشری سخت متأثر بود و می خواست
آنچنان امپراطوری بشری بر آه اندازد که ابدی باشد .
عقاید او در قوانین مدنی ضبط و از آن استفاده شده . او
بردگی را محکوم می کرد ، به سنت وحشیانه تدفین نوزاد دختر
شدیدا حمله می نمود .

پیروان محمد که با سلاح قرآن مسلح بودند توانستند
امپراطوری اسلام را در سطح بین المللی بنا نهند . برای
اولین بار پس از اسکندر بزرگ ، حکومت حکام فتوئدال در
هم می ریخت . کشورهای مدیترانه با کمک آسیای مرکزی

تشکیل یک بازا مشترک بی‌سابقه دادند. مرزهای تجاری که از زمان "بیزانس" بوجود آمده بود برداشته شد و در نتیجه تجارت رشد گرفت. شهرها توسعه یافتند. در کمتر از ۲۰ سال در علم و صنعت و تکنولوژی کشاورزی انقلابی بزرگ بوجود آمد. مهندسی فلزات، تکنولوژی انرژی و آسیاب بادی و آبی در این زمان شکل گرفت.

برای شکل گرفتن این امپراطوری جدید عربی از تمام منابع علمی جهان بهره‌گیری می‌شد. بخصوص در دوران طلایی خلیفه‌ها رونق لرشید و مأمون تیم‌هایی به یونان اعزام شده و فرهنگ و علوم جدید را به دنیای عرب آورده به زبان عربی ترجمه نمودند. ستاره‌شناسان در ایران و مصر به کشفیات مهمی نائل شدند. پزشکان مسیحی به شناخت اعضای بدن انسان و بخصوص به مطالعه روی مغز پرداختند. علوم ریاضی از طریق هندو دیگر نقاط به منطقه وارد شد. تمدن و علوم پیشرفته هندوستان به شناخت علوم در ایران کمک بزرگی نمود. در این دوران نظایر "برمکیان" به ترویج علوم و فنون جدید پرداختند.

عموم عوام مل فوق دست بدست هم‌دادا امپراطوری عباسی که ساختمان شهر بغداد را در ۷۵۴ بنیان گذاشتند ایجاد شد. بغداد به گونه‌ای ساخته شد که مرکز کمال یا همان "مدینه فاضله" به نامشکاهای اسلامی را در برگیرد.

اما قبل از آغاز سقوط امپراطوری عباسی خرافات

درجا معه عرب بشدت تما موجودداشت . صاحبان اصلی ایسن خرافات که داتم درحال توسعه دادن آن درجا معه بودند کسی بجز تاجا روسرما یه داران بزرگ عرب در مکه نبودند . اینان گرچه به روش ودین محمد تسلیم شدند اما هیچگاه قرآن را عمیقاً نپذیرفتند و به کارهای پیشین و مضر خود ادامه می دادند . در واقع اینان همان مسلمانان نامسلمان بودند و تنها سهای خویش را با روحانیون بیژانس در مصر و سوریه حفظ نمودند .

قبل از ظهور اسلام در قبیله "ابوصفیان" نهضت پرستش "الهه" بشدت وجودداشت که عباسیان آنرا ممنوع نمودند . پس از افول ستاره خلفای عباسی ، با زماندگان ابوصفیان به مجازات کسانی پرداختند که بدنبال علوم و کشفیات جدید بودند . خلیفه "متوکل" که چون عروسی در دست نظامیان بود بنحوی عمل نمود که با ردیگرستاپیش از متعصبین و افراطیون خرافاتی آغاز شد و در نتیجه دهها مدرسه علوم جدید تعطیل شد و جلوی آزادی فکر برای توسعه دانش جدید گرفتند .

خلیفه "متوکل" باعث ایجاد شورش و بلواهایی شد که در بسیاری موارد با شورش خمینی مشابهاست . اعراب شروع به تخریب کلیسای مسیحیان نمودند . کلیمیان و مسیحیها را بجرمنجس بودن اعدام کردند و در واقع با اینگونه اعمال خود به تحکیم اسلام خرافاتی و افراطی کمک نمودند .

بدین نحو آنچه در طول ۲۰۰ سال پایه گذاری شده بود با اتحا درو حانیون و حکام وقت خراب شد و در واقع با بدگفت یکی از پیران رزق ترین خزانه های علم و دانش بشری در آن زمان درهم فروریخت. مسئول بزرگ این همه تخریب و اقدام به معدوم ساختن علم و دانش شخصی است بنام "ابوالحسن علی- ابن اسما عیل الغشاری" که صاحب مکتبی است بنام "زهری". او در این مکتب می گفت تمام تصمیمات را خداوند بدخواه خود می گیرد، آتش نمی سوزاند، در واقع این خداست که تصمیم می گیرد چیزی در آتش بسوزد. خدای منطقی محمد با خدای شهوت و خواسته های شخصی عوض شده بود و این درست بت پرستی بی بود که بوسیله پیغامبر اسلام منهدم شده بود.*

"خراب کنید، خراب کنید، معدوم سازید. خرابی هنوز کافی نیست." این فرمان خمینی در اوت ۱۹۸۰ بود. این نوع فرمان به روشهایی در قرن بیادهم بر می گشت که "الغزالی" مبتکر آن بود و "خرابی" نام داشت.

بیش از هر فیلسوف اسلام شناس دیگری در قرن ۱۹، انگلیسها به بررسی فلسفه "الغزالی" پرداختند تا بتوانند سنتهای بشری اسلام در اقدامات قرن نهم الغزالی بکلی منهدم نشده. سنتها و فلسفه های اسلام توسط "گریتوس زواکاس" بررسی و ترجمه شده که در مجله ای، آی، آر تحت سرپرستی نامبرده منتشر گشته است.

فلسفه قهقرائی رفتن اجتماعات را از طریق "اخوان المسلمین" گسترش دهند. غزالی و نظائر او می‌گفتند: بشر از کشف چگونگی کائنات عاجز است. غزالی در معروفترین کتاب خود (تصویری از خدا) مجسم می‌کند که جنبه‌های منفی او بسیار است و قابل دسترسی برای انسانها نیست، بلکه او بصورت یک ارباب غیر قابل فهم و دسترسی است. او می‌نویسد دنیا از ذرات بی‌شمار است که تشکیل شده که وجود و یا عدم این ذرات بدست خداوند است، و خدا دائماً در حال تخریب و دوباره سازی این ذرات می‌باشد.

در چنین کائناتی که از هیچ تداوم و اعتبار و آگاهی خبری نیست دانش و معرفت به یک عنصر خطرناکی مبدل می‌گردد. از نظر غزالی بنحوی که ارسطو نیز عنوان نموده انسان موجودی است حسی، مانند دیگر جانوران که از بکار بردن منطق عاجز است. او در این کتاب فلسفه و دانشمندان را در ردیف مردم عادی بحساب می‌آورد.

خلاصه آنکه او در کتاب خود، علم و صنعت را بکلی منکر می‌شود و تمام دانشمندان و عقاید آنها را نفی می‌کند و می‌گوید: من تئوری‌های متافیزیک دانشمندان را و غیر قابل فهم بودن و ناهماهنگ بودن آنها را بر ملا خواهم ساخت.

بین قرون ۱۱ تا ۱۴ آثار و عقاید غزالی در جامعه اسلام توسعه یافت و اسلام را ستین جای خود را به اسلام افراطی

و خرافات پرست غزالی داد. این دوران را دوره نزول تمدن اسلامی مینامند.

اساس مذهبی - سیاسی نهضت غزالی همان موج صوفیگری است. صوفی‌ها از یک عده معتقدین بمسائل تشکیلی می‌شدند که دارای سازمان و هماهنگی نبودند. اما طرق پرستش‌های خرافی را تبلیغ می‌نمودند. رابطه بین غزالی و صوفیه خود حکایتی جالب است.

ریشه لغتی صوفی از صوف در زبان عربی است و معنی آن "پشم" است. نام غزالی نیز بمعنای ریسنده‌ای است که با پشم سروکار دارد.

علمای صوفیه معتقدند صوفیگری قبل از اسلام هم وجود داشته است.

بر اساس نظریه پروفیسور "اسمیت" در دانشگاه کمبریج که در کتاب بی‌نام "راه صوفیه" در ۱۹۷۸ منتشر شده: "ظهور صوفیگری نه تنها در اسلام، بلکه در مذهب مسیحی نیز وجود داشته، و آثار آن در کلیساها و خاور دور و خاور نزدیک دیده شده." او مدعی است صوفیگری حتی در تمدن یونان قدیم نیز وجود داشته است.

محقق دیگری پس از مطالعات زیاد می‌گوید اعتقاد به ارواح از دورانهای اولیه مسیحیت بوجود آمده و سرچشمه آن از اعتقادات شرقی‌هاست که اغلب به نیروهای ما فوق و غیر مرئی اعتقاد دارند. پروفیسور "هانس جونز"

می‌نویسد: عقیده‌های مختلف و خرافاتی مربوط به ارواح در کلیه مذاهب مسیحی، کلیمی، و حتی در دوران افلاطون وجود داشته. پس از ظهور اسلام، با ظهور تصوف اینگونه اعتقادات شور و حال تازه ترویجی‌تری گرفته است.

نکته جالب اینجاست که صوفی‌های جدید باین مسئله که صوفیگری را نمی‌توان با سانس شناخت افتخار می‌کنند. "ادریس شاه" که از رهبران مشهور صوفیه است در کتاب خود می‌نویسد: بر اساس نظریکی از صوفیه ایران تصوف یکی از شعبات مسیحیت است. یکی از استادان دانشگاه آکسفورد می‌گوید: صوفیگری از فلسفه هندوها سرچشمه می‌گیرد. بعضی هم ریشه‌ای صوفیگری را به آسیای مرکزی نسبت می‌دهند. یک آلمانی آنرا مخلوطی از مسیحیت و بودا می‌داند. خود "ادریس شاه" تعریف می‌کند که:

"صوفی یک صوفی است"

او با کمک گرفتن از نظریات یک صوفی دیگر می‌گوید:
من یک کور با طنم، من یک جا دو گرم، من ریاضت بر همین
هستم، من رنگ و موی قلم موی هنرمندم، من شاره آتشم،
.....

"ادریس شاه" حالا کن لندن است، جایشیکه براحته با نهضت اخوان المسلمین همکاری کند. او صوفیگری جدید را توسعه می‌دهد. خود را محقق بزرگ تصوف و اسلام می‌داند. او تألیفات بسیاری دارد. یکی از آنها بنام (کتاب کتابها)

است شامل ۲۵۰ صفحه. اما تمام اوراق آن سفید است، و اومی‌گویید این اوراق سفید حامل پیام‌هایی برای اهل تصوف است.

پس از مرگ غزالی "ابن غزالی" رهبری صوفیان را در دنیای اسلام عهده‌دار شد. هدف او رسیدن به دنیائی است که در آن تماس بین انسانها و خدا ممکن می‌گردد. اومی‌گوید این دنیای تصویر و خیالات است.

نهضت صوفیگری در مواردی به ایجاد تفکرات درویشی شده که هنوز هم وجود دارد، نظیر: نهضت غدیری، نقش بندی، و سهروردی. در سنت صوفیه هر کس فلسفه‌ای جدا دارد که آن را بعنوان شاخه‌ای جدید عنوان می‌سازد. طی قرون متمادی صوفیان به پرستش مردگان و مقبره‌آنان عقیده دارند. این سنت همچنان رعایت می‌شود. بعضی از مقبره‌ها توسط صوفیه به میخانه مبدل شده است.

جا دوگران، ستایش‌کنندگان شیطان، پیروان مکتب "مادر خدائی" نیز از صوفیان مشتق شده‌اند.

صوفیگری دست‌آویزی شد در دست انگلیس برای رخنه کردن در جوامع خاورمیانه.

از اوایل قرن ۱۷ آریستوکراسی انگلستان در کشورهایی اسلام به ایجاد جاسوس‌خانه‌ها پرداختند. با توسعه امپراتوری انگلیس توسط شرکت‌های هند شرقی تماس با جوامع منطقه‌ها و نزدیک‌آسان تر شد.

از نظرا نگیلسها ، تما یلات مردم جوا مع اسلامی بیه
توسعه علوم طبیعی و رسیدن به یک رژیم سلطنتی قوی خطر
بزرگی بحساب می آمد ، لذا استرا تژیست های لندن بدنبال
یا فتن روشها ئی بودند که در داخل این جوا مع نفوذ کرده و
از پیشرفت آنان جلوگیری بعمل آورند . آنان بجای آنکه
با شاهان و شاهزادگان طرف معامله شوند ، بدنبال تقویت
رو سآی قبایل کوچک و بزرگی بودند که بتوانند کشوری کوچک
تر در دل کشور مورد نظرا یجا دنمایند . باین طریق انگلیس
همیشه دولتها ی مرکزی را کنترل می کرد تا به مخالفت بر
علیها و برنخیزند . انگلیسها معتقدند ا انقلاب آمریکا برای
پندگرفتن درسیاست تا ا بدکافی بوده و خوا هد بود .

صوفیان که دارای یک سازمان بسته ای بودند و بین
قبائل پخش شده بودند ، می توانستند شرکاء و همکاران بسیار
مفیدی برای بریتانیا باشند ، زیرا صوفیها با پیشرفت
علوم مخالف بودند و در نتیجه ممکن نبود ب فکر توسعه
تکنولوژی و صنعت باشند . صوفیها به پرورش چای و پنبه
قانع بودند و پس از آنکه انگلیسها به فوا ئد این فرقه پی
بردند ، مرتباً برای توسعه تصوف اقدامات مؤثری نمودند .
در قرن هفدهم پس از آنکه اهل تصوف سیاستا نگیلس
بهم نزدیک شدند و اعتماد یکدیگر را جلب نمودند . سیاستمداران
بریتانیا به برداشتن قدم بعدی که ایجا دشعبه های
مختلف مذهبی بود ، اقدام کردند تا از نهضت های کوچک و

بزرگ مذهبی چون اسلحه‌ای کارساز بهره‌بگیرند. محققین انگلیس پس از بررسی دلائل عظمت امپراطوری رم که حدود ۱۵۰۰ سال پابرجا بود، باین نتیجه مهم رسیدند که حکام این امپراطوری همیشه راه و رسم چگونگی استفاده از مذهب و خرافات آنرا خوب می‌دانستند.

طی سالهای ۱۸۲۰ رهبران بریتانیا پیرو باصطلاح نهضت جدید آکسفورد که برای رفم در مذاهب ایجاد شده بود و محصول کار دانشگاه آکسفورد، کلیساهای انگلیس و "کینگز کالج" بود، تیم‌های مذهبی نیرومندی را تربیت کرده و به اقصی نقاط دنیا فرستادند تا به اشاعه کتب آسمانی زیر و رو شده‌ای که آمده نموده بودند بپردازند.

محافظة رهبران این نهضت کلیساها نبودند، بلکه فراماسونری اسکاتلند بود. باین گروه‌ها مأموریت داده بودند تا شعبات فراماسونری را در یکا یک معالک و امپراطوریهای پر قدرت ایجاد نمایند. در مالک‌خاور میانه بجای آنکه سعی کنند مردم را به مسیحیت بازگردانند، سعی داشتند قوانین تلفیق شده تصوف و فراماسونری را ترویج دهند. لازم به تذکر است که کاتولیکها و بویژه واتیکان، فراماسونری را محکوم می‌کردند، و دلایلشان هم‌این بود که فراماسونری از قدرت پاپ و کلیسا می‌کاهد.

نهضت آکسفورد و فراماسون انگلیس دارای متحد نیرومند دیگری هم بودند، و آن جامعه مسیحیت بود که از

سوی و اتیکان محکوم شده بود. اتحاد آنگلو-ژزوئیت ها هنوز مرکز اشرافیت اروپا بود که طرح بازگشت به دوران جهالت را عرضه کرده بود.

بنیان گذاران اولیه طرح اتحاد با تصوف، اعضای خاندان سلطنتی انگلیس و جمعی از نخست وزیران حال و پیشین این کشور و دیگر همدستان نشان نظیر "بنجا مین دیزرا ئیلی"، "لردپا لمرستون"، "لرد شافتسبری" و "ادوارد بولور- لایتون" بودند.

از دهه ۱۸۲۰ بعد آریستوکراسی انگلیس توسط فاسد ترین زنان و مردان تاریخ این کشور هدایت می شد. آنها مدلی از هیولای "پمپئی" را قدیم که عشق به حیوانات را از قوانین تمدن می دانستند بودند.

"بولور- لایتون" که مدیر مستعمرات انگلیس در هند بود، و بعد هم پسرش جا نشین او شد، عضو فعال بکار بردن فرهنگ "ایسیس" و "اوسیریس" بود که این سنت مرده مصر در روزگاران پیش بود و در تمام منطقه مدیترانه قبل از پیدایش مسیحیت چون سمی کشنده توسعه یافته بود. او در کتاب معروف خود بنام "آخرین روزهای پمپئی" پایه توسعه این طرز فکر را برای نسل آینده نیز بنا می کند. این سازنده امپراطوری، پدر خوانده "سازمان برادری جان راسکین"، و در سال ۱۸۶۰ همکار مؤسسه متافیزیک برتراند راسل و در سال ۱۸۸۰ یکی از بنیانگذاران "معبدا و سیس"،

مؤسسه صبح طلائی "الدوکس هاگسلی" انجمن فلسفی و مذهبی
ما دام "بلاواتسکی" بود.

مراسم جادوی سیاه و پرستش شیطان و یا قطع اعضای
بدن از مراسم معمولی آریستوکراسی انگلیس در این دوران
بود.

اولین پروژه مستند قرن ۱۹ آریستوکراسی انگلیس
نهضت بهائیکری بود که در ایران بر راه افتاد. نهضت
بهائیکری در بدو امر بعنوان یک آزمایش غیر مذهبی
فراماسونها بجریان گذاشته شد، اما بعدها توسعه مذهبی
یافت و ایجاد نهضت "پان اسلامیک" جمال الدین افغانی
را باعث شد. بهائیکری در ۱۸۴۴ توسط شخصی بنام میرزا
حسین علی بوجود آمد. او خود را بهاء الله نامید. امروزه
تعداد بهائیان در سراسر ایران بالغ بر ۳۰۰/۰۰۰ نفر
است. البته تعداد زیادی از بهائیان ایران باروی کار
آمدن خمینی از ایران بیرون رفتند، اما هنوز قسمت اعظم
و اصلی آن در این کشور وجود دارند. بزرگترین معبد این
فرقه نیز در "حیفا" واقع در اسرائیل است. مرکز اصلی
بهائیکری در "ویلیمت" ایلینوی می باشد.

بهائیکری بعنوان یک مذهب رادیکال در ایران
بوجود آمد و مخلوطی است از مذاهب اسلام، مسیحی، زرتشتی
و کلیمی. بهائیان می گویند مذهب آنان دارای مکتبی
است بالاتر از تمام مکاتب و دنیا را به گرایش عمومی به

این مذهب دعوت می‌نماید .
 گرچه ظاهراً بی‌هاثی‌گری در صددا شاه عشق و محبت بی‌سن
 انسانها بود ، اما در ایران و خاورمیانه آنطور که پیش
 بینی می‌کردند استقبال چندانی از این فرقه جدید مذهبی
 و نهضت آن نشد . بهائیان فنا تیکهاثی هستند که برای
 اشاعه مذهب خود دست بهر کاری می‌زنند . در سال ۱۸۵۲ یک
 بهائیان را در ایران بجرم سوء قصد بجان شاه دستگیر کردند
 و بدنبال آن بهائیان را جمع آوری نموده به بغداد و
 قسطنطنیه تبعید نمودند .

طی این مدت "بهاالله" و پسرش "عبدالباها" رابطه
 خود را با فراماسونهای انگلیس حفظ نمودند . در سال
 ۱۸۶۸ دولت ترکیه فعالیت آزادبهاثیان در آن کشور را
 خطرناک دانست ، لذا دستور دادبهاثیان در خانه هایشان
 زندانی و تحت نظر باشند ، اما اربابان و رفقای قدرتمند
 شان در لندن بداد آنها رسیدند و پس از چندی مجدداً
 آزادشان کردند .

در سال ۱۸۹۰ نهضت بهاثیگری با ردیگر روبرو بتوسعه
 گذارد . "ای.جی. براون" که متخصص امور ایران و سیاستمدار
 ران انگلیس بود اعلام داشت که بهاثیگری موجی است که
 در آینده نزدیک خاورمیانه را فرا می‌گیرد . "لرد کورزون"
 که مدیر امور انگلیس در مصر بود ، گفت بهاثیگری در ایران
 بزودی جای اسلام را می‌گیرد .

در اوایل قرن بیستم بر عموم آشکار شد که بیانیست
ساخته و پیرداخته سیاستمداران انگلیس است. دولت
ترکیه بخاطر آنکه بیانی قصد داشتند در سوریه یک
مستعمره فامیلی درست کنند آنها را محکوم نمود. در ۱۹۰۴
وبار دیگر در سال ۱۹۰۷ دولت ترکیه دست به تحقیق
درباره بیانیگری در آن کشور زد و نتیجه این شد که دستور
اخراج آنان را از امپراطوری خود صادر نمودند. اما این
بار نیز قبل از آنکه دستور به اجراء در آید گروهی بنام
"ترکهای جوان" که ستون پنجم فراماسون انگلیس و "لژ"
بزرگ شرق بحساب می آمدند طی یک کودتا قدرت را در دست
گرفتند و "عبدالبا" را که در زندان بود آزاد نمودند.

پس از آزاد شدن رهبر بیانی از زندان، نامبرده
رهسپار لندن و نیویورک شد و با روشنفکران هردو شهر
ملاقات کرد. او در سال ۱۹۱۲ مسافرت را به سر آمریکا
آغاز نمود. طبق کتابهای منتشره از سوی بیانیها در طول
این سفر با افراد و گروههای بسیار صحبت و سخنرانی نمود
که عبارتند از: دانشجویان دانشگاههای مختلف، سوسیال-
لیستها، کلیمیها، مسیحیها، مؤسسه صلح، باشگاهها، گروه
های بخصوص زنان و بسیاری دیگر.

در سال ۱۹۱۸ عبدالبا بخاطر خدمات بسیارش به
کشور انگلستان موفق شد از سوی ملکه انگلیس مورد لطف
قرار گرفته به لقب KNIGHT ملقب شود. (این لقب

تنها به کسی داده می‌شد که به انگلستان خدمات ارزنده‌ای کرده باشد).

عبدالباها هر جا که می‌رفت خلاصه‌گلامش این بود که: فردها با یدازبین برود، مذاهب مختلف باید فراموش گردد و عموم مردم به بها ئیت روی آورند و بالاخره تمام اجتماعات دنیا با ید زیرچتریک مذهب ویک رهبری قرارگیرند. دختر عبدالباها با بنیانگذار زبان اسپرانتوا ازدواج کرد، این زبان قرار بود که جایگزین تمام زبان‌ها در دنیا شود. امروزه بها ئیگری مورد تنفر بی‌حدایران است زیرا اکثریت مردم می‌دانند که این نهضت با زوی سیاست انگلیس است. طبق گزارشات موثق ثابت شده که نهضت بها ئیگری به سرنگونی شاه و روی کار آمدن خمینی کمک‌های مالی فراوان نموده است. کمکهای مالی بها ئیها از طریق مؤسسات حمایت از حقوق بشر و دیگر مؤسسات مشابه که در کار سرنگونی ایران و بقدرت نشان دادن خمینی عامل بسیار مهمی بودند به مصرف می‌رسید. این سازمانها از اوائل سال ۱۹۵۰ روابط و همکاری نزدیکی با بها ئیت داشتند. (اگر مردم ایران بخواهند این سوال را مطرح کنند: پس چرا خمینی پس از موفقیت به قلع و قمع بها ئیان ایران پرداخته؟ باید گفت بطورنها ئی کسانی که از همین رفتار ضد بها ئیگری خمینی بهره خواهند گرفت با زهم خود بها ئیان و اربابشان انگلیس خواهد بود).

"توبا دستان خود ما را آفریده‌ای، ماده را به بهترین شکل بوجود آورده‌ای، و ما را با بهترین شکلی آفریده‌ای، از طریق توست که توانسته‌ایم کائنات را بشناسیم." گفتار بالا عنوان سخنان یکی از شاگردان "الافغانی" است که از نوکران انگلیس بوده و اولین گروه "پان اسلامیک" را بر اه انداخته است. جمال‌الدین الافغانی بنا به مدارک بسیار در آسیا و شایدهم در کابل قدم به عرصه وجود گذارد. از سالهای اولیه زندگی او اخبار صحیحی در دست نیست، اما بر اساس گزارش‌ها ثی او در خانواده‌ای کلیمی بدنیآ آمد و در نتیجه کلیمی بود. او بزودی به شاخه‌ای از کیش صوفیگری که قسمتی از آسیا را فرا گرفته بود پیوست.

بخاطر روابط نزدیک و مستحکم آسیا و هندوستان بسیاری از نهضت‌های صوفیگری در هند برپا شد و بوسیله افراد و تجار هندی که بخارج می‌رفتند، به دیگر نقاط مسلمان نشین نفوذ نمود. مهمترین شاخه صوفیگری، فرقه "نقش بندیه" است. این فرقه برهبری شیخ احمد سیر هندی در اوایل سال ۱۷۰۰ در آسیای مرکزی توسعه یافت. جانشین او بین سالهای ۱۷۰۳ تا ۱۷۶۵ شاه ولی‌الله بود. هدف هردوی این رهبران "نقش بندیه" این

بود که چون حکومت مغول در حال سقوط و اسلام در شرق رو به تضعیف گذاشته بود، اسلام اصیل و اولیه را با ردیگر زنده سازند.

اساتید فرقه "نقش بندیه" از مرکز آسیا به مکه، مصر، ترکیه و ایران مسافرتها نمودند و صوفیگری را در ایران آن زمان توسعه دادند. پسر شاه ولی الله بنام شاه عبید - العزیز عده ای هوادار و شاگرد و در خود جمع نمود که در سالهای ۱۷۲۶ تا ۱۷۷۵ یکی از این مریدهای کرد شیخ خالد بغدادی بود. او در سال ۱۸۰۹ به هندوستان رفت. در میان نهضت‌های این زمان یکی نهضت "وهابی" در عربستان و دیگری "زنوسی" در لیبی بود. الافغانی از زمان ۱۸۵۷ تا لحظه مرگش در سال ۱۸۹۷ مدیریت گروهی را بعهده داشت که بهائیکری، صوفیگری و فراماسونری را در برسر می‌گرفت و توسعه می‌داد.

الافغانی در طول مدت چهل سال همکاری نزدیکش با ساکنان اطلاعات انگلیس توسط دونفر مستشرق معروف انگلیسی بنامهای "ویلفرید اسکاون بلانت" و "ادوارد جی. براون" هدایت می‌شد. "ادوارد جی. براون" مستشرق قرن ۱۹ بریتانیا بود. شاگرد جوان او "هاری سنت جان فیلیپی" پدر جاسوس سه جانبه "کیم فیلیپی" بود که الافغانی را هدایت می‌نمود. براون مانند "تی. ای. لاورنس" (لورنس عربستان) و "فیلیپی" ظاهراً رل ضد انگلیسی داشت و نشان

می‌داد که با سیاست انگلیس در رابطه آن کشور با کشورهای تحت استعمار انگلیس مخالف است. او معمولاً با رفتاری که معلوم بود تنها هر محض است نشان می‌داد به نهضت‌های استقلال طلبانه جو مع‌علاقه‌داران و اعتراف می‌کرد که عاشق مشرق زمین است. تخصص واقعی و مطالعات او در تصوف و بهائیت بود. افکار او ظاهراً تحت تأثیر آثار ژوزف دو گوبینیو "فرانسوی زنده شده بود."

"گوبینیو" که در اصل یک سیاستمدار فرانسوی بود عشق و علاقه بی‌نظیری به کشور انگلیس نشان می‌داد. او در یکی از کتابهایش بنام "فلسفه در آسیای مرکزی" به این مسئله اشاره نموده است و در اثر همین، نخست وزیر انگلیس به او علاقه مند می‌شود. "گوبینیو" به استخدام اس. آ. اس انگلیس در می‌آید و مأمور خدمت در سوئیس می‌شود. آن‌گاه به خدمت وزارت امور خارجه فرانسه در آمده و مأمور خدمت در سفارت فرانسه در تهران می‌شود. اغلب اوقات او در شهر شیراز صرف می‌شد. نهضت بهائیت هم در همین شهر آغاز شد. او در اوائل دائماً بفریب پیوند دادن دوازده آریائی و سایر با هم بود. (نا مبرده بعداً در رده بنیان گزاران حزب نازی در آلمان درآمد.)

"او در دیوان سالها بعد در نوشته‌ای علت آشنائی خود را با او شرح داده و از او به احترام می‌آید می‌کند. بر او می‌نویسد هفت سال پیش یک روز هنگامیکه در کتابخانه

دانشگاه کمبریج در جستجوی مدارکی در مورد فلسفه صوفیان بودم چشم به کتاب "فلسفه در آسیای مرکزی" نوشته "گو-بینو" افتاد. در یک نگاه اولیه متوجه شدم که در این کتاب مختصری در مورد فلسفه صوفیگری صحبت شده، اما وقتی آنرا خواندم دیدم تماما می آن در مورد بها ئیگری است.

وقتی آخرین صفحه از فصلی بنام عزاداری در این کتاب را ورق زدم به فصل بها ئیگری رسیدم. مطالب یک باره رنگ و حال جدیدی بخود گرفت. هرکس این شاهکار را خوانده باشد درک می کند که پس از اتمام فصل بها ئیگری در این کتاب چه حالتی بمن دست داده. من همیشه می خواهم ستم به ایران و مخصوصا به شیراز بروم، این خواهش من پس از خواندن این کتاب داغ تر شد. می خواستم این شهر را بچشم خود ببینم. شیراز محل تولد "سید علی محمد باب" بنیان گزار بها ئیگری بود.

در سال ۱۸۸۷ بالاخره "براون" موفق شده به ایران سفر کند. شاید بتوان "براون" را یکی از بزرگترین صاحب نظران خارجی در مورد ایران دانست. او کتابهای معروفی نظیر "انقلاب ایرانی" و "یکسال در میان ایرانیان" نوشته است. او زبان فارسی را از "میرزا محمدباقر" که یکی از همکاران الافغانی در نهضت بها ئیگری بود فرا گرفت. "میرزا محمدباقر" را تا کنون یک شیعی، محمدی، درویش، مسیحی، لامذهب و عده ای هم او را کلیمی می دانند. او پس از

مسافرتهاى دورود را زو بررسى هاى زيادبا لآخره مذهبى به نام "اسلام و مسيحيت" براى خود برگزيد .

"ميرزا محمدباقر" زمانى به استخدا م گروهى در آسيائى مركزى وايران كه پايه گذار نهضت "پان اسلاميك" بودند در آمد . "بلانت" از طرف فراماسونرى انگليس مأمور تشكيل "لژ" ايران شد و مدتى "ميرزا محمدباقر" با او همكار بود . لازم به تذكر است كه عامل اصلى و محرکه تمامى اين افراد و گروهها "الافغانى" بوده است .

الافغانى فعاليتهاى خود را در سال ۱۸۷۰ زمانيكه به عضويت شورائى فرهنگى تركيه در استان بول در آمد آغاز نمود . قبلا در كارسياست آسيائى مركزى فعاليت داشت و در سال ۱۸۶۶ هم به پست نخست وزيرى افغانستان تكيه زد . درهمين مقام بود كه با بهائيان و فراماسونهاى انگليس و صوفيان هندروا بطى برقرار نمود . در سال ۱۸۶۹ به هند رفت و از آنجا به استان بول سفر كرد . طى اقامتش در استان بول مورد نفرت روحانيون اسلامى تركيه بود . پس از اندك مدتى وى را بخاطر تبليغ مسائلى كه با اسلام مخالف بود از آن كشور اخراج كردند . (دوشال قبل از اين نيز روساى بهائى گرى در تركيه دستگير شده بودند) . او از تركيه بحكم اجبار خارج شد و به مصر عزيمت نموده در آن كشور حدود ۹ سال اقامت گزيد .

نامبرده در اوائل سال ۱۸۷۱ بوسيله نخست وزير

مصر مصطفی ریاض پاشا که قبلاً "در استان بول الافغانی را ملاقات نموده و مستمری چشمگیری از دانشگاه الازهر برای او گرفته بود، با ردیگر حمایت شد. او با توجه به مشکلاتی که در ترکیه برای او پیش آمده بود و خطاهای که انگلیسها در مورد رفتارش به وی داده بودند در مدت هفت سال جنب و جوش آشکاری از خود نشان نداد و ظاهراً اوقات خود را صرف تدریس و تبلیغ اسلام می‌گذراند اما باطناً در پی جمع‌آوری هوادارانی برای مسلک خود بود. او بالاخره در ۱۸۷۸ دانشگاه الازهر را رها کرد و به منطقه کلیمسی نشین قاهره نقل مکان نمود. در آنجا رسماً به فعالیت‌های سیاسی و ترویج مسلک خود پرداخت.

افغانی با مساعدت "ریاض پاشا" و پشتیبانی سفارتخانه انگلیس در قاهره انجمن فراماسونری عرب را تشکیل داد، آنگاه به توسعه سازمان فراماسونری و برپا نمودن "لز" بزرگ شرق همت گماشت و در واقع تار عنکبوتی از کشورهای اسلامی نظیر ترکیه - ایران و سوریه بدور خویش تنید.

میزان محبوبیت وی نزد طرفدارانش به حدی بود که تقریباً او را می‌پرستیدند. یکی از مهمترین شاگردان او "محمد عبده" بود. محمد عبده مدتها پس از آنکه الافغانی مصر را ترک نمود بنیان سازمان برادری اسلام را برای حسن البنا پی‌ریزی کرد.

"محمد عبده" در یکی از آثارش می‌گوید: زما ینکسه خویش را در این موارد می‌شناختم عارف بزرگ ما ظاهر گشت. مرشد ما سید جمال‌الدین الافغانی که لحظه‌ای از چیدن میوه‌های درخت علم با زمی ایستادن و حقیقت را بردل‌های ما تا بیدو این باعث شد که مشکلات لاینحل ما آسان شود. (اصطلاحات "مرشد ما" یا "عارف ما" از تکیه کلام‌های اهل تصوف است).

الافغانی در مدتی که مقیم قاهره بود به تأسیس مؤسسات مختلفی در خاور میانه اقدام نمود و سخنرانیهایی بسیاری نیز ایراد می‌نمود. در سوریه و قتیکه برای مسیحیان آن کشور سخنرانی می‌کرد نظرات خود را در باره آیین‌سده دنیای عرب ابراز می‌نمود. حرف‌های او آنچنان بر دل مستمعین می‌نشست که جمعی از مسلمانان مصر و سوریه مصمم شدند بر اساس سخنان وی سازمانی "جمعیت مصر جوان" و "مصر الفتات" را برپا کنند. اینگونه جوامع سری که تا قرن بیستم وجود داشتند و هنوز هم هواداران پراکنده‌ای دارند مشابهت زیادی با "نازی" داشت که عده‌ای از ناسیونالیست‌های فناتیگ مصری تحت هدایت فراماسونرها آنرا اداره می‌کردند. الافغانی همچنین اقدام به تأسیس "انجمن ماسونیک" نمود که بعداً به "ترک‌های جوان" معروف شده و توانستند در سال ۱۹۰۸ در مدت کوتاهی امپراطوری عثمانی را در کنترل بگیرند. یکی دیگر از

سازمانهای محرمانه‌ای که بوسیله‌ها و بوجود آمد جمعیت
سری ناسیونالیستهای سوریه بود. تشکیل هر کدام از این
مؤسسات از برنام‌های طرح‌ریزی شده بوسیله‌ها س.ا.ی.اس
انگلیس بود.

در ۱۸۷۹ زمانیکه الافغانی مصر را ترک نمود، دولت
مصر به انتشار مداخله‌های پرداخت‌ها و رایجا طرح‌های
های محرمانه به قصد خرابکاری در مذهب و حکومت محکوم
می‌نمود. اما دیگر دیر شده بود زیرا نهضت و فعالیت
الافغانی در سال ۱۸۸۲ منجر به انقلاب عربی در مصر شد.
این انقلاب دست‌آویز مناسبی برای انگلیس بود زیرا
به همین بهانه نیروهای بریتانیا مصر را اشغال نمودند.
الافغانی در مصر به منتهای توفیق خدمت به اربابان
انگلیسی خود رسیده بود.

افغانی از مصر به هند رفت و پس از مدت کوتاهی از
آنجا عازم اروپا شد. او در پاريس با سرمایه‌گذاری انگلیس
و مصر به انتشار دوروزنامه‌ای به زبان عربی و دیگری به
زبان فرانسه اقدام نمود. نام این نشریه "همبستگی‌های
ناگستنی" بود. او در سال ۱۸۸۳ یک انجمن سری نیز بسا
همین اسم تشکیل داده بود.

"همبستگی‌های ناگستنی" نهضت "اخوان المسلمین"
را پایه‌ریزی نمود که اولین سازمان واقعی "پان‌اسلامیک"
محسوب می‌شود. افغانی در رابطه با هدف‌های این سازمان

می‌گوید: هدف، ایجاد روح‌همبستگی در میان مسلمانان و بیدار نمودنشان از خواب غفلت و آشنا کردن آنها با نوع خطرات و چگونگی روبروشدن با این خطرات است.

در میان اعضای انجمن الافغانی در پاریس افرادی مختلف با ملیت و مذاهب مختلف وجود داشتند که عبارت بودند از مصری - هندی - ترکی - سوری - آفریقائی - مسیحی و کلیمی و غیره. انجمنی هم‌نظیر همین در مکه ایجاد شد که در مدت کوتاه برچیده شد.

بین همکاران افغانی در پاریس افراد زیر مشخص شده بودند:

ملکم‌خان که یک آمریکائی مسیحی بود و دین تشیع را برای خود برگزیده بود. او بعدها در سال ۱۸۸۵ سفیر ایران در لندن شد. پدر ملک‌خان یعقوب‌خان مؤسس فراماسونری در ایران و دوست صمیمی (بلانت) بود.

دیگری میرزا محمدباقر بود که او نیز یک فراماسون و معلم زبان فارسی "ادوارد براون" و مؤسس نهضت (اسلام و مسیحیت) بود.

کاردینال "لوئیس سا بونجی" که یک کاتولیک بود و پس از مسلمان شدن منشی "ویلفرید بلانت" شد.

ادیب اسحق، یک فراماسون مسیحی اهل سوریه و نویسنده بود. او یک رادیکال مخالف بارو حانیون مسیحی بود و در نوشته‌هایش به آنها حمله می‌کرد.

"جیمز سانوا" کلیمی مصری بود و زبان فرانسه را به
الافغانی آموخت. او نشریه‌ای را بر اساس این عقیده که
تمام ادیان باید تابع مذهب انسانیت باشند منتشر می-
ساخت.

بسیاری از بهائیان ایران نیز زیر چتر افغانی
بودند، بخصوص بهائیان که از دیگر ممالک خاور میانه
اخراج شده بودند.

نکته جالبی که نظر همگان را جلب می‌کند این است
که تعداد بسیار کمی از افرادی که گروه مسلمان بودند و
هر کدام دارای زمینه‌های درگیری با نهضت‌های مذهبی
دنیا بودند. اینان غیر عادی‌ترین افرادی بودند که به
تشکیل انجمن "پان اسلامیک" پرداخته بودند. شخص
افغانی نیز با عقاید مختلف و اینکه تمایل به سه مذهب
داشت و عقاید بهائیکری نیز در او و بشدت ظاهر شده بود
خیلی تعجب آور بود که به تأسیس یک انجمن فئاتیک اسلامی
همت گمارد. با توجه به این مسائل می‌بینیم که این
شخص در روزنامه‌اش چه مسائلی را مطرح می‌سازد:

"انگلیس نمی‌تواند کوچکترین امیدی نسبت به
خاموش نمودن صدای امام غایب مهدی موعود داشته باشد،
زیرا خروش او از فریاد جها دهم رسا تر است و از دهان عموم
مسلمین بیرون می‌آید. آیا انگلیس فکر می‌کند می‌تواند
این صدرا که روزی از او جهمالیات شمال و جنوب بگوش

مسلمین افغانستان، سندوهندوستان می رسد خاموش نماید؟" گرچه مدت انتشار این روزنامه بسیار کوتاه بود اما تأثیر آن بسیار عمیق شد. در مدت کوتاه افغانستانی بصورت فریاد نهضت پان اسلامیم درآمد. صدها نهضت اسلامی دیگر که اغلب رهبری درستی نداشتند همه بسوی او جلب شدند. انجمن های مخفی دیگری در سوریه، ترکیه، مصر و ایران وجود داشتند که همه به او پیوستند. آنها دیگر از محاصره شدن در جوامع بیمنی نداشتند زیرا خود را عضو سازمان نهضت و اتحاد و بزرگی می دانستند. افغانی در هر نفسی که می کشید به انگلیس حمله می نمود، اما واقعیت این بود که سیاست انگلیس را که به او دیکته می شد موبموا اجرا می نمود تا نهضت های افراطی مسلمان بوجود آید و تقویت گردد. ملک خان در نامه ای که به "ویلفرید بلانت" نوشت روش خود را چنین شرح داد:

من در اروپا به تحصیل در مورد سیستم های مذهبی، اجتماعی و اقتصادی غرب مشغول شدم. به عمق مسائل تمام مسلک های مسیحیت آگاهی یافتم و نیز با جامعه فرانسوی آشنائی کامل یافتم. من طرحی تهیه نمودم که مخلوطی است از داندانی سیاسی اروپائی و داندانی مذهبی مردم آسیا. من می دانستم که ایران را نباید مانند اروپا بازسازی کرد. من برای آموزش مطالب به مردم جامعه خود عاملی را بهتر از مذهب نیافتم. پس از چند سال

این دوباره سازی به انفجار و خونریزی و وحشیگری سال
۱۹۰۵ انجامید. این اتفاق مدل اصلی انقلاب سال ۷۹-۱۹۷۸
می باشد.

در سال ۱۸۸۵ افغانی ابتداء به روسیه و سپس به
ایران سفر نمود. در ایران ناصرالدین شاه به او پیشنها
د و گذاری مقام نخست وزیری را نمود. این پیشنها
دنیز محققاً تحت فشار و دستورسیاست انگلیس بود زیرا ناصر
الدین شاه مدت چهل سال بود که مجری برنامه های بریتانیا
بشمار می رفت. یکسال بعداً و دستوراً خراج افغانی را از ایران
صادر کرد و رهبر نهضت پان اسلامیک به لندن فراری شد.
در آنجا با اتفاق ملک خان که تازه از سفارت ایران استعفا
نموده بود اقدام به ایجاد نا امنی در ایران را نمودند. در
سال ۱۸۹۱ بود که شاه را متهم نمودند که روحانیون و عموماً
"مسلمانان را آزار می دهد و مورد تعقیب قرار می دهد. در
نتیجه این اتهام بود که پیروان نهضت را دیگالهای شیعه
را بر علیه شاه شوراندند. الافغانی یکبار برای تظاهر
هرچه بیشتر به مسلمانی اعلام نمود که از نواده پیغمبر اسلام
و نامش "سیدالمحسنین" است. شاه چندین بار بطور رسمی
از فعالیتهای علنی افغانی در ایران به دولت انگلیس
شکایت نمود. اما انگلیس جواب داد که کنترل یکا یک
افراد کاری است غیر ممکن. بالاخره در سال ۱۸۹۵ یکی
از نزدیکان و دست نشانگان الافغانی ناصرالدین شاه

را بقتل رسانند .

افغانی در مورد روایتش با امپراطوری انگلیس گفته بود : در سال ۱۸۸۴ به انگلیس پیشنهاد کردم ، چنانچه نیروهای خود را که در سودان با شورشیان آن کشور در حال جنگند فراخواند ترتیبی خواهم داد که دولت انگلیس بر علیه روسیه با کشورهای ایران ، ترکیه و افغانستان یک پیمان نظامی منعقد سازد .

افغانی بسال ۱۸۹۷ بدرد حیات گفت اما نهضت‌ها ئی که بجا گذاشت و همه تحت لوای پان اسلامیک بودند هنوز زنده و فعالند و روز بروز هم ما نزدیک اپیدمی رشد بیشتری می‌کنند .

برای پی بردن به چگونگی ریشه دواندن این نهضتها باید به مصر توجه نمائیم و به نهضت "اخوان المسلمین" توجه کنیم .





ماه مارس ۱۹۸۵، برژینسکی در سفر پاکستان
برای پیشنهاد همکاری نظامی با رژیم
ضیاء الحق .



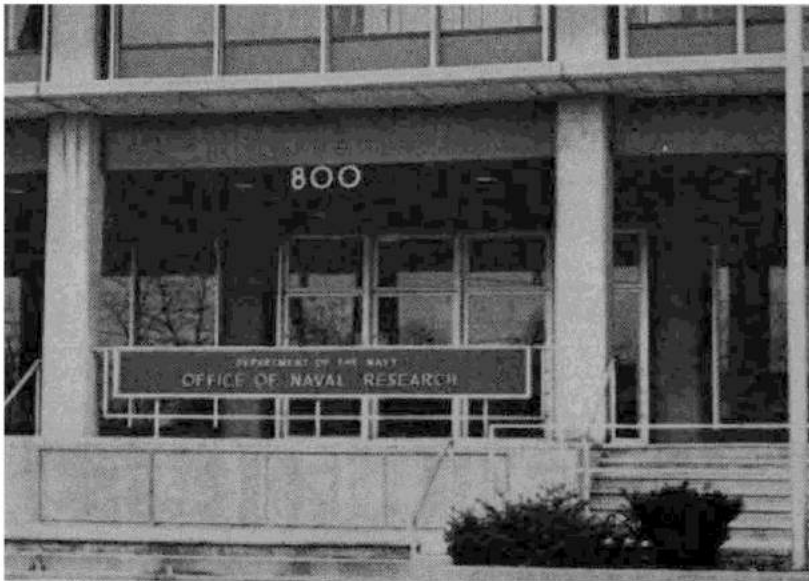
خیانت در آمریکا



بیلی کارتر در حال یادگیری استراتژی
بوسیله یکی از موران قذافی در کشور
لیبی، کشوری که سفارت آمریکا را در
۱۹۷۹ به آتش کشید.

نوامبر ۱۹۷۹، هلیکوپتر نظامی پاکستان بر
روی سفارت آمریکا که بدست بنیادگرایان
مذهبی و به تشویق دولت ضیاء الحق با آتش
کشیده شد و سوخت.



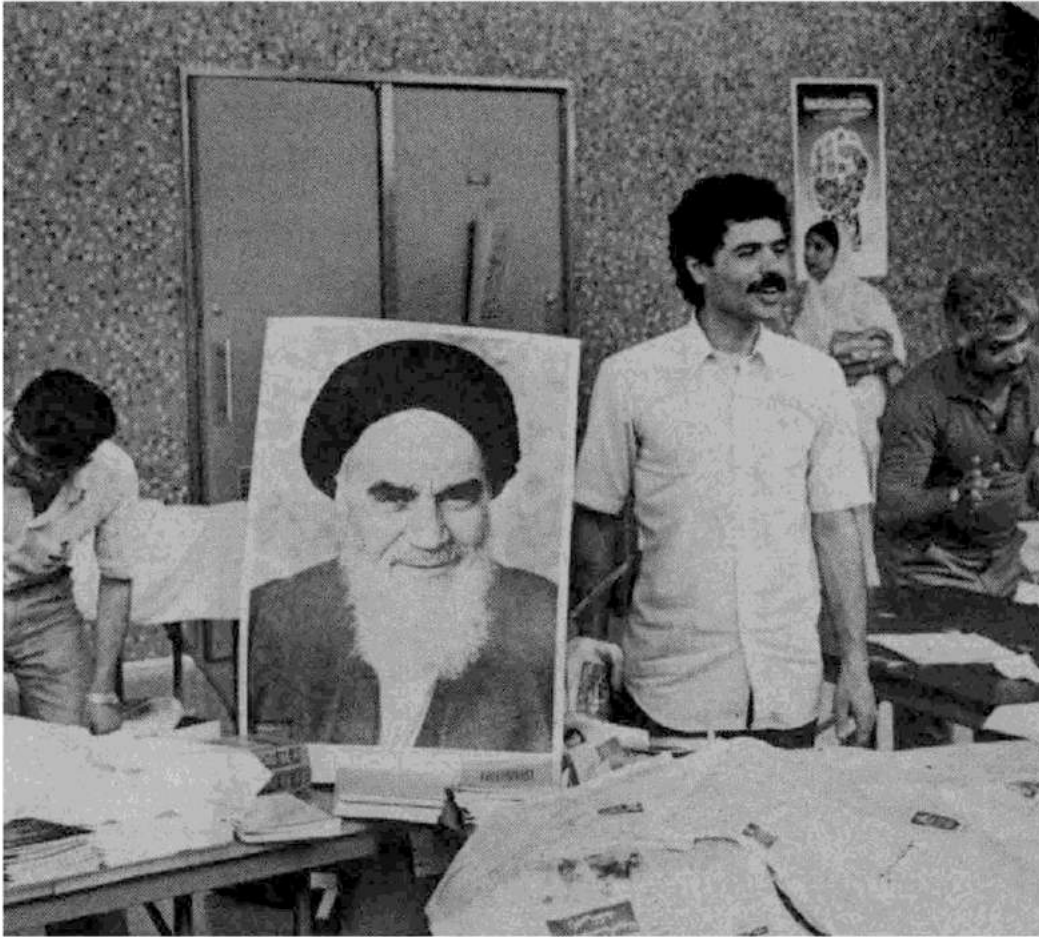


ساختمان اداره تحقیقات ارتش آمریکا در واشینگتن که ما مورجا سوسی خمینی بنام ستوان سیاوش ستوده تا ماههای بعد از وقوع حادثه گروگانگیری در این ساختمان به فعالیت مشغول بود.

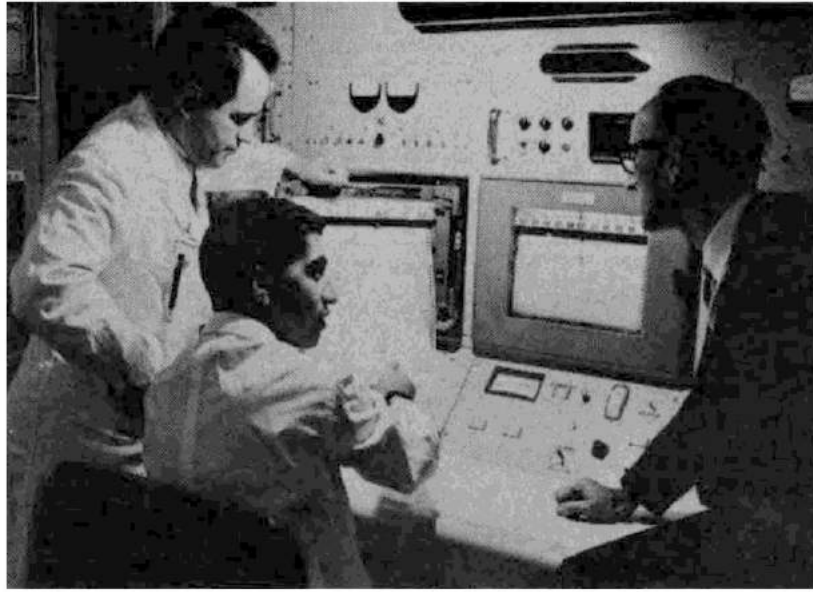
قسمت جلوی مغازه فرش فروشی بهرام ناهیدیان کسی که سرپرست کل ساوای خمینی را در آمریکا عهده دار است و ستوان ستوده و تیمهای ضربتی خمینی را نیز در آمریکا تحت کنترل خود داشت.



خیانت در آمریکا



گوشه‌ای از کمیسیون با زوی اخوان المسلمین در آمریکا، یعنی انجمن دانشجویان مسلمان که در ماه مه ۱۹۸۰ در شهر میامی واقع در ایالت فلوریدا تشکیل شد. این انجمن که تحت کنترل اخوان المسلمین است از نظر مالی توسط تشکیلات تجارتنی که در اختیار بهرام‌ناهدیان است تأمین می‌شود.



سال ۱۹۶۸ ایران پروژه‌های اتمی
را آغاز نمود. عکس فوق گوشه‌ای
از مرکز اتمی دانشگاه تهران را
نمایش می‌دهد که ما موران ویژه
بین‌المللی انرژی اتمی از آن
دیدن می‌کنند.

یول بوت در ایران



ایران در سال ۱۹۸۰
مصرف هروئین در
تهران، در مدت
کوتاه یکسال، ایران
و پاکستان در منطقه
جنوب شرقی آسیا
به بزرگترین
مرکز تریاک مبدل
شد.

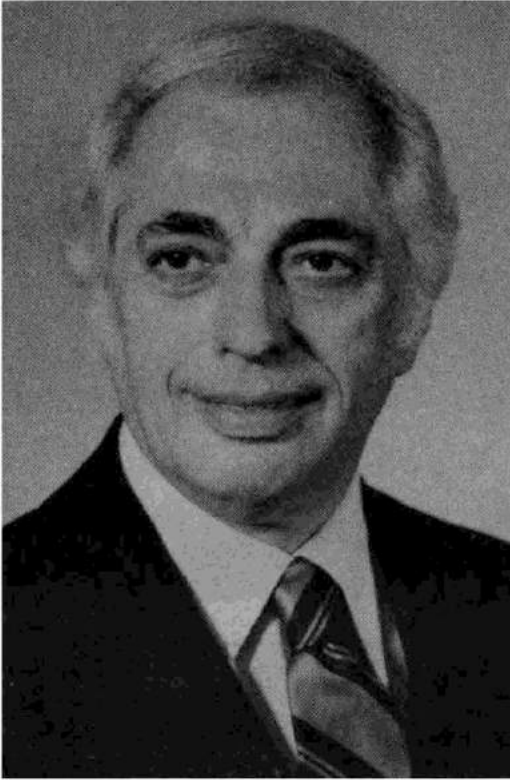


ایران در سال ۱۹۷۹: عکس
فوق مردم شوریده را ضمن
مراسم زنجیر زنی مذهبی
نزدیک سفارت آمریکا
نشان می‌دهد.



ایران در سال ۱۹۸۰: بافت
اجتماعی زمان خمینی
(عکس سمت راست) که
بدوران اضمحلال الغزالی
در قرن ۱۲ برگشته است.

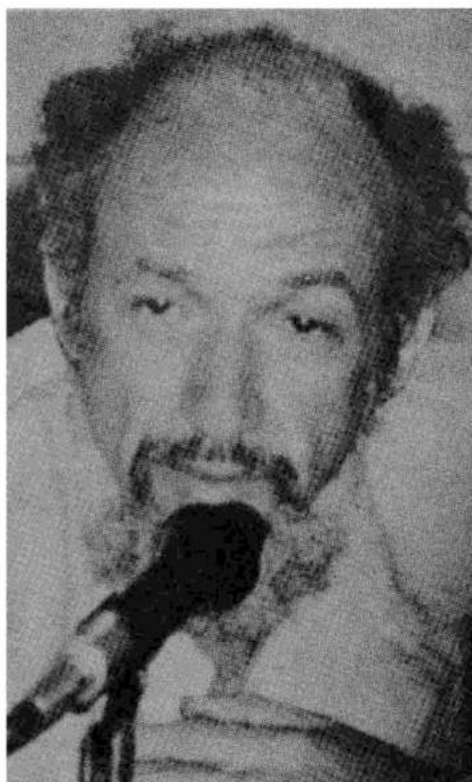
رادیکالهای خائن....



برنارد لوتیس از دانشگاه
پرینستون، مولف طرح ازم
پاشیدن ملت‌های خاورمیانه



ژنرال نیروی هوایی آمریکا
رابرت ا.ی. هویزر، ما مور
"نا تو" که بعدها اورادرمورد
سرنگونی شاه مسئول شناختند



ریچارد فالک از دانشگاه
پرینستون، کلید اصلی و
طرفدار فرم دادن گروه
خمینی در ایران و آمریکا
(عکس سمت چپ بالا)
رمزی کلارک، رابط کارتر
با تشکیلات خمینی، قبل و
بعد از سقوط شاه.
(عکس سمت راست بالا)

جرج بال عضوی. اف. آر
که در واقع عامل سیاسی و
تشکیلاتچی مور هویزر بود.



آنتونی بلانت ، متصدی
موزه هنری ملکه ، کشیش
خیالی انقلابها و گهگاه
جاسوس شوروی .

کارپردازان انگلیسی

پسرهای بلانت : کمبریج

"حواریون" در سال ۱۹۳۲





ا. ج. ا. آر کیم فیلیبی شاگرد
بلانت در کمبریج، سال ۱۹۳۲
هم اکنون متصدی شکل دادن
روشهای سیاسی برای ک
جی. بی. است.

تاریخدان آرنولد توین بی
وما مور اطلاعاتی انگلیسی
مغز متفکر در پشت سر بلانت
وفیلیبی.



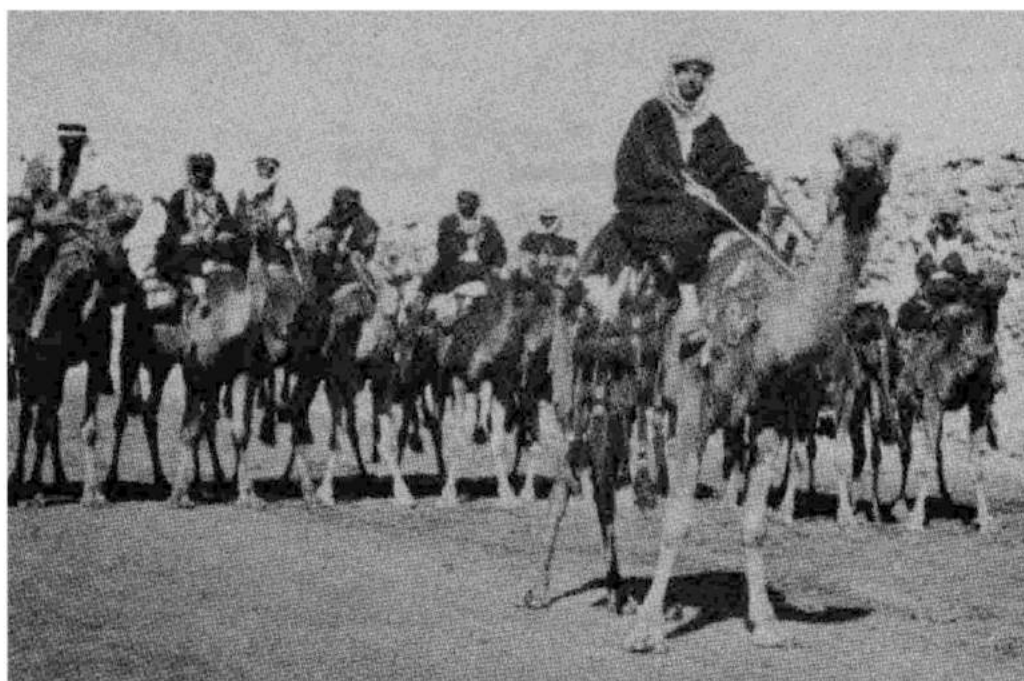
دشمنان تاریخی



کمال آتاتورک، رهبر و
بنیان گذار ملی جمهوری
ترکیه. مخالف و مبارز
دست اندرکاران فرم دادن
اخوان المسلمین در کشور
ترکیه.

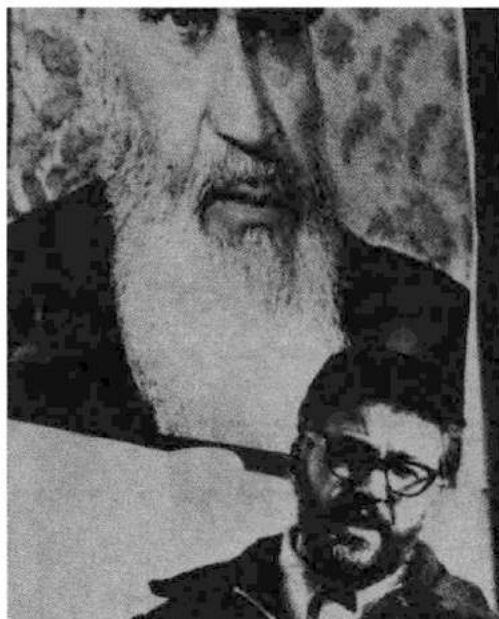
افراد اخوان المسلمین
که پس از کشف توطئه ترور
جمال عبدالناصر توسط
نامبرده در مصر ریشه کن
شدند.





سنت جان فیلیپی، پدر کیم فیلیپی. عرب شناس
انگلیسی سوار بر پشت شتر و در حال عبور از
صحرای عربستان در سال ۱۹۱۷ .

"ابراهیم یزدی" یکی از بنیادگرایان مذهب
اسلام که در آمریکا تعلیم دیده (سمت چپ) .
نخست وزیر فئاتیک ایران، رجائی. (سمت راست).



فصل ششم اخوان المسلمین

۲- (ستاد عملیاتی اخوان المسلمین در مصر)

شخصیتها با لباسهای آراسته یک به یک به اطاق کنفرانس وارد می شدند و در صندلی های مخصوص خود جا می گرفتند. آنها مشغول دود کردن پپیهای خود بودند با صفحات کاغذی که جلوی آنها بود با زی می کردند و در انتظار رسمیت جلسه برای ادامه مذاکرات بودند. در خسارچ ساختمان هوای شهر لندن رو به سردی گذاشته، روز ۲۹ - اکتبر ۱۹۱۸ است. انگلیس از جنگ جهانی اول سر بلند بیرون آمده. مطالب مهمی از جنگ وجود دارد که باید بررسی شود. اولین شخصیتی که وارد جلسه می شود "لرد کورزون" است که رگراست که نظرات او در باره خاور میانه حتی امروزه هم قابل استفاده می باشد. بعد "رابرت سی سیل" آریستوکرات که طرز راه رفتنش مؤید عضویتش در خانواده های حاکم بر سیاست ۳۰۰ ساله انگلیس است وارد می شود. بدنبال او پسر عموی وی "آرتور لرد بالفور" و آنگاه وزیر دفاع آفریقای جنوبی "ژنرال اسماتس" سپس "ادوین مونتگ" وزیر مشاور و متصدی امور مربوط به هندوستان

که تنها کلیمی در این اطاق بود و بعد هم "مارک سایکس" که مغز متفکر وزارت امور خارجه در امور خاور میانه بود و بدنبال او جمعاً از افسران و مأموران امور اطلاعات ارتش وارد اطاق می‌شوند.

اولین سخنگوی جلسه "لرد کورزون" است و چنیسن آغاز می‌نماید: درباره موافقتنامه خجالت‌آوری که فرانسیان تا این حد نسبت به اجرای مفاد آن پافشاری می‌کنند چه باید کرد؟ او درباره موافقتنامه "سایکس - پیکو" که بطور محرمانه در ۱۹۱۶ بین لندن و پاریس بامضاء رسیده بود صحبت می‌کرد. در این معاهده لندن موافقت کرده بود در پایان جنگ کشورهای سوریه و لبنان را به فرانسه بسپارد.

"تی. ای. لارنس" وارد اطاق شد. گرچه او یک آریستوکرات نبود اما از حضور اینهمه آریستوکرات و نجیب‌های انگلیسی هم‌یکه نخورد. لارنس بدست آریستوکرات‌ها و برای آنکه یک آریستوکرات باشد آموزش دیده بود. تحصیلات اصلی او در آکسفورد بود و بوسیله دکتر هوگارت باستان‌شناس، مستشرق و رئیس موزه "آشموالین" دانشگاه آکسفورد بود. این مطلب مربوط به سال‌ها پیش بود. چه دکتر هوگارت پس از جنگ به سمت بسیار مهم ریاست دفتر خاور میانه ضد جاسوسی ارتش در قاهره برگزیده شده بود و از آن زمان "لارنس" را زیر چتر خویش پرورش داده بود. اکنون

"لارنس" از قاهره به لندن آمده بود تا به افراد مهم این جلسه در مورد نقشه اش در امر مبارزه و مقابله با فرانسه توضیحاتی بدهد.

به اعتقاد "لارنس"، "کوزون" یک آما تور بود. چه او "سی سیل" و دیگر حاضرین در جلسه "آرنولد توین بی" را به سرپرستی گروه هما هنگ کننده سقوط امپراطوری عثمانی برگزیده بودند. در حالیکه مسئله کشور فرانسه هم اکنون مهمترین جلوه گرفته بود. همکاران بیای "توین بی" قرار بود "وینستون چرچیل" باشد، کسی که "کوزون" با خود فکر می کرد خاور میا نه را از آن خود می داند. "کوزون" در باره "لارنس عربستان" فکر می کرد و یکی از بهترین افسران جاسوسی ارتش انگلیس در سالهای اخیر است. اما هر چه که باشد و یک افسر ما مور خدمت در محل است. اگر چه حرفه اش که می زند منطقی بنظر می رسد و "لرد کرا مر" در مصر و ادوار دبراون "از این حرفها شاد می شدند.

لورنس می گفت اگر سلطان ترکیه معدوم شود آن وقت طبق آرای عموم خلافت به خاندان پیغمبر خواهد رسید که در حال حاضر "حسین" شریف مکه می باشد. از رفتار حسین بر می آید که با ما نظر مثبت دارد و در جهت منافع ما قدم بر می دارد. ما در حال حاضر بجز درهم شکستن بلوک اسلامی و سقوط امپراطوری اسلامی نفع دیگری نداریم. دولتی را که حسین ترتیب دهد ما نند ترکیه هیچ ضرری برای ما در بر

نخواهد داشت. اگر بدقت اداره شود دولت‌های عربی که دارای یک سری خلفای حسود هستند قدرت همبستگی را نخواهند داشت اما در صورت لزوم آنها در برابر یک دشمن واحد به نحو یکپارچه‌ای قدم خواهند کرد.

حاضران در جلسه تصمیم گرفتند در حال حاضر بعضی از پیشنهادات "لارنس" را بپذیرند و بقیه در مذاکرات میزگرد بعدی بررسی گردد. جلسه در اینجا خاتمه می‌یابد و نظرات "لارنس" که منطقی بنظر می‌رسید مورد قبول واقع می‌شود. با تجزیه ترکیه که در حقیقت برکناری تنها دولت اسلامی موجود می‌باشد و صاحبان قدرت در آن از خلفای خاندان چندین قرن پیش هستند هرگونه احتمال کنترل روسیه و آلمان که در این مناطق به نحوی دلیلی ریشه دوانده‌اند از بین می‌رود. قبایل عرب حجاز هم به همین ترتیب چون به حسین وفادار هستند از جمله دست‌نشانندگان دفتر عربی لندن محسوب می‌شوند. با توجه به کنترل نمودن خلیفه جدید توسط نیروهای جاسوسی و امنیتی انگلیس تمامی کشورهای اسلامی تحت نظر مکه در می‌آمد که مکه هم تحت حمایت و هدایت انگلیس بود.

اتحاد ژئوپولیتیک بریتانیا با متعصبین اسلامی آغاز شده بود. البته مسئله‌های سادگی‌ها هم نبود. قاهره از سی سال پیش به ستاد عملیاتی نیروهای جاسوسی انگلیس تبدیل شده بود. در خا رج از مصر هم با بودجه‌ای که از گردش

معمالاتی طلای انگلیس تأمین می‌شد چند نهضت اسلامی ایجاد شده بود که تحت کنترل انگلیس بودند. تنها چیزی که مورد نیا ز بود تا در تاکتیک سیاسی انگلیس تغییرات عمده‌ای حاصل شود این بود که می‌بایست این نیروهای پراکنده را متمرکز نمایند. اما محققا پایه‌ها و اساس کار به نحو ارزشمندی تشکیل شده بود.

"نهضت برادری زنوسی" را بعنوان مثال مورد نظر قرار می‌دهیم. از کانال "نهضت برادری زنوسی" که در مصر بود، دفتر عربی انگلیس دامنه عملیاتی خود را تا عمیق‌ترین گوشه‌های آفریقا توسعه داده بود.

مؤسس این نهضت (اخوان الزنوسی) شخصی بود بنام "محمد ابن علی الزنوسی الخطابی لادریسی - الحسنی" که در سال ۱۷۸۰ در الجزیره متولد شده بود. او در دانشگاه "کارو-وین" در محلی بنام "فز" واقع در مراکش تحصیل کرده و در ۱۸۲۹ اقدام به ایجاد یک انجمن سری صوفیگری در صحرا نمود که روش فکری او در این انجمن شبیه تارک دنیا‌های مسیحیت بود. شعرا و در این مؤسسه "اتحاد اسلامی" بود. این نهضت کم‌کم توسعه یافت و تا مرزهای تونس و لیبی نفوذ کرد. (در سال ۱۹۵۱ تریپولیتانیا و سایر نایکای آن زمان درهم ادغام شده و لیبی امروز را تشکیل دادند.) ظرف مدت چند سال "زنوسی" به مکه در عربستان سفر نمود و در همین مسافرتها بود که سا زمان "اخوان الزنوسی" را

برپا کرد. گرچه این نهضت دارای ریشه‌های زیادی در شمال آفریقا بود اما درکل مشابهتها و وجوه اشتراک زیادی با نهضتهای تشکیل شده در بین اعراب و منطقه عربستان داشت که نزدیکترین آنها "نهضت وها بی" بحساب می‌آید. هر دو این نهضت دارای ریشه‌های صوفیگری بود که از هندی سرچشمه می‌گرفت.

در سال ۱۸۳۰ کشور فرانسه الجزیره را اشغال کرد. در مقابل دولت عثمانی نیلیبی را تصاحب نمود. "زنوسی" از سفر عربستان و یمن مراجعت کرد و شعبه "اخوان الزنوسی" را در این دو کشور نیز تأسیس کرد. فرانسیسوی ها که ایمان داشتند "زنوسی" جاسوس خطرناکی است و برای انگلیس کار می‌کنند زور و روش به الجزیره جلوگیری کردند، در نتیجه وی اجباراً مقیم نیلیبی شد و مرکز فعالیت‌های خود را در قسمت "سایرنکا" قرار داد. او از سواحل مدیترانه در نزدیکی مصر (زاویه البیدا) را رهبری می‌نمود که بعدها به "لسز" ما در تبدیل گشت. در ۱۸۵۳ او مرکز عملیات خود را به دهکده‌ای در جنوب بنام "اوسیس" نقل مکان داد. در این محل بود که دانشگاه اسلامی را در صحرا تأسیس کرد. نهضت زنوسی کم‌کم رشد نمود و عامل ارتباط بین بنغازی و آفریقای مرکزی و شهر "وایدای" شد که سلطان محمد شریف در آن شهر از نزدیکان او در سالهای ۱۸۲۰ بود.

سالها می‌گذشت و نهضت زنوسی به رشد خود ادامه می‌داد

تا اینکه در سال ۱۸۸۲ بالغ بر ۳۸ زاویه در "سایرنایکا" ۱۷ زاویه در مصر، ۱۸ زاویه در تریپولیتانیا و مقدیسر زیادتری در سراسر شمال آفریقا بوجود آمد. میزان اعضای این نهضت از ۱/۵ تا ۳ میلیون نفر تخمین زده شده. سیاست این نهضت بطور واضحی ضدفرانسوی بود و از شورشیان الجزیره بر علیه فرانسه حمایت می نمود. زنوسی در همین حال و در سال ۱۸۸۵ از کمک به "مهدی" در سودان که بر علیه نیروهای انگلیس به سرکردگی جنرال "چارلز گوردن" در خرطوم می جنگید نیز خودداری می کرد. در ۱۸۹۴ "زنوسی" مرکز عملیاتی خود را به محلی بنام "کوفرا" واقع در قلب صحرا منتقل کرد. از اینجا زنوسی مردم الجزیره، تونس و آفریقای مرکزی را بر علیه فرانسه تحریک می نمود. "محمدالمهدی" پسرو جانشین "زنوسی" هم عملیات نظامی و چریکی بر علیه فرانسه را از نقطه ای واقع در "چاد رهبری می کرد.

تا این زمان نهضت زنوسی واحد کوچکی نبود در دستگاه جاسوسی انگلیس که در رابطه با دنیای اسلام به بریتانیا کمک می کرد. اما در سال ۱۸۹۷ "ویلفرید بلانت" ضمن سفر به آفریقا از مرکز عملیاتی زنوسی دیدن کرد و در طول ۲۰ سال بعدی انگلیس توجه مخصوصی به نهضت زنوسی می نمود. در ۱۹۱۶ پس از مرگ "محمدالمهدی"، "ادریس" که بسیار جوان بود به رهبری نهضت زنوسی گمارده شد. او

در ۱۹۵۱ در لیبی بعنوان اولین شاه "ادریس شاه" انتخاب شد که مراسم تاجگذاری بوسیله سازمان ملل و در محل این سازمان انجام گردید.

پس از جنگ جهانی اول سازمان برادری زنوسی را رسماً بعنوان یکی از سرمایه‌های دفتر عربی دولت انگلیس در قاهره بحساب آوردند و مأموری از انگلیس به طرابلس آمد تا به سازمان دادن این تشکیلات و اجرای سیاستهای مربوطه در آن بپردازد. این مأمور "عبدالرحمن عظام" نام داشت. سالها بعدنا مبرده بعنوان اولین دبیرکل اتحاد ممالک عربی که بدست انگلیس پس از جنگ جهانی اول شکل گرفته بود انتخاب گردید.

"اخوان الزنوسی" تنها عملیاتی بود که دفتر عربی انگلیس از قاهره دقیقاً رهبری می‌شد. از بین کشورهای عربی هم تنها مصر بود که نیروهای انگلیسی آنرا اشغال نموده و به اداره آن مشغول شدند. مصر یکی از پرجمعیت‌ترین و پراهمیت‌ترین کشورهای دنیا ی عرب بود. کانال سوئز یا نبض تجارت انگلیس هم محل عبور و مرور کشتی‌های انگلیس بود که به پایگاههای این کشور در مالت، جبل‌الطارق، قبرس، اقیانوس هند و غیره مهمات می‌رساندند. آریستوکراتهای انگلیس از مدت‌ها پیش محو کشور مصر و آثار باستانی و فرهنگی آن نظیر اهرام ثلاثه شده بودند. فراماسونها تحت تأثیر مسلکها و خرافات قدیم

مصر و معا بدا و رشلیم قرا ر گرفتہ و در مرا سم مربوطہ ملاحظہ می شدند. برای مردانی مثل "سی سیل"، "کورزون" و "لرد کرا مر" اسرار فرهنگی مصر بسیار جالب می نمود.

از زمان اقامت الافغانی در قاهرہ در سالهای ۱۸۷۱ تا ۱۸۷۹ مستشرقین دانشگاه کمبریج و آکسفورد مصر را برای پیش برد اهداف خود بعنوان مرکز عملیاتی جهت کمک به نهضت افغانی انتخاب کرده بودند. افغانی تشکیلات خود را برای گردهمایی نمایندگان ارتودکسهای سوری و یونانی، مسیحیان عرب لبنانی و اسکندری و مصری، رؤسای قبایل صحرای لیبی، خلفای اسلامی آفریقا، سرداران جنگی لبنان، شیخهای عرب، صوفیان ایرانی و افغانی و حتی دیگر مسالک هندی و انجمنهای مخفی مختلف در اختیار آنها قرار می داد. اما بیش از هر مسئله دیگر این موضوع بسیار مهم بود که افغانی و ادارہ جاسوسی انگلیس شیشه عمر مصر را در دست خود داشتند. تحت سلطه و سرآوری دقیق "لرد کرا مر" که با زمانده یکی از خانواده های معروف و بانکدار انگلیس بود و نیز قبل از جنگ جهانی اول هم در واقع او یک لرد مصری بود، عقاید و افکار ملیون مصر با فنا تیزم اسلامی و تعصبهای خشک مذهبی و خرافات درهم آمیخته بود. این، بمنزله سم مهلکی بود که پس از گذشت سدها سال هنوز هم جا مع مصر تحت تأثیر آن است. شاید مصریان بتوانند روزی خود را از شر این خرافات برهانند.

مصر همچنین مأوای مهمترین و معروفترین شاگرد
پیر و افغانی یعنی "محمد عبده" هم می باشد.

در ۱۸۷۱ یعنی وقتیکه افغانی به قا هره عزیمت نمود
تا پست خود را در دانه گاه‌ها از هرا شغال نماید، "محمد عبده"
حضور خود را در دایره عملیاتی افغانی نشان می داد. "محمد
عبده" جوانی بیست و چند ساله و از افغانی چندین سال جوان
تر بود، اما این دو آنچنان با هم خو گرفتند و بهم نزدیک
شدند که "عبده" به یکی از مهمترین همکاران افغانی تبدیل
شد. حتی در سال ۱۸۷۹ هنگامیکه افغانی از مصر اخراج شد
"عبده" هم تا پاریس و لندن همراه او بود و سالهای درازی
همچنان در معیت او بسر برد.

زندگی عبده کلاً در صوفیگری خلاصه می شود. او اغلب روزه
می گرفت و اوقات خود را با خواندن نماز، دعا و خواندن قرآن
می گذراند. نامبرده مانند صوفی تمام عیار لباسش از
گونی خشن بود، پاهای برهنه راه می رفت و کمتر با اطرافیان
خود سخن می گفت. خودش می گفت گاهی تماش را با دنیای
واقعی قطع کرده و در رویا و خلسه فرو می رود و در این حالت
با ارواح گذشتگان به صحبت می پردازد.

"عبده" تحت آموزش افغانی بعضی از طرق و روش سنتی
خود را ترک گفته و به مبلغی در علم منطق تبدیل شده بود.
نامبرده همزمان با مطالعه آثار صوفیه به مطالعه کتب
فلسفه دیگر بخصوص دانشمندان انگلیسی نیز می پرداخت و

به "جان استوارت میلر" که نوشته‌ها پیش در میان پان-اسلامیست‌ها محبوبیت داشت ارادت ویژه‌ای داشت. پس از اخراج الافغانی از مصر "محمدعبده" به سر-دبیری روزنامه‌ها رگان دولت مصر که بدست دفتر انگلیس اداره می‌شدانتخاب شد. این نکته بسیار جالب است که افغانی را ظاهراً "بناظر" را بطنه با انجمن‌های سری از مصر خارج کردند، آنوقت "محمدعبده" را که خود روابط دامنه‌داری با همان انجمن‌ها داشت برای اشغال چنین پستی در مصر انتخاب نمودند. این مسئله نمایانگر میزان اهمیت است که انگلیس برای این فرد قائل بود. کسی که تحت نظر "محمدعبده" و در رتبه معاونت با او همکاری می‌نمود "سعد زقلول" نام داشت. این مرد پس از جنگ جهانی اول نهضت ناسیونالیست‌های مصر را در حزب "وافد" رهبری می‌کرد.

در سال ۱۸۸۳ "عبده" در پاریس به افغانی پیوست. سپس به لندن رفت و کار تدریس در آکسفورد و کمبریج را آغاز نمود و در مواقع لازم با ما مورین ضد جاسوسی انگلیس در بارها یجادشورش در سودان همکاری می‌کرد. در پاریس و لندن عبده در راه‌ها زمان دادن به تشکیلات "اتحادنا-گستنی" با افغانی همکاری می‌کرد و در واقع بعنوان دست راست او بود. عبده بیشتر متصدی و رابط "اتحادناگستنی" با اعراب بود و خود افغانی در این مورد با ترکیه، ایران و

هندوستان تماس داشت .

زمانیکه فرانسها زادما انتشار نشریه افغانسی
جلوگیری نمود این دوازم جدا شدند، افغانی به روسیه
رفت و در آنجا با آشوبگران و گروه "پان اسلاویست" که
مسلمان روسی بودند و کردهای روسی را بطنه برقرار نمود .
بعدها معلوم شد این اعمال نیز در جهت منافع انگلیس
بوده . اما "عبده" به جهان اعراب با زگشت . او چندین سال
با نامهای مختلف و قیافه های مبدل در کشورهای عربی
نظیر تونس ، سوریه و لبنان مسافرت نمود و عموماً به تبلیغ
در مورد دکتترین افغانی می پرداخت و انجمن های مخفی را
تأسیس می کرد .

"عبده" ظاهراً مطالب بسیار ساده ای را عنوان می کرد ،
اما با نزدیکان خودش درباره ماهیت نظریات ضد مذهبی
فراماسونری و مکتب "دنیا ی واحد" و "اتحاد نسل بشر"
توضیحات زیادی می داد . برای آنها شیکه بنظر "عبسده"
پیشرفته تر و آما ده تر بودند ترتیبی داده می شد که با یکی از
مقامات اطلاعاتی انگلیس ملاقات کند . با این ترتیب کل
شبکه افغانی را که مرکب بود از افراد سوری ، لبنانی ،
مسیحی ، یهودی و غیره مورد بررسی کامل قرار می داد .

از نظر عامه مردم ما موریت عبده صرفاً تبلیغ نهضت
متعصبین مذهبی بود . عبده می گفت که دنیا ی اسلام که در
حال تجزیه و سقوط است تنها یک راه نجات دارد و آنهم

اینکه با ید تحت رهبری یک حکومت و خلیفه واحد در آید .
 او معمولاً رهبران ممالک اسلامی و نیز روحانیون آن ممالک
 را که جیره خوا رحکا م بودند بیا دا منتقاد می گرفت و آنان را
 متهم می کرد که با اشتباهات خود باعث سقوط اسلام شده اند .
 انجمنهای مخفی و همگی معتقد به یک انقلاب اسلامی بودند .
 اسرار پشت پرده انگلیس در رابطه با این شورش
 اسلامی در رفتار "عبده" نمودار بود و مطالب زیر نمونه ای
 است از آن : دوا ی درد اجتماعات بیما رگونه ممالک
 اسلامی در انتشا ر روزنامه های کوچک و بی اهمیت نبود .
 ایجاد مدارس به سبک اروپائی هم اثری معکوس داشت چون
 تدریس در آن مدارس به نفوذ بیشتر اروپائیان می انجامید .
 در تقلید از خاریان نیز نمی توانست باشد ، چون تقلید
 باعث غرق شدن مقلد در اقیانوس خواسته ها می گردد . تنها
 علاج درد برای نا بسا مانیها با زگشت بحکومت مذهب است .
 بسال ۱۸۸۸ "محمد عبده" به مصر با زگشت و مورد عفو
 شخصی "لرد کرامر" که او را از مصر بخاطر گنا هاش اخراج
 کرده بود قرار گرفت . از ۱۸۸۸ تا زمان مرگش در ۱۹۰۵ در
 زمره مؤثرترین افراد در سیاست دولت مصر بود و گهگاه به
 خانه و دفتر کار "لرد کرامر" رفت و آمد داشت . از سال ۱۸۹۵
 تا ۱۹۰۵ بعنوان دست راست "مصطفی پاشا فهمی" نخست
 وزیر هند بود . در سال ۱۸۹۲ به سمت رهبری مسجد و دانشگاه
 الازهر انتخاب شد . در همین سمت بود که توانست اسلام و

روشهای این مذهب را دگرگون سازد، زیرا دانشگاه‌های
بعنوان معظم‌ترین مرکز علمی اسلامی شهرتی عالمگیر داشت
و مورد احترام و توجه دنیا می‌سازد. و در رأس چنین مرکز
اسلامی توانست فکرتوده‌های مردم مسلمان را نسبت به
دین عوض کند. بالاخره در سوم ماه ژوئن ۱۸۹۹ به "مفتی"
سراسری کشور مصر ملقب گردید.

این لقب و سمت، قدرت زائد الوصفی به وی می‌داد.
چه در این سمت بعنوان مشاور قضائی مصر مسائل دولتی
و مملکتی مربوط به اسلام را حل و فصل می‌نمود. در این دوره
با استفاده از قدرتی که داشت متناوباً اغلب مقامهای مهم
و رسمی مصر را بدست اعضاء و طرفداران نهضت افغانی سپرد.
"عبده" به نحوی‌گیری در حال تبلیغ اصول این نهضت بود،
نهضتی که حدود بیست سال بعد به "اخوان المسلمین" امروزی
مبدل گشت.

رابطه‌های مستقیم بین "اخوان المسلمین" خمینی و "اخوان
المسلمین" الافغانی که چون ابزاری در دست انگلیس
بود موجود است.

با مرگ افغانی در سال ۱۸۹۷ و "عبده" در سال ۱۹۰۵

رهبری نهضت "پان اسلامیت" بدست مردی افتاد بنام "محمد رشید ریدا". او اهل سوریه بود در "تریپولی" در کشور لیبی تحصیلاتش را بپایان رسانده بود. نامبرده در سنین جوانی به جمعیت معتقدان به "پیوندنا گستنسی" روی آورد و مانند دیگر اعضای این جمعیت به یک صوفی تمام عیار تبدیل شد. وی در نهضت الافغانی مدارج ترقی را پیمود. روزنامه‌های منتشره از سوی الافغانی را مرتباً می‌خواند و معتقد بود نشریه الافغانی بعد از "الاحیاء" که غزالی منتشر می‌نمود بزرگترین نیروبخش و هادی وی بوده است. "ریدا" هیچگاه به دیدار افغانی موفق نگشت، اما در سال ۱۸۹۷ به مصر رفت تا "عبده" را زیارت کند.

یکسال بعد او به انتشار روزنامه‌های بنام "المنار" اقدام نمود که ارگان و صدای نهضت "پان اسلامیت" محسوب می‌شد. هدف او این بود که شیوه‌ها و شعارهای روزنامه افغانی را زنده نگاه دارد. نسخه‌های این روزنامه به سوریه و ترکیه ارسال شد، اما مأمورین گمرک آنرا ضبط نمودند و اجازه ترخیص آنها را ندادند.

"المنار" نیز مانند "لارنس عربستان" معتقد بود که عموم ممالک اسلامی باید تحت رهبری یک خلیفه که مرکز فرماندهی آن در مکه باشد در آیند.

"المنار" پایه‌ی فعالیت نهضت‌های اسلامی گسترش می‌یافت. انقلاب ۱۹۰۸ "ترک‌های جوان" توسط "ریدا"

تجلیل فراوان شد، اما انقلاب بعدی ترکیه که "کمال آتاتورک" در رأس آن بود امیدهای "ریدا" را درهم شکست. "رشیدریدا" در مورد "آتاتورک" می‌گفت: "او بدون شک لامذهب و خدا سلام است". با گذشت زمان نهضت‌های ناسیونالیسم مصر و ترکیه توسط "ریدا" شدیداً به یادانتقاد و ایراد گرفته می‌شد. در همین کتاب قبلاً به مسئله مشا به در مورد ایران اشاره کردیم که چگونه خمینی در جوانی از برپا شدن جمهوری مشا به آتاتورک که خواسته رضا شاه پهلوی بود جلوگیری بعمل آورد.

حتی نام "آتاتورک" لرزه بر اندام متعصبین اسلامی و دست‌نشانده لندن می‌انداخت. انگلیس در اواسط قرن نوزدهم در صدد بود که بین گروه‌های مختلف صوفیان اتحادی ایجاد نموده و آنان را به فراماسون‌الافغانی پیوند دهد. اینها همه باعث ایجاد کمیته "اتحاد و پیشرفت" و "ترک‌های جوان" گردید، و نیز تصوف توانست کنترل شدیدی روی کردهای شرق ترکیه بدست آورد. این کردها اقلیت حادّه جو بودند که به ایران و عراق سرازیر شدند. خرافات زیاد باعث شده بود که کردها خود را "درویش می‌نامیدند. بهمین دلائل نیز "آتاتورک" بر علیه آنان اعلام جنگ نمود.

آتاتورک در سال ۱۹۲۵ اعلام نمود که از این پس ترکیه از شر شیخ‌ها، دراویش، سیدها، باباها، خلفا، پیشگویان، جادوگران و دعا نویسان که مردم را فریب

می‌دادند راحت خواهد بود و کلیه مطالبات این افراد از مردم کلاً باطل است و از بین رفته تلقی خواهد شد.

"هدف از انقلاب ما (انقلاب ترکیه بوسیله آتاتورک) که بوجود آورده ایم و تا حدودی در آن هم موفق شده ایم این است که روح و شکل جامعه ترک به یک جامعه مدرن و متعین مبدل گردد. این است ستون اصلی انقلاب ما. ما باید هر کس را که با این اصول مخالفت می‌ورزد شکست دهیم. متأسفانه ما نندا این افراد در جامعه ما فراوان بوده اند که هدفشان مرگ تدریجی و روانی و فکری اجتماع بوده است. خلاصه آنکه خرافات انباشته شده در مغزها با یستی بکلی فراموش شود، زیرا تا وقتی که این مزخرفات در فکر و روح ملت ما باشد نور حقیقت بر مغزها نخواهد تابید."

از مردگان کمک خواستن برای یک جامعه ننگینی بیش نیست. هدف از این نهضت‌های برادری بجز پرکردن جیب‌های رهبران آن و پرکردن خلاء موجود در روح پیران آن چه چیز دیگری می‌تواند باشد؟ من این موضوع را که در دنیای امروز با توجه به پرتو علم و دانش و تمدن بشری هنوز در جامعه ما افرادی برای بهبود وضع مالی و معنوی خویش دست‌بدا مان شیخ‌ها می‌شوند در می‌کنم. "آتاتورک" خطاب به جامعه خود می‌گوید: مردم‌بدا نید که در ترکیه دیگر جایی برای در اویش، شیوخ و شاگردان و هم‌سلکان آنها وجود ندارد. سر راست‌ترین و عادلانه‌ترین مسالک (تکیه

بر روی لغت مسلک بخا طرآن است که بیشتر توسط صوفیان
 بکار برده می‌شد (مسلک تمدن است و بس .
 "آتا تورک" سیاست خویش را با ضرب گلوله و زور
 اعمال می‌کرد. او کلیه "لزها" و سایر نهادهای برادری و تصوف
 را منحل نمود و ارتش اموال و املاکشان را متصرف شد .
 هر کس با سیاست او مخالفت می‌ورزید بد شدت مجازات می‌شد .
 ایجاد "اخوان المسلمین" بمنزله جوابی کار ساز
 به مبارزات "آتا تورک" بشمار می‌آید . مؤسس "اخوان -
 المسلمین" در سال ۱۹۰۶ در مصر قدم به عرصه وجود نهاد .
 مانند اغلب پیشگامان این نهضت او هم بین صوفیان رشد
 نمود و تعلیم و پرورش یافت . او بزودی به گروه یاران عبده
 و افغانی پیوست . نام او "حسن البناء" است . او موفق شد
 به ایجاد سازمانی پردازد که دنیای اسلام از آن حساب ببرد .
 پدر "حسن البناء" ، "شیخ احمد عبدالرحمن لبناء -
 السعتی" نام داشت و نویسنده معروفی بود که در اواخر تحت
 نظر عبده تحصیل کرده بود . پدر "حسن البناء" او را برای
 تحصیل به مدارس صوفیان سپرد . حسن بعد از اتمام تحصیلات
 در چندین انجمن و محفل مشغول فعالیت شد . وی در سن
 ۱۲ سالگی رئیس "گروه اخلاق" بود . بعداً به انجمن "منع
 ممنوعات" راه یافت . در سن جوانی به تجمع صوفیان
 فرقه "برادران هاسفیه" پرداخت که عضویت او در این فرقه
 مدت ۲۰ سال بطول انجامید . در سال ۱۹۲۲ بمقام رهبری

این فرقه رسیدوردا ی مرصع مخصوص آنرا بدوش کشید .
را هنما و معلم البناء کتابهای الغزالی بود که
مرتب آنها را مطالعه می کرد .

موضوعی که اغلب در انجمن "البناء" مورد بحث قرار
می گرفت خطرنا سیونا لیزم مصروفعا لیت لیبرالهای جوان
این کشور بود . حزب "وافد" هم مانند این گروه ولی با این
تفاوت که بیم و وحشت این حزب از فعالیت های آتا تورک
در ترکیه بود ترقیاتی که درجا معه مصرو دنیا ی اسلام در
جریان بود باعث پیدایش مدارس فنی و حرفه ای و در نتیجه
پیشرفت علم و دانش شده بود . این یکی دیگر از عواملی بود
که صوفیان آنرا بعنوان تهدیدی جدی به موجودیت اسلام
تلقی می کردند . انجمن البناء به هر سو که نظاره می کرد
علائمی توجیهی به دین و انحلال نسل بشر را از نقطه نظرهای
خویش بوضوح می دید . بنا بر این حسن البناء مصمم گشت
دست به تأسیس یک سری انجمنهای جدیدی براساس تعصبات
اسلامی و فلسفه تعصب آلود آن در مصر بزند . او بمنظور
مبارزه با پیروان رفرما جتماعی در دانشگاه الازهر
"انستیتوی مردم" را در مرکز علوم این دانشگاه ایجاد
کرد .

اما نیروی مؤثر "اخوان المسلمین" همچنان مستقیماً
از حزب المنار متعلق به افغانی و عبده سرچشمه می گرفت .
در اوائل قرن بیستم حزب المنار توانست صحنه سیاست

مصر را تحت نفوذ خود قرار دهد .

البناء در سن ۲۱ سالگی به رهبران حزب المنار معرفی شده بود . اوطی سالهای ۱۹۲۵ اغلب با "رشید ریدا" ملاقات می کرد و با هم جلسات بحث و مذاکره داشتند . تحت تأثیر نفوذ ریدا در این بحث ها البناء بجمع مخالفان نفوذ غرب در مصر پیوست . البناء با عموم فرنگیها و متعلقات آنان مخالف بود و سعی داشت بجای این مسائل هر چه زودتر اسلام محض را جایگزین دیگر مسائل کند .

در سال ۱۹۲۷ جمعیت " جوانان مسلمان " بدست نامبرده ایجاد شد ، اما بزودی از بین رفت و جای خود را به " اخوان المسلمین " داد .

البناء مرکز عملیاتی خود را در " بندر اسمعیلیه " که تحت کنترل انگلیس و فرانسه بود قرار داد . او را بین بندر رسماً توسط یک کمیته انگلیسی - فرانسوی اداره می شد . این شرکت که نماینده امپریا لیزم انگلیس در مصر بود به البناء برای تقویت " اخوان المسلمین " کمکهای مالی می کرد . او ساختمان اولین مسجد را که با پول انگلیس ساخته شده بود در ۱۹۳۵ بپایان رساند . تا سال ۱۹۳۲ نامبرده با کمک برادرش عبدالرحمن البناء شعبات " اخوان المسلمین " را در اسمعیلیه ، پرت سعید ، سوئز ، قاهره و اسکندریه تأسیس نمود .

طی سالهای بعد این انجمن توسعه بیشتری یافت

واقدا م به ن شريك روزنا مه كرد .

تا اواخر سالهاي ۱۹۳۰ اين نهضت بآنچنان قدرتي رسيد كه اولين گروه نظا مي خود را بنام "كتايب" بوجود آورد . ابتداء گروههاي ز جوانان نيرو مند و ورزشكارا آموزش يافته بنام "پيشاهنگ" تشكيل شد . اين گروه " ارتش اسكوا دري تي" موسوليني را سرمشق قرار دادند . در واقع نيروهاي جاسوسي انگليس ، آلمان و ايتاليا بود كه جهت ايجادچنين سازمانها ئي در ساير ممالك خاورميا نسه فعاليت مي كردند . "كتايب" ياهمان فالانژهاي لبنان نمونه ايست از اينگونه گروههاي نظا مي .

حسن البناء در سال ۱۹۳۵ با "مفتي" اورشليم "حاج امين الحسيني" كه جيره خوا ر مسلم انگليس بود تماس برقرار كرد .

اخوان همچنين به نفوذ در دربار ملك فوآ دو بعدها دربار ملك فاروق كه هر دو دست نشانده انگليس بودند پرداخت تا هم دستاني براي رسيدن به اهداف خود بيا بد . در اين زمان بود كه سازمان اخوان از جانب دولت تامين مي شد . اخوان نيز مانند ديگر احزاب فاشيستي مصر من جمله "جوانان مصر" حكومت شاه را در ظا هر جشن مي گرفت و در خفا براي انقلابي خونين تدارك ميديد .

با آغا ز جنگ جهاني دوم اخوان به ايجاد شبكه اي دست زد كه تا به امروز "اخوان المسلمين" نام دارد و همچنان

متعلق به لندن و مطیع و فرمانبردار بریتانیا است .
اخوان در اوائل با خانواده "عظام" منجمه با "عبدالرب
حمن عظام" و سپس با "فواد سراج الدین" رهبر دست راستی
های حزب "وافد" مصر و رئیس جمهور این کشور "انور سادات"
و دیگر افسران ارتش روابطی برقرار نموده بود .

در سال ۱۹۴۱ اولین سند همکاری "اخوان المسلمین"
با یک مأمور جاسوسی انگلستان بنام "ژ. هیورث . دان"
مأمور خدمت در سفارت لندن در قاهره افشاء شد و این آغاز
ماجرای بود .

"اخوان المسلمین" در سال ۱۹۴۲ اولین تیم مخفی
جاسوسی - تروریستی خود را تشکیل داد . طی سه سال ،
تشکیلات مخفی نفوذ در بعضی از سازمانها و در واقع تصرف
آنها را آغاز نمود . یکی از این سازمانها حزب کمونیست
مصر بود . بعداً همکاری "اخوان المسلمین" و حزب کمونیست
مصر الگوئی شد برای دیگر نقاط خاور میانه . آمیزش راست
و چپ یک مهر کلاسیک از جانب انستیتوی "تاویستاک" لندن
واقع در دانشگاه "ساکس" بود . آمریکاییان نهضت را امروزه
بنام "ما رکسیسم اسلامی" می شناسند و همین نیرو بود که خمینی
را در ایران بقدرت رساند .

در روزهای پایان جنگ بود که اخوان به اولیین
حملات تروریستی خود دست زد ، هدف تخریب قسمت هایی از
حزب ناسیونالیست "وافد" ، حزب کمونیست ، نهضت های

کارگری، ارتش و صنایع بود، زیرا این گروهها در صورت ائتلاف قادر بودند انگلیس را از منطقه سوئز و قاهره بیرون رانند.

پس از سال ۱۹۴۵ بین دربار مصر، آریستوکراتها و اخوان المسلمین اتحاد وجود آمد. یکی از عوامل بسیار حساس این اتحاد که در واقع نماینده انگلیس بشمار می‌آمد شخص انور سادات بود. او در سال ۱۹۴۴ یعنی پس از آزاد شدن از زندان با حسن البنا ملاقات نمود. در این ملاقات حسن البنا از او خواست بنمایندگی از طرف او با ملک فاروق معاملهای انجام دهد.

رابطه سادات با دربار کسی بود بنام "یوسف رشاد". او طبیب مخصوص فاروق ورئیس سازمان امنیتی مصر بود. رفاقت سادات و رشاد دریشه‌های دیرینه داشت. سادات در اتوبیوگرافی خود بنام "در جستجوی شخصیت" درباره یوسف رشاد چنین می‌گوید: رابطه ما پس از مدتی از حد رفاقتی ساده هم گذشت، ما با هم مکمل یکدیگر بودیم. فراموش نمی‌کنم یک روز کتاب "جان استوارت میل" را که "استبداد - آزادی و دولت منتخب" نام داشت بمن داد. مطالب این کتاب روی من تأثیری عمیق گذاشت.

به این طریق سادات به استخدام سازمان جاسوسی انگلیس درآمد. سادات از طریق رشاد مأمور ارتباط با پادشاهی شده بود که از نفوذ انگلیس و اخوان المسلمین

به وحشت افتاده بود .

در زمستان ۱۹۴۷-۱۹۴۶ اخوان المسلمین رسماً به عنوان یک حزب سیاسی فعالیت می‌کرد. در همین سال بود که اخوان المسلمین اقدام به ترور رهبران دیگر احزاب نمود تا از ائتلاف آنها با هم جلوگیری نماید. اگرچه حزب "وافد" خود از درون دچار چند دستگی و فساد بود، لیکن اتهامات مرگباری در باب اتحاد مخفی شاه، نخست وزیر صدقی و اخوان المسلمین به دربار او وارد آورد. مطبوعات این حزب حملات خود را علیه ترورهای فاشیستی اخوان- المسلمین شروع کردند. در نوشته‌هایشان رهبران اخوان- المسلمین را به زحمت و پستی بی‌حد محکوم نمودند. هرگاه حزب "وافد" اقدام به تشکیل یک دولت موقت می‌نمود، اخوان المسلمین با شورش و غوغا آنرا بهم می‌زد.

در یک مورد، وزیر اقتصاد امین عثمان پاشا در حالیکه متهم به جاسوسی انگلیس شده بود ترور شد. انور- سادات در رابطه با این قتل متهم شد و این اتهام منجر به دستگیری و به زندان افتادن وی گشت .

فعالیت‌های تروریستی اخوان المسلمین در سال ۱۹۴۸ روبرو نقصان گذاشت. این در زمانی بود که دولت مصر در حال فرو ریختن بود. حسن البنا در بدو امر هرگونه ارتباطی را بین این ترورها و سازمان خود انکار می‌کرد و عناصر و اعضاء غیر قابل کنترل این سازمان را بعنوان

مسئول این ترورها علام می‌نمود، اما در نوامبر ۱۹۴۸ نخست وزیر وقت، اخوان المسلمین را منحل و غیرقا نونی اعلام کرد. در ۲۸ دسامبر در جواب این عمل او را ترور کردند. حملات حسن البنا ظرف مدت دو هفته با دیگر آغا ز شد. در واقع حرف خود در مورد عدم ارتباط دا رودسته اش با ترورهای جاری را پس گرفت و اعلام جها د نمود.

نتیجه بن خود لخواهی ظاهر نشد، زیرا حسن البنا خود ترور شد. مرگ حسن البنا پایه های اخوان المسلمین را به لرزه درآورد، اما طولی نکشید که اعضا زندانی اخوان و یا اعضای تبعید شده و مخفی شروع به تأسیس شعبات اخوان المسلمین در پاکستان، سوریه و اردن نمودند.

یکی از ملاکین دست اول مصر بنام "منیر الدیلا" پس از ترور البنا رهبری نهضت اخوان المسلمین را عهده دار شد. او "حسن اسما عیل الهدایبی" را که از بستگان نزدیک رئیس تشریفات دربار بود بعنوان راهنمای اعظم سا زمان معرفی نمود.

در ۱۹۵۲، گروه "افسران آزاد"، ضمن کودتای شاه را از سلطنت خلع نمودند. این اقدام نتیجه اجرای طرح کشورهای انگلیس، فرانسه، آمریکا بود که بدست اخوان المسلمین که طرف نا سیونا لیستهای مصر را گرفته بودند انجام شد.

ژنرال نجیب از شخصیت های برجسته جبهه و از نزدیکان

اخوان بود. ظرف مدت یکسال، اختلافاتی بین "افسران آزاد" و انجمن مخفی بروز کرد. در فوریه ۱۹۵۳ رهبر اعظم یعنی "هدایبی" چندین بار با "تری و رایوانز" که یکی از مأموران مخفی توطئه و در سفارت انگلیس به انجام وظیفه مشغول بود ملاقات کرد. این ملاقاتها از سوی مقامات دولتی تصویب نشده بود. هدایبی قول داده بود که اگر انگلیس نیروهای خود را فرخواند، جهت حفظ منافع این کشور در سوئز تبلیغ و اقدام خواهد نمود. این ملاقاتها در زمانی انجام می‌شد که آمریکا و انگلیس، خود بر سر سوئز مذاکرات مداومی داشتند.

در حالی که عبدا لناصر خود را برای درگیری با انگلیس آماده می‌کرد، لندن به اخوان المسلمین دستور داد تا بر علیه رئیس جمهورنا سیونا لیست مصر و اردستیز شود. اخوان المسلمین در این مأموریت کمکهای شایانی از اسرائیل دریافت کرد.

در یک حادثه خجالت‌آور که نتایج بین المللی وخیمی نیز داشت، مأمورین مخفی اسرائیل اقدام به کار گذاشتن بمب در ادارات آمریکائی و انگلیسی مصر نمودند. هدفشان در این مورد این بود که مصر را به غوغا و آشوب بکشانند تا در اثر جنگهای داخلی دولت ناصری سقوط کند.

اما طرح آنان قبل از اجراء فاش شد. روزنامه الاهرام و مطبوعات دیگر مصر "اخوان المسلمین" را که در

این زمان منحل و غیرقانونی اعلام شده بود عامل امپریالیزم
وصهیونیسم خوانند .

"اخوان المسلمین" دیگر با ربه اقدامات تروریستی
متوسل شد .

در ۲۶ اکتبر ۱۹۵۴ در حالیکه عبدالناصر مشغول
سخنرانی در یک جمعیت بزرگ بود یکی از اعضای اخوان ۶
گلوله بطرف او شلیک کرد که به ناصرا صابت نکرد . پس از
آنکه صدای گلوله ها خاموش شد ، ناصربه جمعیت حاضرگفت :
مردم ، ای مردم آزاد ، حال دیگر اعمتادوا احترام به نفس در
شما بوجود آمده ، بگذارید مرا بکشند ، من در قلب یکا یک
مردم احترام به نفس ووقار ملی آفریده ام ، لذا چنانچه
بلائی بدسر من آورند ، انقلاب متوقف نخواهد شد زیرا
یکایک مردم مصر ، خود عبدالناصر دیگرند .

پس از این ، با زداشتهای گروه گروه اعضای مسئول
اخوان آغاز شد . تروریستهای اخوان المسلمین در سراسر
مصر مورد تعقیب قانونی قرار گرفتند ، صدها تن از آنان
به کشورهای سوریه ، اردن ، پاکستان و کشورهای خلیج
فرا کردند .

نهضت اخوان المسلمین بدینگونه در مصر ریشه کن
شده اما امروز در هر گوشه وکناری از ممالک اسلام به فعالیت
دامنه داری مشغولند .

فصل هفتم

اخوان المسلمین

۳- (خطری واضح و آشکار در حال حاضر)

دانشجوی جوان دانشکده نظا می در سوریه در تعجبی عمیق فرورفته بود!! چرا او را در این موقع به سالن اجتماعات فراخوانده اند؟ چند لحظه پیش برنا مه کا را دیده بود. در آن رفتن به سالن اجتماعات ذکر نشده بود. تعجب او بجا بود، زیرا مدرسه نظا می "آلبو" از جمله مدارسی بود که هیچگاه از اینگونه تغییرات ناگهانی و بی‌نظمی در برنامهاش دیده نمی‌شد و تغییر فعلی در برنامه دانشجویان بسیار غیرطبیعی می‌نمود. او بسیار ناراحت و مضطرب بود. در حالیکه ساختمان را ترک می‌کرد با چند دانشجوی دیگر روبرو شد. تعجب او بیشتر شد، چون مثل اینکه تمام دانشجویان را در برنامه قرار نداده بودند فقط چند نفر از هر گروه را به سالن دعوت کرده بودند.

دانشجویان در صندلیهای خود جا گرفتند و منتظر ماندند تا دلیل احضار شدن را دریا بند. مطلب دیگری نیز مورد تعجب بود. همیشه دانشجویان سالهای بالاتر در ردیف جلو قرار می‌گرفتند، اما حالا زنان خبری نبود. سالن

تقریباً پُر شده بود اما خبری از فرماندهان یا کس دیگری نبود. دانشجویان طبق دیسپلینی که بآن عادت داشتند ساکت در صندلیها نشسته بودند و منتظر می‌کشیدند. فقط بعضی‌ها با نگاه‌های زیرچشمی، اضطراب و دل‌شوره خود را با یکدیگر رد و بدل می‌کردند.

ناگاه درهای عقب سالن بسته شد. عجیب‌تر اینکه صدای قفل و زنجیری که درها را می‌بست شنیده شد. او که نا راحت و اضطرابش به اوج رسیده بود لحظه‌ای به عقب برگشت بلکه مطلبی برای فاش‌گردد، اما دیگر دیر بود. صدای در هم‌شکستن پنجره‌ها بگوش رسید و پرتاب نارنجک‌ها از بیرون بداخل آغوش زد و نارنجک‌ها آخرین چیزی بود که دانشجویان بیگناه در عمرشان دیدند. از پنجره‌ها باران نارنجک وارد می‌شد و درهای سالن نیز قفل بود. دیگر محلی برای فرار باقی‌نمی‌ماند. پس از لحظه‌ای باران نارنجک متوقف شد و عده‌ای مسلح وارد شده و پیکر نیمه‌جان دانشجویان جوان را به‌رگبار گلوله بستند. این حادثه بیش از چند دقیقه طول نکشید و بعد از آن بیش از ۶۰ نفر از دانشجویان کشته و قریب ۱۰۰ نفر بنحوبسیار بدی زخمی شده بودند.

حافظ اسد در شرف انجام آخرین تدارکات برای آغاز سفر تاریخی خود به عراق بود که خبر قتل عام در مدرسه نظامی بگوشش رسید. افسران اطلاعاتی ارتش سوریه در گزارش

خود به حافظ اسد متذکر شده بودند که این ، کار "اخوان -
المسلمین" بوده است .

حافظ اسد بخاطر اهمیت این سفر و برای آنکه قرار
بود دشمنی دیرینه عراق و سوریه در این سفر به دوستی و
همکاری مبدل گردد دستور داد این خبر پخش نشود .
پس از چند هفته خبر بگوش مطبوعات سوریه رسید و
دولت نیز آنرا تأیید نمود .

انجام این کار در سال ۱۹۷۹ بود و اخوان المسلمین
با این عمل با ردیگر نام خود را بر سر زبانها انداخت ،
کسانی که تصور می کردند اخوان المسلمین دیگر وجود
ندارد و ۲۵ سال پیش بوسیله نامرد مصر ریشه کن شده و
رابطه این سازمان را با اغتشاشهای ایران انکار می کردند
در حیرت فرورفتند .

واقعه دانشکده "آلیو" نشان داد که اخوان المسلمین
یکی از قویترین عاملین بحرانهای خاور میانه می باشد
در حالیکه صلح دنیا را نیز بخطر انداخته است .

عاملی که بیش از همه اخوان المسلمین و قدرت یابی
دوباره آنها را تهدید می کرد این بود که دولتها و ملت های
اسلامی مورد احترام و شناسائی اخوان نبودند . بر اساس
فلسفه آنان مرزهای کشورها با یست از بین می رفت ، آنان
معتقدند که دنیا باید به دو جبهه مبدل گردد ، یکی اجتماعات
اسلامی تحت یک رهبری و دیگر اجتماعات کافر و خارج از

دین اسلام، اخوان المسلمین به کلیه مسلمانان برعلیه
غیرمسلمانان اعلام‌جها دنموده است و دستور فتح کشور -
های غیرمسلمان را می‌دهد، وقتی زبنی‌صدر رئیس جمهور
پیشین ایران در مورد جنگ مرزی ایران و عراق سوال
کردند و جواب داد: سلام مرز نمی‌شناختم و بین دو کشور
مسلمان ایران و عراق مرزی وجود ندارد.

نمونه‌ای از فلسفه و خط مشی اخوان المسلمین در ماه
مه ۱۹۸۰ توسط دبیرکل این سازمان در انجمن دانشجویان
اسلامی آمریکا ضمن سخنرانی در یک کنفرانس چنین به
ظهور می‌رسد:

"ما داستان کمال آتا تورک رهبر ترکیه مدرن را
می‌دانیم. ترکیه مدرن کدام است؟ از ۱۹۲۴ قریب ۵۶
سال می‌گذرد، آیا در این مدت ترکیه بسوی استقلال پیش
رفته یا اینکه روز بروز بسوی وابستگی پیش رفته؟ آیا
این کشور قوی تر شده یا ضعیف تر گردیده؟"

"امروزه آتا تورک‌های بی‌شماری وجود دارند. یک
آتا تورک دیگر در لیبی یافت شده، یکی دیگر در بغداد است
و یکی در سوریه. تا وقتی که این آتا تورک‌ها بر سر کار
نمانند ما با آنها تا لحظه‌ای بودیشان ادا می‌خواهد یافت،
انشا الله."

"حضا رفریا دبر آوردند انشا الله، انشا الله، الله و
اکبر، الله و اکبر....." رشدان ادا می‌داد: آتا تورک‌ها

ظاهرا" با ما یک زبا نندا ما در باطن افکارشان غربی است ،
بدنیا و سرزمین های اسلام متعلق نیستند . آ تا تورکهای
قرن بیستم بمرا تب بیش از سلاطین گذشته بما خسارت
وارد آورده اند . شا عرب می گوید : در قدیم یک فرعون بود ،
موسی بوجود آمد تا با او بمبارزه برخیزد . امروزه ما هزاران
فرعون داریم و حتی یک موسی هم وجود ندارد . ما مطمئنا"
در میان شما هزاران موسی برمیخیزد و بنیاد این نیمه
فرعونان را از روی زمین برمی کند ."

دوباره حضار فریاد زدند : الله وا کبر ، الله وا کبر

....."

"به صدا محسین نگاه کنید که قصاب عراق است و مسلمین

را سر می برد . او با چه کسی دست داده ؟ با دولت عربستان
سعودی . صدا محسین تا دیروز دولت عربستان را یک عروسک
آمریکائی - انگلیسی می خواند ، اما امروز با این دولت
هم عهد و پیمان شده و بین دو دولت قرارداد های صلح و
امنیت با مضاء رسیده . اما در حقیقت هر دو به یک سا زمان و
ملیت سیاسی تعلق دارند ."

"حافظ اسدی کی دیگر از اینها است . او هم قصاب

سوریه است . او هم مسلمان های سوریه را سر می برد . اینها
از دولت های خارجی صدقه می گیرند . اینان سعی می کنند
ملت مسلمان را به خواب غفلت فرو برند . اما مردم مسلمان
بیدارند و هرگز به خواب غفلت در نمی افتند . توده های

مردم مسلمان شعارهای آنان را بی ارزش می‌دانند و باور ندارند. مردم مسلمان می‌دانند که اینها هم توطئه کشورهای خارجی است. شما آنها را می‌شناسید. آنها نیز می‌دانند که کاخ سفید و اشینگتن یا کاخ سرخ مسکو پشت سرشان است." **رشدان سپس می‌گوید: می‌خواهم اعلام نمایم که فلسطین جزئی از ایده ثولوژی ماست. اختلاف فلسطینی‌ها یک اختلاف مسلکی است. ما از عموم نهضت‌هایی که آزادی فلسطین را و پیوستن حیفاء و اورشلیم به آن راتاثیدکنند پشتیبانی می‌کنیم. چندی قبل پادشاهانی بودند که بخاطر حمایت از قرارداد تجزیه طلبانه ۱۹۴۷ ترور می‌شدند اما امروزه بخاطر پذیرفتن مرزهای معاهده ۱۹۶۷ آنها را به دیده یک قهرمان ملی می‌نگرند.**

"بنا بر این ای برادران و خواهران مسلمان آگاه باشید که فلسطین سرزمینی است اسلامی که در قرآن هم از آن سخن رفته. این منطقه جزئی از ایمان ماست. آزاد کردن آن در دست رهبران ما نیست زیرا آنها می‌دانند که این سرزمین را به دشمن داده‌اند مسئول این بیماری هستند. ای کاش خداوند این سرزمین را آزاد کند و ای کاش خداوند یک ما را و تمام مردم مسلمان را به جبهه دیرعلیه دشمنان فلسطین و ادا ردتا این سرزمین آزاد شود."

هدف اخوان المسلمین اسرائیل و آمریکا نیست. بلکه مقصود آنها دولتهای ممالک اسلامی است. نطق فوق

از سوی رشدان هیچ جای تعجب نداشت، بلکه سخنان ملایمی بود در استان‌ها رد در جزو انبیا رهبران اخوان المسلمین. در سال ۱۹۷۹ یکی دیگر از اعضای اخوان المسلمین به نظرات این نهضت چنین اشاره می‌کند:

"نهضت ما، ایران و پاکستان را به تصرف خود درآورده، انقلاب ایران موفقیتی بزرگ برای ما است. پاکستان هم همینطور. دولت ضیاء الحق دولت ما است. ذوالفقار علی بوتومی خواست فرهنگ غربی را به پاکستان بیاورد. این با نظرات اسلامی ما مغایرت دارد و بهمین دلیل او را کشتیم. قتل او هشداری بود از سوی ما به دیگران."

حوادث اخیر افغانستان نیز از برنامه‌های ما و "جماعت اسلامی" است. گام بعدی رادهندوستان برخواهیم داشت. مسلمانان این کشور تا زگیه‌ها به وظایف خود آشنا شده‌اند. انقلاب اسلامی بزودی در عربستان سعودی، مصر و ترکیه هم بوقوع می‌پیوندد. این یک نهضت جهانی مسلمانان است. این نهضتی است که از قرن‌ها پیش آغاز شده. ما پرچمداران اسلام هستیم. ما در حال جنگیم."

این مهم نیست که اعضای اخوان المسلمین تا چه حد بدانند که این جنگ بِنفع انگلیس تمام می‌شود. کنترل انگلیس بر روی این سازمان از روزی شروع شد که حسن-البناء هر روز با "لرد کرامر" انگلیسی در مصر ملاقات کرده و دستور می‌گرفت.

از جنگ جهانی دوم به بعد گروهی جدید از عرب شناسان انگلیسی، کنترل و اداره امور اخوان المسلمین را در دست گرفته‌اند. در این قسمت درباره افراد انگلیسی که قبل از آن اخوان را هدایت و رهبری می‌کردند اشاراتی داریم. کنترل اخوان المسلمین توسط افراد انگلیسی از راههای رسمی و قانونی انجام می‌شود و چنانچه یک کشور اسلامی بخواهد به اجرای اموری بپردازد که با خط مشی این سازمان مغایرت داشته باشد اعضای اخوان المسلمین مأموریت می‌یابند که در آن کشور دست به ترور و اغتشاش و انقلاب بزنند، چنانکه در ایران و پاکستان این عمل را انجام دادند. سالها قبل دفتر عربی سازمان امنیتی انگلیس از قاهره به لندن منتقل شد. این تغییر مکان علیرغم فاصله زیادی که بین این دفتر و مراکز عملیاتی ایجاد نمود کوچکترین خللی در اجرای طرح‌هایشان ایجاد نکرد. این دفتر امروزه بنام "دفتر انگلیس و عرب" یا کمیته ایجاد تفاهم بین اعراب و انگلیس (CAABU) معروف است. شعبه این کمیته بنام مرکز تحقیقات خاورمیانه در لبنان بود که منحل شد. امروزه مدارس اسلام‌شناسی و شرق‌شناسی در دانشگاه‌های کمبریج و آکسفورد لندن، ژیزو - سیت لوو این در دانشگاه بلژیک، مک‌گیل در مونترال، پرینستون و جرج تاون در آمریکا وجود دارد که با همراهی (CAABU) لندن اخوان المسلمین را بسوی اهداف خود

رهبری می‌کنند .

اعلامهای جهاد منتشره از سوی اخوان المسلمین که گهگاه در بعضی از کشورها ملاحظه می‌شود از تصمیمات این سازمان در آن کشورها نیست ، بلکه همیشه از سوی دفاتر اروپائی استادان دانشگاههای فوق ما در می‌گردد . برای مثال طرح "برنارد لوئیس" نام محرمانه یک برنامه استراتژیکی انگلیس است برای خاورمیانه . "برنارد لوئیس" از متخصصین امور مالک اسلامی در دانشگاه آکسفورد لندن است . او فعلاً در دانشگاه پرینستون آمریکا به تدریس اشتغال دارد . او طراح برنامه انگلیسی و آمریکائی بود که طرح "برنارد لوئیس" نام دارد . او در سال ۱۹۷۹ به کنفرانس بیلدربرگ در اطریش رفت . مطلب مورد بحث این کنفرانس "تعصب و اصل طلبی در اسلام" بود . او محققى است که مأموریتهايش در باره شناخت ایده نولوژی اسلام و خواص دنیای اسلام است . بر اساس اطلاعات اوست که دولت انگلیس به طرح ریزی برنامه های سیاسی در خاور میانه و حفظ منافع این کشور می‌پردازد .

او بر اساس مطالعاتی که درباره اسلام در داخل و خارج از آن - المسلمین را تا ئید می‌کند و فلسفه الغزالی را پشتیبانی و تبلیغ می‌نماید و تعهدات اسلام را در برابر علم و تکنولوژی و پیشرفت نا دیده می‌گیرد .

نقشه لوئیس شامل تجزیه کشورهای است که طبق

نظر بر ژینسکی روی کره زمین در امتداد "قوس تشنج" قرار گرفته‌اند. البته این تجزیه روی مرزها نیست بلکه هدفش قبایل و ایلات و گروههای مذهبی است. ناگفته نماند که این طرح با همکاری نیروهای جاسوسی و امنیتی انگلیس تهیه شده است.

بر اساس این طرح، انگلیس دائماً با یدانقلابات اقلیتها را مانند کردهای ایران، بلوچها، علوی‌های سوریه، ترکهای آذربایجان تشویق کند و داغ نگهدارد. هدف از این عمل تجزیه‌خا ورمیان به نیروهای ضعیف کوچک و پراکنده است که مرتب با هم در حال نزاع و مخالفت باشند و از قدرت‌های مرکزی پادشاهان و رؤسای جمهوری می‌کاهد.

نقش اخوان المسلمین یا همان نهضت پان اسلامیت در این میان چیست؟ این نهضت تهدیدی است جدی در برابر استقلال گروههای اقلیت مذهبی. جالب این است که این اقلیتها برای استقلال بیشتر دائم در حال ستیزند. انگلیس هم در این میان نقش میانجیگری را دارد و میان اخوان المسلمین و قبایل را صلح و صفا می‌دهد.

بعنوان مثال به ایران و مسائل آن توجه می‌کنیم: پس از آنکه خمینی دیکتاتور قدرت را در ایران به دست گرفت بلافاصله عوامل انگلیس به ایجا در ابطه با رؤسای ایلهای و قبایل نمودند. زیرا این قبایل دولت

مرکزی را با تلاش به استقلال طلبی و تجزیه در خطر می انداختند. گویانکه اکثر این گروهها بدلیل تنفر نسبت به خمینی با سیاستمداران تبعیدی در خارج دست به یکی نموده اند لیکن همیشه این خطر وجود دارد که رژیم خمینی باعث تجزیه کردستان، آذربایجان، بلوچستان و خوزستان گردد. علاوه بر این نهضت‌های استقلال طلب در ایران تهدید مستقیمی بر علیه دولت‌های ترکیه، عراق و پاکستان نیز می باشد. بر اساس طرح "برنارد لوئیس" رؤسای این ممالک اسلام را بین اخوان المسلمین و اقلیت‌های ملی در ممالک مربوطه قرار می دهد.

استراتژی سیاسی انگلیس از پروفورهای دانشگاه سرچشمه گرفته و توسط مراکز علمی مانند CAABU بسط دولت می رسد. بودجه های اینگونه مؤسسات توسط بانک‌های نظیر بانک انگلیس و خاور میانه، بانک بارکلی، شرکت‌های هواپیما سازی انگلیس، رولز رویس و بانک ملی وست مینستر تأمین می شود.

دستورات از CAABU به دستیاران عربی انگلیس می رود (مانند مرکز تحقیقات عربی خاور میانه در جنوب بیروت) که اخیراً بسته شد.

این مرکز راه به انتها نرسیده "لارنس عربستان" را دنبال می کند. این مرکز تحت هدایت انستیتوی سلطنتی روابط بین المللی در سال ۱۹۴۴ تشکیل شد و از همان آغاز

عرب‌شناسان انگلیس، صهیونیست‌ها و اعراب حامی انگلیس را بدور هم جمع کرد. "آبا بان" وزیر امور خارجه پیشین اسرائیل یکی از همکاران این سازمان است. دیگر همکاران و اعضای اصلی این سازمان عبارتند از ژنرال "کلیتون" فرمانده نظامی مصر در دوران جنگ جهانی دوم. نامبرده با اخوان المسلمین همکاری بسیار نزدیک دارد. "لرد کیلیرن" سفیر انگلیس در مصر، "سروالتر اسمارت"، "مارتین شارتریز"، "سرها رولدبیلی" منشی ملکه الیزابت و "آلبرت هدرانی" که عضولبنانی این انستیتوست.

صدها مأمور جاسوسی ویژه انگلیسی توسط این انستیتو تربیت شده‌اند و حتی به آنان زبان و فرهنگ اعراب را آموخته‌اند. در بین معلمان و دانش‌آموزان پیشین این انستیتو که بعدها به شهرت رسیدند افرادی را می‌توان نامبرد:

"سرجان باگوت گلوب پاشا" وپسرش "فاریس گلوب" "جرج کیرک" "ا.ا.چ. ویلتون" سفیر انگلیس در عربستان سعودی. "کیم فیلیپی" معروف به جاسوس سه‌جانبه، "سسر دونالد ماتیلند" وکلنل "برتران توماس".

از این انستیتو مؤسسات دیگری نیز منشعب شده‌اند که در میان آنها سازمان "اتحاد انگلیس و اعراب"، سازمان کارگری خاورمیانه را می‌توان نامبرد.

پراهمیت‌ترین دست‌آورد این انستیتو، مرکزی

است بنام مرکز اعراب و انگلیس که در لندن قرار دارد .
در میان روسا و سردمداران این مؤسسه می‌توان به نامهای
زیرا اشاره کرد: "سرهارولد بیلی"، "سر ریچارد بومان"،
"سر چارلز دوک"، "سر جفری فورلونز"، "کالون جکسون" و
"رابرت سوآن" که جاسوس انگلیس در تایلند است .

پس از آنکه در سال ۱۹۵۵ عبدالناصر "اخوان المسلمین"
را از مصر اخراج نمود آنها مقررمانده‌ی خود را به لندن و
ژنو منتقل کردند، این نقل مکان، خود باعث افشای اسراری
شد که از قبل وجود داشته‌ها ما کسی نسبت به آن اسرار آگاهی
نیافته بود .

رهبر مصری اخوان المسلمین سعید رمضان‌نستیتوی
تحقیقات اسلامی را در ژنو تشکیل داد، او زمانی در قاهره
با اتهام شرکت در قتل ناصر تحت تعقیب بود و از
دیرباز با ما مورین مخفی انگلیس همکاری می‌کرد، ما این
مطالب باعث نمی‌شد که او دست به افتتاح چنین مرکزی در
ژنو نزند، او همچنین با یاری سلام عظام، کنسولگری اسلامی
اروپا را تأسیس نمود که بوسیله این مرکز سازمان اخوان
را از مراکش تا پاکستان و هندوستان کنترل می‌نمودند .
علاوه بر این، هزاران دانشجوی اسلامی را از این مرکز
تحت کنترل و هدایت خویش قرار می‌دادند .

جدیدترین تشکیلات همکاری با اخوان المسلمین ،
سازمان بین‌المللی اسلام و مغرب زمین است ، این سازمان

در ۱۹۷۷ در شهر ژنو تأسیس شد.

"اسلام و مغرب زمین" دو عضو برجسته غیر مسلمان را عرضه می‌کرد. یکی "آرلیوچی" از کلوب روم، که برنامه انهدام اقتصادی ایران بوسیله رژیم خمینی را هدایت کرد، و دیگری "لردکا را دون" است که متخصص انگلیسی-اسرائیلی است و نماینده پیشین انگلیس در سازمان ملل می‌باشد.

یکی از موسساتی که از نظر مالی این سازمان را حمایت می‌کند صندوق اتحاد مسلمانان جهان نام دارد. یکی دیگر از حامیان مالی سازمان "اسلام و مغرب زمین"، فدراسیون بین‌المللی تحقیقاتی است. از جمله افرادی که کمک‌های مالی آنها در تشکیل سازمان فوق بسیار مهم است عبارتند از: "آرلیوچی"، پرنس هلندی بنام "پرنس برنهارد" که رئیس گروه "بیلدبرگ" هم می‌باشد و "رابرت ا. آندرسن"، ریاست انستیتوی "آسپن" را نیز بعهده دارد.

دبیر سازمان "اسلام و غرب" دکتر "مارسل بوی سارد" است. او معاون مرکز مطالعات عالی در ژنو هم بود. او در مصاحبه‌ای درباره چگونگی تشکیل این سازمان گفت:

پنجاه سال پیش برای تشکیل این سازمان در سال ۱۹۷۶ و در دانشگاه کمبریج بود. جلسات بعدی در سال ۱۹۷۷ در ونیز و در ۱۹۷۸ در پاریس انجام شد. براساس گفته "بوی سارد" ایجا در رابطه بین اسلام و غرب ضرورتی فراوان داشت. بودجه راه‌اندازی این طرح ۱۰ میلیون دلار بود.

قرار بود مطالعات در مورد تأثیرات علم و صنعت هر دو جامعه
بر روی هم‌دیگر آغاز شود. دیگر اینکه می‌بایست نظریات اسلام
در مورد "حقوق بشر" و بازسازی مکاتیب مختلف اسلامی و
تأسیس مراکز اسلامی را مورد بررسی و اجرا قرار دهند.

رابط کلیسای پروتستانها با موسسه اسلام و غرب به
عهده اسقف "جان تیلور" بود. نامبرده در مصاحبه سال
۱۹۷۹ خویش انقلاب خمینی را ستود و نسبت با آغاز "رنسانس
اسلامی" اظهار خوشحالی نمود. او در این مصاحبه چنین ادا می‌دهد که
اسلام در دیگر کشورها نیز جانی دوباره می‌گیرد. در
بعضی از ممالک نظیر ترکیه روحانیون حکومت را در دست
خواهند گرفت. مصر و الجزیره هم بخاطر فعالیت شدید اخوان
المسلمین قابل توجه خواهند بود.

شبهه فرماندهی و رهبری اخوان المسلمین همان است
که برژینسکی از آنان بعنوان "اصليون اسلامي" نام می‌کند.
این تشکیلاتی است که متحد نمودن کشورهای اسلامی با پیمان
نا توار بر نامه‌ها و هدفهایش می‌باشد. بهمین دلیل کنسول
لگری اسلامی اروپا به رهبری سلام‌عظام از طریق انستیتوی
تکنولوژی دفاعی اسلام قدمهای مؤثری برای رسیدن به
هدف فوق برداشته است.

انستیتوی تکنولوژی دفاعی اسلام با کوشش نزدیکان
سلام‌عظام در سال ۱۹۷۸ گشایش یافت که در حال حاضر سلام
عظام رئیس هیأت امنای آن است.

معظم علی هم که رئیس اتحاد مطبوعات اسلامی است سمت دبیر کلی آنرا دارد. سمینا رویژه این انستیتوا از ۵ تا ۹ فوریه ۱۹۷۹ در لندن برقرار شد. از بین حاضرین در این سمینار جمعی از محققین نظامی از مالک مختلف اسلامی دیده می‌شدند که مهمترین آنها، ضیاء الحق از پاکستان و کشورهای عضو ناتو بود. نماینده بریتانیای کبیر نیز در این سمینار حضور داشت. اساساً ماه این سازمان کار بردار سلحه‌های مدرن را در کشورهای اسلامی مجاز می‌دانند.

حال برای توجه به دقت و ظرافت عملیات اخوان - المسلمین برای رسیدن به هدفها، به قسمتی از نطق "آ" کا. بروهی "رئیس سابق دادگاه عالی قضائی پاکستان که راه‌آدم ذوالفقار علی بوتورا هموار نمود توجه می‌کنیم. او می‌گوید: "مالک اسلامی دارای موقعیت بسیار پرازش ژئواستراتژیکی هستند. زیرا در حیاتی‌ترین نقاط جغرافیائی زمین واقع شده‌اند. مالک اسلامی باید در جهت همکاری دفاعی خود بکوشند، زیرا از این راه امکان تجاوز به خاکشان یا تجاوز به طریق زندگی سلامیشان که برایشان بیش از حد عزیز و محترم است از سوی نیروهای بیگانه تقلیل می‌یابد. باید جدیتی همه‌جانبه آغاز کنند تا روح سلام را ستین را در جهان زنده نمایند و مردم مسلمان قدرت تازه یا بندتسا قدر با شنند در مبارزات سیاسی، اقتصادی و ایده‌ئولوژیکی جاری شرکت نمایند."

"البته باجتهای جنگنده آمریکائی و تانکهای انگلیسی
!!!!"

اگرچه مرکز رسمی اخوان المسلمین در اروپای غربی
است، لیکن بطور طبیعی در ممالک اسلامی مدیترانه و خلیج
فارس ریشه عمیق دارند.

بر اساس تحقیقاتی که تا زگی بعمل آمده چندین کشور
در دنیا بعنوان پلهای سر راه به اخوان المسلمین سرویس
می دهند.

بعنوان مثال با ایداز لبنان، سوریه و قبرس نام برد
که مدتهاست از جمله پایگاههای اطلاعاتی و جاسوسی انگلیس
می باشند. یا اینکه جزیره مستقل "مالت" که از پایگاه
های اصلی اخوان المسلمین است و پایگاه ارتباطی این
سازمان با آفریقای شمالی و مصر می باشد.

اخوان المسلمین حتی با انضمام ناجیان اروپای غربی و
انگلیسی خود چنانچه از عده های کوچک تر و ریستی هم تشکیل
می شد، نمی توانست یک خطر بزرگ سیاسی بحساب آید. چه
نیروی نظا می هر کشور اسلامی بتنها ئی قادر بود با آنان
مبارزه نماید. اما اخوان المسلمین از این نظر بسیار
خطرناک است که در تمام دولتها ی ممالک عرب، ترکیه و
دیگر کشور های آسیائی نفوذ نموده اند و از حمایت مقامات
بالای ارتش، وزراء و نیروها ی منیتی آن ممالک برخوردارند.
اغلب پی گیریها ی علمی برای ردیابی رهبران این

سازمان بنحو اسرارآمیزی به مقامات بالا که می‌رسد ختم می‌گردد. نیروها و افرادی هم که در تعقیب سلسله مراتب این سازمان قرار می‌گیرند توسط افراد ناشناسی ترور می‌شوند. هر سیاستمداری که بخواد به تحقیقات در مورد آنان بپردازد از این مسئله بیمناک است که در این امر اجباراً "پایش را روی دم گردن کلفت‌های مالک خواهد گذاشت".

از جمله عوامل کمکی اخوان المسلمین "فساد" است. پولهای نفتی که در مناطق خلیج فارس به خزانه دولتها سرانگشته باعث ایجاد لشکر بزرگی زماموران فاسد گردیده. فرستاده فعلی اتحاد عرب در آمریکا بنام دکتر "کلوویس ماگسود" درباره این مسئله چنین می‌گوید: اخوان المسلمین واقعی از شیخ‌های فناتیک و پیروان فناتیک آنان، یا ملاها و آیت‌الله‌های نادانی که نهضت‌های دیوانه‌وار را چون نهضت خمینی، قذافی و یا ضیاء الحق حمایت می‌کنند تشکیل نشده.

اخوان المسلمین را در حقیقت کسانی رهبری می‌کنند که هیچگاه دستشان به قتل‌ها و ترورها آلوده نمی‌شود. آنها بانکداران و سرمایه‌داران مرموزی هستند که در پشت پرده ایستاده و با خانواده‌های قدیمی عرب و ترک‌ها و ایرانیان طبقه خاص و ممتاز جا معه را تشکیل می‌دهند. اخوان المسلمین همچنین از پولهای کلان ساخته

شده این نهضت بیلیونها دلار سرمایه نقدی دارد و روزانه به معاملات بزرگ طلا، نقره، الماس، نفت، مواد مخدر و اسلحه مشغول است. آنها با پشتیبانی سیاست آمریکائی انگلیسی نه تنها اقدام به اجیر نمودن تروریست می‌کنند بلکه با دستگاری عظیم اقتصادی شریک می‌شوند که دامنه فعالیت اقتصادی اینگونه تشکیلات از بانکهای سویس تا اکتشافات نفتی در دوی، کویت و خلاصه تا هنگ کنگ وسعت دارد. هرگاه برای سرمایه‌گذاری اکتشافات در معادن آفریقا، یا پائین آوردن قیمت فرانک در بازار آزاد دنیا به قدرت مالی عظیم با شداید باخوان المسلمین تماس حاصل نمود.

از وقتیکه ۶ نفر دانشجوی نظامی سوریه به قتل رسیده‌اند تاکنون تعداد زیادی از کارمندان دولت سوریه نیز بدست این سازمان ترور شده‌اند. اما حتی یک نفر هم از این آدمکشان که مسئولیت قتل‌های مختلف به گردنش بوده‌با زداشت و محاکمه نشده. موج خون ریزی و ترور بر علیه دولت حافظ اسد سوریه حتی در میان کارمندان دولت هم طرفدارو حامی دارد.

دو نفر از اینان از سرشناسان هستند. "سرهنگ رفعت اسد" برادر رئیس جمهور و فرمانده لشکر مخصوص و دیگری معاون نخست وزیر بنام محمد حیدر معروف به سزار اقتصادی سوریه.

داستان این دونفر نما یا نگر تا شیر طرح "برنارد لوئیس" در منطقه است. رفعت اسد و محمد حیدر هر دو از یک قبیله علوی هستند و هر چند که این قبیله ایست بسیار کوچک اما دولت سوریه به آن توجه مخصوص دارد. تعداد زیادی از ترورهای جاری بر علیه شخصیت‌های این قبیله انجام می‌شود. این ترورها ظاهراً بوسیله اعضای سنی اخوان المسلمین انجام می‌شد. اما واقعاً می‌تواند چنین باشد؟ منابع آگاه گزارش داده‌اند که حیدر و اسد بطور مخفیانه‌ای ترور شخصیت‌های علوی را همراهی می‌کنند و هدفشان هم این است که با این ترورها به تقویت نهضت استقلال طلبانه علوی‌ها و در نتیجه به تضعیف دولت مرکزی کمک نمایند. با این ترتیب حیدر و اسد که هر دو با نیروهای امنیتی رومانی هم‌مکاری می‌کنند در جهت منافع اخوان المسلمین گام بر می‌دارند.

بدانکه تا ریکی موجود نشان می‌دهد و سیاستمداران سوری نیز می‌دانند که اخوان المسلمین در منطقه لبنان و سوریه بر علیه نفوذ فرانسه و سیاست ژنرال دوگل در منطقه در حال جنگ هستند. در ۱۹۴۴ وقتی دولت انگلیس آخرین مراحل کارش را در رابطه با اخراج فرانسه از این منطقه انجام می‌داد، گروه جوانان محمدی ناگهان در صحنه سیاست حضور یافتند. این گروه شعبه‌ای از اخوان المسلمین کشور مصر بود. برنامهمانگلیس، نفوذ را طرف سه شهر سوریه به

نامهای هوماس، هاما و آلپو بود.

بر اساس گزارش روزنامه‌های سوری جمعی از اعضای دولتهای عربستان سعودی واردن به تروریستهای اخوان المسلمین کمکهای نظامی میدادند. برخی از گزارشات حاکی از این است که حتی افراد اخوان المسلمین در کمپ‌های نظامی اردن در حال کارآموزی بودند. حداقل در یک مورد دولت سوریه رسماً سازمان آزادیبخش فلسطین را به همکاری با اخوان المسلمین و اینکه افراد این سازمان نزد فلسطینی‌ها کارآموزی نمی‌نمایند متهم نمود. تأمین اسلحه برای تروریست‌ها عضو دولت سوریه نیز قسمتی از این اتهام بود.

اخوان المسلمین از سوی دیگر یعنی از طرف فالانژهای مسیحی هم که دشمن شماره یک فلسطینی‌ها بشمار می‌آیند حمایت می‌شد. فالانژها به افراد اخوان المسلمین در سوریه اسلحه و پول میدادند.

شیعی‌های سازمان "الامل" هم در جنوب لبنان از نظر پول و اسلحه به اخوان المسلمین کمک می‌کردند. اسرائیل نیز از طریق لبنان و توسط نیروهای امنیتی خود از اخوان المسلمین حمایت می‌کرد.

انور سادات در ۱۹۷۹ رئیس اخوان المسلمین مصر را که شیخ‌المساری نام دارد در یک ضیافت ملاقات نمود. در همین ملاقات سادات به شیخ گفته بود که بهیچ عنوان مخالفتی با اخوان المسلمین و فعالیت آنان ندارد،

زیرا از نظرا و این نهضتی است قانونی و وفا دار به مصر .
عبدالناصر از زمانیکه این نهضت را غیر قانونی اعلام نمود
با مشکلات و خطرات بزرگی روبرو شد .

ناگفته نماند که انور سادات خود از اعضای پیشین
اخوان المسلمین بود و کردار و رفتار این سازمان در آن
زمان و این زمان هیچ تفاوتی با هم نداشت . بنظر
می‌رسید که کنترل سیاسی اخوان المسلمین در مصر با حسن -
التهامی مشا و رویژه انور سادات بود . البته تهامی علاوه بر
این رابط نیروهای جاسوسی انگلیس ، آمریکا و اسرائیل
هم می‌باشد . او در سال گذشته گفت که : امکان دارد مصر
بالغ بر یک میلیون مسلمان را برای راه پیمائی در اورشلیم
بسیج کند .

"اخوان المسلمین" دارای گروههای زیرزمینی
است که همکاری آنان هیچ جا بروز نمی‌کند مگر زمانهائی
که به آنها دستوری داده شود . یکی از این گروهها "التفکیر
الحجرا" نام دارد که اصل آن به حسن البناء می‌رسد .
این گروه در عملیات اشغال خانه خدا در مکه که در سال
۱۹۷۹ انجام شد دست داشتند .

گروه دیگر "الجما الاسلامیه" نام دارد که همزمان با
فعالیت البناء در اواخر پایه گذاری شد . طی سالهای اخیر
پلیس مخفی مصر اقدام به دستگیری اعضاء این سازمان نموده
است . پلیس موفق شد در محلی بنام "آسیوت" هزاران قبضه

اسلحه آنها را که همگی مسلسلها ساخت اسرائیل بود کشف کند. این گروه دزدوران ماه رمضان قدرت نظامی خود را به نمایش گذاشت. روزنامه لوموند پس از این مانور نظامی نوشت: «این نهضتی است که از نظر قدرت با ارتش مصر برابری ورقابت می‌کند».

اخوان المسلمین عملاً کنترل دولتهای مصر، سودان و لیبی را به خود تخصیص داده است.

از آن روزها «شیکه» شیخ ترا بی «به سمت نخست وزیری سودان انتخاب شد، این مملکت تحت تسلط اخوان در آمد. در دوران نخست وزیری شیخ ترا بی سیاست سودان که قبلاً با اتیوپی روابطی حسنه داشت کاملاً تغییر کرد به نحوی که هم‌اکنون دولت سودان به استقلال طلبان جبهه ملی اریتره که می‌خواهند از اتیوپی جدا شوند کمک می‌کند.

سودان در وضعی قرار داد که می‌تواند منبع خوبی برای تأمین مواد غذایی تمام آفریقا باشد. خاک این کشور بخصوص در قسمت جنوبی بسیار حاصلخیز است. اما هیچگاه از عقب افتادگی‌های زمان بردگی قرون وسطایی بیرون نیامده و با ردیگر رفتار فرقه‌های متعدد در اویش و جادوگران و فئاتیسم ناشی از فلسفه و افکار آنان شده.

اخوان المسلمین فعالیت‌های خود را در لیبی از کانال اخوان الزنوسی ادامه می‌دهد. لازم به تذکر است که قدرت اخوان الزنوسی در دوران حکومت قذافی کاهش یافته.

در ژوئیه ۱۹۷۹ بود که نهضت اخوان المسلمین، لژیون اسلامی مصر - لیبی - تونس را ایجا د نمود تا در اوگاندا با مخالفین ایدی امین یا (عیدی امین) ستیز نمایند .

افراد فعال زنوسی اغلب در خفا بسر می‌برند و هرگاه خبرنگاری از آنان می‌پرسد، می‌گویند که آنها دیگر وجود ندارند. اما در سال ۱۹۷۷ با ردیگر سر مقاله روزنامه‌ها همه را جمع به این نهضت بود. یک روزنامه لبنانی نوشت انور سادات در حال عقد قرارداد با نهضت زنوسی است. مرکز این سازمان در صحرای شرقی لیبی و در محلی است بنام "غره"، این منطقه در سالیان دراز گذشته یک منطقه نظا می‌شهور بوده و جمعی از بزرگان و سرشناسان اهل "سایرانایکا" که عضو اخوان المسلمین هستند در اینجا زندگی می‌کنند .

کشورهای مصر و مغرب هم به نوبت خود دارای نوعی خمینی‌هستند. اوامام کوری است که "شیخ کیشک" نام دارد. او پیش نما زو سرپرست مسجد بزرگ قا هره است. سالیان دراز است که این شیخ در باره گرایش مصر به سوی صنعت و تکنولوژی غرب اعتراض می‌کند و سیاستمداران مصر را فاسدمی‌خوانند و آنان را به با دانتقاد می‌گیرد. او به موافقتنا مه صلح کمپ دیوید نیز دانتها حمله می‌کند. انور سادات هیچگاه دستور به با زداشت وی نداد. گفته می‌شود که این شیخ محبوبترین مرد مصر است .

تحت فشار شیخ کیشک و پیروانش، مصر بیش از گذشته به قوانین اسلام توجه نموده. مثلاً "مجلس قانونگذاری مصر مصرف مشروبات الکلی و قمار کردن را در انظار عموم ممنوع اعلام نمود.

دامنه نفوذ شیخ به الجزیره و تونس هم می‌رسد. در ژانویه ۱۹۲۹ در جنوب پایتخت مصر بنام "مدی" اتفاقی افتاد که بسیار عجیب بود. نامه‌ای از امام بدست مردم افتاده بود که در آن پیش بینی شده بود دوره آخر الزمان فرا رسیده. در این نامه از خواننده خواسته شده بود که یک کپی از آن بگیرد و به یک مسلمان دیگر بدهد.

در این نامه همچنین نوشته شده بود هر کس کپی این نوشته را بدیگری بدهد جایز در بهشت است و هر کس این کار را نکند به جهنم خواهد رفت. این نامه مخصوصاً بین زارعین جنوب الجزایر و حشّتی عجیب ایجاد نمود.

می‌گویند در الجزیره، حدود سال ۱۹۳۰ نیز نامه‌ای به همین وضع بین مردم پخش شده بود. مرکز این عملیات هم در گذشته و هم در حال حاضر در "قصر النجاری" است. بر اساس گزارشات روزنامه‌های الجزایر این مطالب به وسیله بعضی از معلمین خارجی نشر می‌یافت. این معلمین با همراهی استادان دانشگاه الجزیره و رهبران مسجد "شاتونل" اقدام به انتشار نامه فوق کرده‌اند. آنها به زارعین می‌گفتند که خواندن نماز در زمینهای ملی شده حرام

است .

دربین زارعین و افرادی که در دهات زندگی می‌کردند کپی‌کردن نوار گفته‌های شیخ و پخش نمودن آن معمول بود و این درست روشی است که خمینی هم در مورد ایران انجام می‌داد .

دنبال‌روی عده‌ای زارع‌زاین شیخ نابیناچندان جای نگرانی نیست . بلکه خطر در این است که تحصیل کرده‌ها هم از حمایت می‌نمایند و بیش از ۲۵ درصد از جوانان دانشجویی برای رفرم‌های اسلامی شیخ کیشک فعالیت و تبلیغ می‌نمایند .

رئیس ایرانی "اتحادیه دانشجویان مسلمان" در سخنرانی سال ۱۹۸۰ گفت : ما تا بحال تا سرحد امکان از عربستان سعودی دوری نموده‌ایم ، اما فکر می‌کنم این موضع ما بزودی عوض شود .

در عربستان سعودی ما با اطرافیان پرنس عبدالله و شاه همکاری داریم علاوه بر این محققین و دانشمندان اسلامی و با سواد نیز با ما هستند . او سپس ادا می‌دهد : بعد از ترور ملک فیصل حاکم جدید یعنی "فهد" شدیداً به غرب نزدیک می‌شود . پیمان صلح مصر و اسرائیل نیز باعث عمیق تر شدن شکاف میان دو گروه شده که البته بنفع ما خواهد بود . "فهد" روی همکاری با ارتش مصر خیلی حساب می‌کرد تا به این نحو از نفوذ نهفت اسلامی ایران به عربستان جلوگیری کند .

اما او دیگر نخواهد توانست ما ننند سابق با مصدر این زمینه همکاری داشته باشد.

گروه پرنس عبداللہ بنہضت اخوان علاقہ دارد و از منبع دلارهای نفتی سهمیه خود این نہضت را در دیگر کشورها همراهی می نماید. مثلاً این گروه با ضیاء الحق در پاکستان همکاری دارند.

توطئه اخوان المسلمین برای عربستان سعودی در متن روزنامه های آمریکائی - انگلیسی مشاهده می گردد. بعد از برگزاری جلسه و یک در سال ۱۹۸۰ روزنامه واشینگتن پست نوشت: قدرت عربستان سعودی ارتباط مستقیم با وجود آمدن ایران دیگری در منطقه دارد. وقایع اخیر در رابطه با اشغال چندروزه مسجد مقدس در مکه توسط اخوان - المسلمین نمایانگر این است که عربستان سعودی، ایران دوم در منطقه خواهد بود.

اخوان المسلمین با حمایت یک سری افراد که دور پرنس عبداللہ جمع شده اند در عربستان سعودی بشدت توسعه می یابد. عبداللہ مرد شماره ۳ عربستان و فرمانده گارد ملی است.

گارد ملی از قبایلی اخوان سعودی است که یک نیروی شبه نظامی است و کمک آن شاه عبدالعزیز در اوائل قرن جاری توانست به سلطنت برسد. قبایل صحرائی عربستان تا به امروز قدرت قبلی خود را چندان از دست نداده اند و

چون یک حلقه به دور پرنس عبداللہ جمع شده اند .
اما بین شخصیت‌های ردیف با لاتنها کسی نیست که به
اخوان المسلمین کمک می‌کند . رئیس پیشین نیروهای
امنیتی عربستان بنام "کمال ادهام" ، "رشید فرعون" و
پسرا و بنام "غیث فرعون" از فرماندهان اخوان المسلمین
هستند . "پرنس محمد ابن فیصل" نیز که سابقاً وزیر منابع
طبیعی عربستان بود در سال ۱۹۸۵ وقتی در نیویورک بود
اعلام داشت که خمینی و سایر آخوندها در ایران عامل بزرگ
تجدید حیات اسلام می‌باشند .

طرفداران اخوان المسلمین در عربستان در زمره
ثروتمندترین افراد جهان اسلامند . یکی از آنان "پرنس
محمد" است که دارای یک امپراطوری کوچک ویژه خود
می‌باشد . او صاحب بانک اتحاد عرب در جده است که حداقل
دارای شش شعبه در دیگر ممالک اسلامی می‌باشد . نامبرده
به همراهی چند تن از ثروتمندان اروپائی در حال ترویج
و تبلیغ ایجاد "نظم جهانی اسلام" است که در این مجموعه بزرگ
دینار عربی واحد پول رایج خواهد بود .

نهضت اخوان المسلمین نیروی فوق العاده ایست
که هر روز سیاست به شمر رسیدن طرح برژینسکی در کشورهای
"قوس تشنج" را سریعتر می‌سازد . مطلب عجیب آن است که
نهضت اخوان المسلمین بر روی مسائل و حوادث داخلی آمریکا و
دیگر ممالک غیر اسلامی نفوذ و کنترلی وسیع دارد و این موضوعی
است که در فصل بعدی مورد توجه قرار خواهد گرفت .

فصل هشتم

اخوان المسلمین در آمریکا

”من يك بسته برای آقای طباطبائی آورده‌ام“

روز ۲۲ ژوئیه ۱۹۸۰ در حومه مریلند واقع در نزدیکی شهر واشینگتن پستی نگاهی سطحی به کسی که در را برویش باز کرده می‌اندازد. آن مرد مثل اینکه راجع به این بسته و حامل آن نوعی نگرانی داشته باشد و دستش را که در داخل منزل بود صدا زد و گفت گویا خود شما باید برای دریافت بسته رسید آنرا امضاء کنید.

علی‌اکبر طباطبائی به سوی در راه افتاد. او رئیس انجمن آزادی ایران که مرکز آن در واشینگتن است می‌باشد. تا دو سال پیش نا مبرده متصدی اطلاعات سفارت ایران در واشینگتن بود و پس از انقلاب شغل خویش را از دست داده بود.

او مؤسسه آزادی ایران را از همان موقع تأسیس نمود تا با این ترتیب به مخالفت با رژیم خمینی برخیزد. علیرغم تهدیدهای مکرر طرفداران خمینی، او تقریباً بتوان تنها سخنگوی مهم نهضت ضد خمینی شناخته شده بود، در حالی که

بسیاری از ایرانیان اعم از جمهوریخواه، سلطنت طلب و ارتشیان و غیره فقط دورا دورا زنا مبرده حمایت می‌کردند و از اینکه با وی از نزدیک همکاری نمایند می‌ترسیدند. دو سال قبل از این دانشجویان ایرانی در حالیکه صورتشان را با ماسک پوشانده بودند درخیا با آنها به تظاهرات ضد شاه می‌پرداختند و شعار "مرگ بر شاه" آنان برای شبکه‌های تلویزیونی آمریکا صوتی آشنا بود. حالا افرادی دیگری درخیا با آنها به تظاهرات می‌پردازند. طباطبائی اعلام نموده بود که مؤسسه آزادی ایران چندین هزار ایرانی را برای برگزاری تظاهرات ضد خمینی بتاريخ ۲۷ ژوئیه درواشینگتن فراخوانده است. تظاهرات اینبار شکل دیگری داشت و قرار بود که دیپلماتهای سابق، افسران ارتش، افرادی تحصیل کرده و خلاصه طبقه متوسط ایران برای تظاهرات به خیا با آنها بیایند.

پستی جلوی در خانه طباطبائی در حالیکه یک بسته در دست دارد و زیر آن یک قبضه اسلحه پنهان است بی‌صبرانه انتظار می‌کشد. بمحض آنکه طباطبائی برای دریافت بسته می‌آید پستی ناگهان رگبار گلوله‌های اسلحه را به سینه و شکم نامبرده حواله می‌دهد و او را جا بجا می‌کشد. آنگاه بسته را رها کرده و بسرعت بطرف کامیونی که منتظر است می‌رود و لحظه‌ای بعد اثری از او درخیا با نهایی خلوت شهر نیست.

هنوز صبح بود، دوساعت بعد قاتل طباطبائی "دیوید بلفیلد" یا "داود صلاح الدین" در حال صحبت تلفنی با سعید رمضان در انستیتوی تحقیقات اسلامی ژنوبود.

بعد از ظهر همان روز بلفیلد بدون آنکه حتی مورد سوء ظن قرار گیرد، با دردست داشتن چندین پاسپورت که به احتمال قوی از لیبی و الجزیره صادر شده بود با هواپیما به نیویورک پرواز می‌کند و از آنجا بلافاصله به سویس می‌رود. اما غاثره در اینجا ختم نمی‌شود. روز ۳۱ ژوئیه جمعی از حامیان طباطبائی که علیرغم قتل او تظاهرات ۲۷ ژوئیه را برقرار کرده بودند در منزل کامبیز در لوس آنجلس جلسه داشتند. او رهبر گروه ضد خمینی "گاما" بود. کامبیز در رابطه با قتل طباطبائی طی مباحثه‌ای با خبرنگاران تلویزیون، پلیس مخفی خمینی یعنی "ساوا" را مسئول قتل طباطبائی شناخته بود.

بیرون خانه‌ها یکی از دوستانش که دانشجوی جوانی بود در اتومبیل خود نشسته و منتظر ختم جلسه بود. جوان دانشجوییک مرد سیاه پوست را می‌بیند که برای ورود به خانه از راه پنجره تلاش می‌کند اما بمحض آنکه آن جوان سیاه دانشجویی را می‌بیند دور می‌شود و چند لحظه بعد بر می‌گردد. جوان دانشجویی را از اتومبیل خارج می‌شود و مورد اصابت چند گلوله‌ای قرار می‌گیرد که مرد سیاه پوست بطرفش شلیک کرده بود. او بسختی مجروح می‌گردد و مرد سیاه ناپدید می‌گردد.

مأمورین مسئول درواشینگتن مشغول تحقیق درباره قتل طباطبائی بودند. طبق گزارشهای تأیید شده ارتشبد فردوست رئیس ساوا مای خمینی چند روز قبل از قتل طباطبائی درواشینگتن دیده شده بود.

تحقیقات درباره ترور دامه دارد. تاکنون مسلم شده بود که دیوید بلفیلد از اعضای یک باندا و باش است که در اطراف یک تاجر ایرانی فرش در آمریکا بنام بهرام ناهیدیان جمع شده اند. بلفیلد که یک سیا هیوست بود و دچار ناراحتیهای روانی نیز بوده است، در سال ۱۹۷۵ به گروه سیا سی مسلمانان سیا ه آمریکا پیوسته بود و پس از چندی به استخدام ناهیدیان درمی آید و بعنوان مراقب شخصی حفظ جان او مشغول کار می شود.

ناهدیان که از طرفداران خمینی است بنظر می رسد که سرپرست ساوا ما درواشینگتن باشد. ناهیدیان مبرده در طول جریان انقلاب ایران با علی آگاه سفیر انقلاب ایران در آمریکا همکاریهای نزدیک داشت.

ناهدیان با اجیر کردن بلفیلد و رادر خانه اسلامی خود واقع در خیابان ویسکانسین درواشینگتن مقیم می - کنند تا مهمانان و گروههای تروریست خمینی باشد. ایسن فرش فروش ایرانی با سازمان دانشجویان فارسی زبان که سالها پیش بدست ابراهیم یزدی تأسیس شده بودند نیز تماسهایی داشت. اما ناهیدیان هیچگاه با زداشت نشد.

حتی مورد با زجوئی هم قرا رنگرفت . وقتیکه پلیس محلی قصد با زجوئی ازنا مبرده را می کند از مقامات بالاتر به اودستور می دهند از این کار خودداری کند . بعد ها پلیس محلی گفته بود که حکم جلب نا هیدیان توسط وزیر دادگستری آمریکا و برژینسکی متوقف شده بود .

۲۴ ساعت پس از ترور طباطبائی پلیس اف - بی - آی محلی و ما مورین " سیا " و کمیته ملی امنیت آمریکا در دفتر وزیر دادگستری تشکیل جلسه دادند و بعنوان مصالح امنیتی آمریکا بر روی جریان ترور طباطبائی سرپوش می گذا رند و پس از این در اطراف واقعه ، خبری بگوش کسی نمی رسد . اما با نزدیک شدن زمان انتخابات ابتدائی حزب دموکرات در ماه اوت ، کا میز در رأس گروه گامضمن انتشار اعلامیه ای کا رتر را به همکاری با تروریستهای قاتل طباطبائی متهم می سازد .

تعهد دولت کا رتر در باره همکاری با متعصبین اسلامی شرایط غیر قابل تحملی را ایجاد نموده بود .

از لحظه سقوط شاه و دولت بختیار ، حمایت آشکار برژینسکی و کمیته ملی دفاع آمریکا از متعصبین اسلامی به بها نه مقابل با توسعه کمونیسم ، نه اینکه عامل برقراری حکومت وحشی شبیه رژیم " پل پت " کا مبوج در ایران شده بود و حاصلش تا کنون گرفتاری گروگانهای آمریکا ئی در تهران بود ، بلکه دیگر کشورهای منطقه خاور میا نه نیز در

معرض خطر جنگهای داخلی قرار گرفته بودند، علاوه بر این امکان روبرو شدن با ابرقدرتها نیز آنرا تهدید می کرد. ادامه این اتحاد و همکاری بمنزله اجازه نامه ایست رسمی برای کشتار و وحشیانه مخالفین رژیم خمینی چه در داخل و چه در خارج از ایران که تروریستهای این رژیم در دست دارند. ما افرادی هستیم که آشکارا مورد هدف تروریستهای این اتحاد قرار گرفته ایم و از همگی تقاضا داریم نسبت به انحلال و درهم شکستن این اتحاد تلاش کنند. زیرا اینان نمایندگان راستین اسلام حقیقی نیستند. ما از همه شما می خواهیم که از نهضت درهم شکستن اخوان المسلمین حمایت نمایید.

بر اساس تحقیقات E. I. R. در مورد ترور طباطبائی، اتهامات سازمان گاماموردتائید قرار گرفته است. به همراه اطلاعات دیگر محققین E. I. R. را سا از طریق مأمورین پلیس و ایرانیان تبعیدی در آمریکا مطلع شده است که: دولت کاتر به مأموران سا و مای خمینی اجازه داده است تا در خاک آمریکا آزادانه به فعالیت بپردازند. این تنها سند همکاری کاتر با اخوان المسلمین نیست، چه نامبرده در آغاز ریاست جمهوری خویش در سال ۱۹۷۷ انجمن دانشجویان مسلمان در آمریکا را مورد حمایت قرار داده بود. این انجمن که مرکز آموزش تروریستهای اسلامی است در محلی بنام "پلین فیلد" واقع در "ایندیانا"

مستقر است .

طبق گزارش روزنامه واشینگتن پست بهرام‌ناهدیان در دوران عملیات گروگان‌گیری در ایران همه‌روزه با متصدیان این برنامۀ تماس تلفنی برقرار می‌کرد. او و همه‌روزه با رهبران انجمن دانشجویان اسلامی در آمریکا در تماس بود. در واقع، تروریستهای اسلامی با عملیات این انجمن در آمریکا کار خود را آغاز نموده‌اند. چند روز پس از اشغال سفارت آمریکا حدود ۳۰۰ نفر از دانشجویان ایرانی با بکارگرفتن دستگاه مخصوص و مهر و مدارک ویژه‌ای که از سفارت بدست آورده بودند بوسیله مدارک وویزاهای ساختگی وارد خاک آمریکا شدند .

اغلب این با اصطلاح دانشجویان در معیت و پناه‌ناهدیان و ستوان ستوده‌قرا رگرفتند .

ناهدیان سرپرستی امور اجرایی انجمن دانشجویان را نیز بعهده دارد. کسی که دستورات را صادر می‌کند، فرد دیگری است بنام "سیروس هاشمی" که دفتر کارش در شماره ۹ خیابان پنجاه و هفتم غربی نیویورک است. او با برادرش رضا هاشمی همکار است و خود مدیرعامل بانک خلیج که مرکز آن در "آیندیز غربی" است می‌باشد. این دو برادر شبکه‌ای از شرکتها و بانکهای مختلف را اداره می‌نمایند که عبارتند از "اینترترید اینترناشنال"، "شرکت تجار تی عرب" و "بانکی بنام "اولین بانک عربی" .

بر اساس اطلاعات کسب شده، هاشمی‌سازمان دهنده و مدیر "ساواما" در آمریکا است. نامبرده احتیاجات مالی سازمان دانشجویان اسلامی و ساواما را از طریق "باهاما" و شرکتها و سازمانهای که در اختیار دارد برطرف می‌سازد. هاشمی نسبت به عملیات خجالت‌آور خود نه تنها خجالتی نمی‌کشد بلکه آشکارا درباره فعالیت‌هایش صحبت می‌کند. نامبرده ضمن مصاحبه‌ای با مجله E.I.R. اعلام نمود که توانسته است پولهای کلانی از ایران خارج نماید. او در این مصاحبه به همکاری با دانشجویان انجمن اسلامی اقرار نمود.

هاشمی، به دوستی با یزدی و اینکه مشاور بنی‌صدر بوده است نیز اقرار دارد. او کسی است که اطلاعات لازم را درباره مخالفان رژیم خمینی در آمریکا تهیه و به تهران گزارش می‌کند. برای این کار او ستوان سیامک دیهیمی را که افسر نیروی دریایی است استخدام نموده است. ستوان دیهیمی دائماً بین نیویورک و رم در سفر است و ضمن این مسافرت‌ها ترتیب ارسال اسلحه و لوازم دیدکی مورد نیاز ارتش خمینی را می‌دهد.

اما ما موریت اصلی دیهیمی این است که فعالیت نظامیان و ارتشیان پیشین را در آمریکا زیر نظر بگیرد و گزارش تهیه نماید. هم‌اکنون که باعث شده‌اشمی از کلیه فعالیت‌های طباطبائی با خبر گردد و اخبار لازم را در مورد

انجمن آزادی ایران بدست آورد .

این نکته باعث تعجب است که شرکتهای تجاری هاشمی درهیچیک از استانهای آمریکا به ثبت نرسیده اما شدیدا " فعالیت تجاری دارد . علاوه بر این ، اجازة مخصوصی برای نقل و انتقال پول حتی پس از آنکه کارت دستور ضبط ثروت ایران را دادلفونگردید .

دولت کارت همچنین فعالیتهای دستیارهاشمی یعنی ناهیدیان را کاملاً نادیده گرفت . از ژانویه ۱۹۸۰ تا زمان های دولت فدرال آمریکا آگاهانده ناهیدیان مأمور "سا واما" در آمریکا ست و فعالیتهای اصلیون اسلامی توسط اورهبری می گردد . یا اینکه مدیرا موردانشجویان اسلامی در این کشور نیز می باشد .

همه می دانند که ناهیدیان در یک مورد بنام تجارت فرش مبلغ ۷۰۰ هزار دلار از ایران پول آورده ، اما در واقع این مبلغ صرفاً برای تأمین اسلحه گروههای تروریستی بوده است . پلیس از ۴ نوامبر ۱۹۷۹ ببعدازروابط وی با دیوید بلفیلد قاتل طباطبائی مطلع بوده است .

بلفیلد و پسر ناهیدیان سه روز پس از اشغال سفارت آمریکا در تهران ضمن تظاهراتی در محل مجسمه آزادی در نیویورک توسط پلیس دستگیر شدند .

ناهدیدیان دارای روابطی با سفیر ایران در آمریکا نیز بود . این مطلبی است که در مدارک شرکت غیرانتفاعی

به ثبت رسیده بنا به شرکت تحقیقاتی و مطبوعاتی در سال ۷۹ در منطقه "فیرفاکس" ویرجینیا موجود است. این شرکت روزنامه "انقلاب اسلامی" را چاپ می‌کند. یکی از مطالب این روزنامه روی دفاع از فلسفه خمینی و تبلیغ آن دور می‌زند.

مدارک این شرکت نشان می‌دهد که علی‌آگاه سفیر جمهوری اسلامی در واشینگتن مدیرعامل است. همچنین در این مدارک نام مکوکب صدیق بچشم می‌خورد که نامبرده از مؤسسان انجمن دانشجویان ایرانی در آمریکا بوده است. محل اصلی این شرکت در مدارک رسمی فوق‌الذکر شماره ۲۰۴۶ جاده "کربی" در مک‌لین ویرجینیا ذکر شده است و صاحب این خانه بهرام‌ناهدیان است.

سخنگوی گروهی از ساکنان "پلین فیلد" ایندیانا که از عملیات در حال اجرای مزرعه نزدیکشان نگران بودند چنین گفت: "در بدو امر ما اهمیتی به مطلب نمی‌دادیم. اما ناگهان روزنامه خبری ایندیانا پولیس اعلام داشت که این ساکنین جدید در صدد ایجاد یک میدان تیراندازی در اینجا هستند. پس از این ما در این مورد تحقیقاتی انجام دادیم و ضمن آن آگاه شدیم عده‌ای از اینها در شلوغی‌های ایالت میسوری دست داشته‌اند."

اما اقدامات ساکنین محل برای جلوگیری از ایجاد میدان تیراندازی و تمرینات نظامی بجائی نرسید.

یکی از آنها می‌گفت: "ما حتی به دادگاه فدرال نیز شکایت کردیم. اما این اقدام ما نظیر دیگر فعالیت‌هایمان به بن‌بست خورد. پیداست که افرادی در طبقات بالاتر نمی‌خواهند جلوی این کار گرفته شود، به این دلیل بجای آنها جلوی اقدامات ما را دائماً می‌گیرند."

فعالیت انجمن دانشجویان اسلامی در سال ۱۹۶۳ آغاز شد. از آن زمان دیگر سازمان‌های دانشجویی ایرانی یا به سوی آن جذب شده‌اند یا آنکه از طرف اسلامی‌ها دائماً اذیت و آزار می‌شوند. این انجمن امروزه از نظر کمیت، وسعت آن به یک امپراطوری مالی شبیه است و از نظر فعالیت‌های شبه‌نظامی نیز بسیار بزرگ شده‌اند. مزرعه‌های راکه در بالابه آن اشاره‌ای کردیم در سال ۱۹۷۶ توسط انجمن دانشجویان اسلامی بمبلغ ۳۷۵ هزار تومان خریداری شد. متصدی خرید آنهم کسی است که از سال‌ها پیش مبالغ هنگفتی سالانه برای اخوان المسلمین نقل و انتقال می‌داده. این انجمن همچنین به‌اداره نمودن "سرویس کتابداری اسلام" "شرکت زراعتی سالم" و "سیستم خورشیدی" اشتغال دارد و از عرب‌های جوان و زندانیان سابق و سیا هیوست آمریکا برای توسعه فلسفه اصلیون اسلامی استفاده می‌کند.

در سال ۱۹۶۳ این انجمن چیزی بجز گرد هم‌آیی چند از دانشجویان عرب در آمریکا نبود، تا اینکه در سال ۱۹۶۶ کنترل آن بدست اخوان المسلمین افتاد. امروزه اعضای

اخوان کنترل کامل این سازمان با صلاح دانشجویان را
در اختیار دارند و اعضای پیشین آن افرادی هستند مانند:
ابراهیم یزدی، صادق قطب زاده یا مصطفی چمران و غیره.

تسلط اخوان المسلمین بر انجمن دانشجویان به
آرامی و با تیزهوشی کامل انجام گرفت. یک منبع موثق
انجمن می‌گوید: «اینها به آسانی و آرامی خود را در رده‌های
بالای انجمن مستقر نمودند و ما فی‌الآنها اقدام به چند
مسافرت به خاور میانه برای جمع‌آوری پول نمودند. با
این پول، ابتدا «شرکتی در شهر «سینسیناتی» به ثبت
رساندند. سپس «محمدشما» برای جمع‌آوری پول بیشتر به
عربستان سعودی مسافرت نمود. او ضمن سخنهای خود در
بارها فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی، اغلب می‌گفت که «ما
یک شرکت خصوصی هم به ثبت رسانده ایم.»

برای پی‌بردن به میزان قدرت اخوان المسلمین
در آمریکا با دیدگوشیم که این نهفت تحت نام انجمن
دانشجویان اسلامی یک کامپیوتر ۲ میلیون دلاری در تشکیلات
خود واقع در ایندیانا دارد. در سال‌های ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷ شخصی
بنام «یوسف ندا» برای خرید این دستگاه حدود سه میلیون دلار
از سویس به آمریکا آورد.

می‌توان با و رداشت که مرکز نگهداری مدارک اخوان -
المسلمین با مرکز دیگری که در ما دریدا سپا نیا قرار دارد
و بوسیله «آرچ دوک او تووون ها پسبورگ» اداره می‌شود

مربوط است. آنها به سهم خود نیز دارای یک تشکیلات تروریستی بنام "دای اسپین" می‌باشند.

بر اساس اطلاعات کسب شده در ماه سپتامبر ۱۹۷۵ "ندا" در جلسه "تولید و واقع در" اوها یو "شرکت نمود، در این جلسه بود که وی با سه نفر از رؤسای انجمن دانشجویان اسلامی ملاقات نمود. این سه عبارتند از "جمال برزینجی"، "محمد شما" و "ابوسعود". در صورت جلسه نوشته شده است: طرح تأسیس این مرکز کامپیوتری مدارک باید کاملاً محرمانه بماند، در غیر این صورت کشورهای خاور میانه افراد عضو اخوان المسلمین را بزنند می‌اندازند.

مدارک دیگری حاکی است که توافق نمودند این مرکز کار خود را با جمع آوری اطلاعات لازم درباره اخوان المسلمین در مصر شروع نماید. اخوان المسلمین مصر آغا زگر نهضت می‌باشند و جا داره آن توجه مخصوص مبذول گردد تا به این وسیله تبلیغات نادرستی که از سال ۱۹۵۲ بر علیه آن پخش شده خنثی و محو گردد.

"مخارج این مرکز باید از محل درآمد ثابت و مشخصی تأمین گردد زیرا در غیر این صورت ممکن است اطلاعات محرمانه بدست کسانی افتد که باعث سوء استفاده دشمنان بر علیه ما و این مرکز گردد".

"ابوسعود" که بعنوان مفاوض اقتصادی انجمن اسلامی دانشجویان شناخته شده می‌گوید: انجمن می‌تواند با دارا

بودن چندین شرکت اسمی و غیر واقعی به آسانی پولهای خود را از یک نقطه به نقطه‌ای دیگر ارسال دارد. همچنین می‌توانند در معاملات پشت پرده اسلحه و مواد مخدر شرکت داشته باشند.

"ابوسعود" خزانه‌دار "شرکت زراعی سالم" هم بود. رئیس این شرکت از دوستان بسیار نزدیک ابراهیم یزدی است. این شرکت در سال ۱۹۷۵ و در ایالت میسوری به ثبت رسیده و امروز مرکز آن در مانشفیلد است. بر اساس مدارک مثبت بی‌شماری "ابوسعود" با تهیه نامه‌های دروغین بنام اشخاص مختلف پول شرکت را به حساب آنها واریز نموده است که بتوانند آن برای اجرای طرحهای نهضت اخوان المسلمین استفاده نمایند. هر چند ماه یکبار هم میلیونها دلار از حسابهای انجمن در سوئیس به حسابهای مخفی و غیر مخفی واریز می‌گردد. "ابوسعود" در خرید "شرکت سیستم خورشیدی" نیز دست داشته. این شرکت در شهر "یوریکا" واقع در ایالت "ایلینوی" قرار دارد و دست اندرکار معاملات دستگا‌های انرژی خورشیدی است. در موقع خرید، این شرکت در حال گرفتن وامی بمبلغ ۲۵۰ هزار دلار از دولت فدرال آمریکا بود.

میلیونها دلار و جوهی که اکثراً مالیات آنها پرداخت نشده و قابل پیگیری نیست از طریق شرکتهای وابسته به انجمن دانشجویان اسلامی از جمله سرویس کتابهای اسلامی

در "پلین فیلد" ایندیانا، لبا شوئی اسکوتر دیسل در "اسپرینگ فیلد" میسوری، سرویس بین المللی چاپگرافیک در "برنتوود" ماریلند، انجمن فرهنگی در ایندیاناپولیس و انجمن سرویسهای اسلامی در تورنتو واقع در کانادا در حال گردش است.

اکثر این پولها با لایحه سرا زیربانکهای اروپائی بخصوص بانکهای سوئیس میگردند. یکی از شرکتهای عامل اصلی نقل و انتقال این پولها شرکت ساعت سازی "مگال" در شهر "بیین" سوئیس است. مدارک این شرکت نشان میدهد "م-مکی" مدیرعامل شرکت ساعت سازی مبلغ ۵۰۰ هزار دلار پول به ابوسعود داده است، او نیز این مبلغ را به داماد خود دکتر "احمد الکادی" داده است. نام دیگری در این مدارک دیده شده است که نشان میدهد این پولها از طریق گروههای زیرزمینی خوان المسلمین در مصر و عربستان سعودی رسیده است.

یکی از جالبترین این مسائل مربوط به ابوسعود است که نامبرده پیشنهاد نموده است که یک مرکز معاملات خارجی در خیابان ۱۲۵ هارلم نیویورک ساخته شود.

دولت کارتر در نظر داشت ۴۰ میلیون دلاری یعنی ۲۰ میلیون بیش از آنچه که در پیشنهاد ابوسعود بوده به این کار تخصیص دهد. در این بین یک مطلب روشن نیست که آیا چه رابطهای بین این مسئله و اینکه ابوسعود چندی

پیش مشا ورمخصوص دولت لیبی بوده وجود دارد .
ضمیمه‌های این پیشنهادها دناهای هم‌زسوی نمایندگی
ها رلم‌درکنگره آمریکا یعنی "چا رلزرنگل" بعنوان کارتر
دید می‌شود که در آن آمده است :

"هما نظوریکه درجلسه هشتم ماه مارس مذاکره شد ،
ایجاد مرکز تجارت خارجی درها رلم می‌تواند بعنوان یک
کاتالیزردجهت توسعه روابط بین‌المللی بکارگرفته
شود . من عقیده دارم که این مرکز می‌تواند بمنزله مرکز
تسهیلات عمومی مشا به آنچه که در "نیوا ورلیان" ساخته شده
وجود آید .

این مرکز قادر است تجارت بین‌المللی آمریکا را
توسعه‌ای قابل توجه بدهد . این بسیار مهم است که مؤسسات
بزرگ در این عقیده همفکری نمایند و موقعیت این مرکز
را در رابطه با تجارت اقلیتها در آمریکا و جهان سوم درک
نمایند . این مرکز همچنین به مشا ورت ورا هنمایی دائمی
"اندرویانگ" ، "سایروس ونس" و "کرپس" نیازمند خواهد
بود . امیدوارم با حمایت شما و دولت شما این طرح هرچه
زودتر بمرحله اجراء نزدیک گردد .

مرکز بین‌المللی تجارت آنچه "رنگل" از آن بنمایش
گذاشته که قرار است برای پیشبرد صنایع درها رلم بکار
رود ، نخواهد بود . مدلی را که او در "نیوا ورلیان" درمورد
مرکز تجارت بین‌المللی در آنجا تهیه نموده است در واقع

همان شرکت شل است. درحقیقت پوششی است برای یک شرکت بزرگ بنام "پرمیندکس". این شرکت کلید اصلی قتل‌کندی بود و در مورد ترور ژنرال دوگل در فرانسه هم اقداماتی بعمل آورده بود. یکی از اعضای هیأت مدیره این شرکت هم "پرنس گویتیرز اسپادا فوراً" است که عامل ارتباط بیلی کارتر و دولت لیبی بود.

مدیرعامل سازمان تجارت بین‌المللی نیواورلئان "کلی‌شاو" می‌باشد که دادستان این شهروی را به اتهام توطئه قتل‌کندی با زداشت نموده است.

در دنیا ۵۰ مرکز بزرگ تجارتي وجود دارد. این مراکز نه تنها نمایانگر وجود یک شرکت فوق‌العاده بزرگ می‌باشند بلکه مرکز کامپیوتر آنها که وسیله کنترل و حمل و نقل بین‌المللی است رگ اصلی ۲۰۰ میلیارد دلار معاملات موادمخدر در هر سال می‌باشد.

با توجه به مسائل فوق‌کافی است که کنگره آمریکا تقاضای تحقیقات‌دانه‌داری درباره فعالیت‌های انجمن دانشجویان اسلامی و روابط جهانی آنان با اخوان المسلمین بنماید تا اسرار پنهانی‌اشکا رگردد، اما تاکنون هیچگاه چنین تحقیق و بررسی انجام نشده، دلیل آنهم بسیار ساده است، زیرا انجمن دانشجویان اسلامی نیز مانند نهضت اخوان در دنیا ای عرب بوده و رفقا و همراهان زیادی در مقامات بالای مملکتی دارد. یکی از این حامیان سنا تور

دمکرات از ایالت میسوری است بنا م "ایگلتون" که بارها با نفوذی که دارد از اخراج دانشجویان انجمن اسلامی از خاک آمریکا جلوگیری بعمل آورده است. شخص ابوسعود که رئیس انجمن است خود در حال اخراج از آمریکا بود که سنا تور بدادش رسید. البته مهمترین حامی این انجمن وزیر سابق دادگستری آقای "رمزی کلارک" است.

در تابستان ۱۹۸۵ کارتر مجبور شد روابط تجاری آمریکا را با ایران قطع نماید، روی این اصل مسافرت اتباع آمریکا را به ایران نیز ممنوع کرد. درست پس از ابراز این مسئله توسط دولت کارتر، آقای "رمزی کلارک" روانه ایران شد تا با مقامات ایرانی بخصوص مسئولین مستقیم گروگانگیری تماس بگیرد. پس از بازگشت نیز هیچکس با آنها مهربانانه برخورد نکرد. پس از بازگشت نیز با درخواستی بعمل نیامد.

رمزی کلارک در آمریکا سرپرست سازمانی است که در واقع بالادست تر از انجمن دانشجویی اسلامی است. در بین نزدیکان و همکاران او، "پروفسور ریچارد فالک"، "شون مک براید" عضو مؤسسه بین المللی، دکتر "نورمن فور" و دیگر گروهها بودند که هرل غیر رسمی کمیته ارتباط با تروریستهای ایرانی را بعهده داشتند.

این، همان شبکه‌ای است که کارتر در سخنرانی ۲۸ فوریه خود در شب انتخابات مقدماتی "نیوهمپشیر" به آن

اشاره نمود و او نمود کرد که برای آزادی هر چه زودتر گروه‌ها با افراد این شبکه در حال مذاکره است. اما کارتر بر عکس عمل نمود و با دخالت سازمان ملل متحد در مورد رسیدگی به شکایات ایران موافقت کرد و اظهار نمود یک کمیسیون مناسب می‌تواند در راه حل شدن مشکل قدم‌های مؤثری بردارد.

ایران از مدت‌ها پیش تقاضای تشکیل چنین کمیته‌ای را داشت که این کمیته به جنایات شاه و نقش آمریکا در آن کشور رسیدگی کند. رئیس‌جمهور ایران بنی‌صدر و وزیر امور خارجه صادق قطب‌زاده گفته بودند که گروه‌ها می‌توانند تحت شرایطی آزاد گردند بشرط آنکه آمریکا به گنا‌هان خویش در دوران شاه اعتراف نماید. توافق دولت آمریکا برای تشکیل این کمیسیون به معنای عذرخواهی و اشی‌نگتن در مورد سیاست خارجی خود نسبت به کشوری که هم‌اکنون تحت سلطه ملاحای اخوان المسلمین اداره می‌شود بود.

تشکیل کمیسیون رسیدگی سازمان ملل قدم اولی بود که کارتر برای منظورهایش بر می‌داشت. کمیته پیشنهاد شده برای این کار نه تنها آمریکا و شاه را به محاکمه می‌کشید بلکه برای کشورهای صنعتی غرب هم نوعی محاکمه به حساب می‌آمد. «پروفسور ریچارد فالک» که یکی از همدستان «رمزی تزلرک» در کمیسیون عفو بین‌المللی است و پشتیبان جدی روی کار آمدن خمینی بود نام این جنایت را توسعه صنعتی

گذاشت .

"رمزی کلارک" و من با عده‌زیا دی مذاکره کردیم و این مسئله را روشن نمودیم که توسعه تکنولوژی مدرن هسته‌ای در جوا مع در حال پیشرفت بخاطر ما هیت جوا مع آنها با بد با متدها و سیستم‌های حکومتی پلیسی مخلوط باشد .

همکار اصلی کلارک، و فالک درپا ریس است . نامش "نوریا لبلا" می‌باشد . نامبرده می‌گوید : من از پیش می‌دانم که یکی از شکایات اصلی رژیم ایران به کمیسیون سازمان ملل فروش نیروگاه اتمی از طرف آمریکا به رژیم شاه خواهد بود . آنها می‌گویند اینگونه معاملات وحشیانه است . در طول این مدت یک پروفیسورنا شناس دانشگاه کازاس که مشغول تدریس بهداشت بود بنام "نورمن فورر" نامگاه به شهرت فراوان رسید .

در ماه فوریه "فورر" رهبر پیشین چریک‌های اسرائیلی "هاگانا" مسافرتی پرسروصدا به ایران نمود . نامبرده در این سفر ۵ آمریکائی دیگر را همراهی می‌کرد . او این سفر را "دیالوگ صلح" نام گذاشت . دیالوگی که او می‌گفت قرار بود با همراهی تروریست‌هایی که آمریکائیان را در گروه خود داشتند انجام گیرد . اما بعدا معلوم شد که نامبرده قبل از آغاز این سفر با سمپا تیزانهای خمینی در آمریکا تماس‌های نزدیکی داشته‌است . همسروی می‌گفت اغلب این دانشجویانی که آمریکائیان را در ایران گروهگان

گرفته اند از دوستان شوهر من هستند و آنها را آموزش داده است .

درگیری‌های "نورمن فورر" در رابطه با فعالیت‌های تروریستی به اوایل دهه ۱۹۷۰ برمی‌گردد که نامبرده در آن زمان یکی از رؤسای کمیته آمریکایی حقوق ایرانیان بود و با پروفیسور "دان براونستین" همکاری داشت. "فورر" قبلاً هم با کمیته‌های حقوق بشر همکاری داشت. نامبرده در سال ۱۹۷۷ با توافق پروفیسور "نانسی هرملیکا" و براون از طرف عفو بین‌المللی به ایران رفتند تا در موردنا پدید شدن عده‌ای از نویسندگان مخالف شاه بررسی‌ها را انجام دهند. داستان نا پدید شدن این چند نویسنده موضوع داغ روز شده بود .

آنها پس از ترک ایران به پاریس رفتند و توسط رابطی با قطب زاده و بنی صدر تماس حاصل نمودند. بعداً این دونفر اخیر به رهبران زیرزمینی انقلابی و ضدشاه تبدیل شدند .

در این زمان "رمزی کلارک" کمیته روشن‌فکران و هنرمندان را برای آزادی در ایران تشکیل داد که با عث تسهیل کار کمیته امنیتی آمریکا برای برقراری تماس با مخالفین شاه در ایران گشت .

پس از آنکه نامبرده ترتیب برقراری رابطه با نیروهای زیرزمینی مخالف شاه را داد، "فورر" مشغول

مسافرت بین کشورهای اروپائی گشت. در این سفرها او با "رمزی کلارک" و "ریچارد فالک" رابطه داشت و همچنین با گروههای تروریستی نیز مانند "بریکادهای سرخ" و "با درما پنهوف" تماس گرفت. وقتی به آمریکا بازگشت مشاوران چمن دانشجویان ایرانی و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی شد. این دو گروه سالها در فعالیتها ی ضد رژیم شاه فعال بودند. در این زمان بود که "فورر" دانشجویانی را که بعداً برنامہ گروگانگیری را اجراء نمودند تدریس می نمود.

بلافاصله پس از اشغال سفارت آمریکا در تهران و گروگان گرفتن آمریکا ثیها، دانشجویان دست اندرکار اجرای این برنامه از "فورر" برای بازدید ایران دعوت بعمل آوردند. او این دعوت را پذیرفته و در ۵ دسامبر ۱۹۷۹ به ایران رفت و حتی با اعضای کمیته انقلاب نیز دیدن نمود. "فورر" در همین سفر موافقت قطعی را با نسبت به این امر که وزارت امور خارجه از چند تن روحانی مسیحی برای بازدید ایران دعوت کند جلب نمود. این روحانیون عبارت بودند از: "ویلیام اسلون کفین"، "ویلیام هوارد" و "توماس گامبلتون" که اینها همیشه از روی کار آمدن رژیم خمینی حمایت می نمودند.

آنگاه در ۱۷ ژانویه نیز بنا به درخواست دانشجویان گروگان گیرنده، "فورر" با یک گروه ۵ نفری با ردیگر

به ایران مسافرت نمود. اعضای این گروه ۵۰ نفری از سوی ایران به دقت مورد بررسی قرار گرفتند و حتی بعضی از آنان مسافرتشان به تهران مورد تقاضای مخصوص دولت ایران بود. جمعی از آنان از سیاه پوست های افراطی آمریکا بودند و قبلاً مسافرتهاى به خاورمیانة داشته اند و با سازمان آزادیبخش فلسطین نیز در تماس بودند . طی این مدت بهرام ناهیدیان نیز در ایران بود. آقای "فورر" و مسافرتش با تفاق ۵۰ نفر دیگر مورد تائید کابین وزارت خارجه آمریکا بود .



فصل نهم

بر لب پرتگاه بازگشت به دوران سیاه گذشته

آیت الله خمینی در مقابله با تهدید قطع روابط اقتصادی - دی آمریکا و دیگر کشورها گفت : ما می‌دانیم چگونه روزه بگیریم . ما گندم و جو را که در مملکت خودمان کشت می‌شود مصرف می‌کنیم . فقط هفته‌ای یکبار گوشت خواهیم خورد . اصلاً گوشت خواری خوب نیست . ما یک ملت ۳۵ میلیونی هستیم و بسیاری از افراد این مملکت با جان و دل به استقبال شهادت می‌روند . ما با ۳۵ میلیون نفر راه می‌افتیم . پس از آنکه تمام این ۳۵ میلیون شهید شدند آنوقت هر کار که دلشان می‌خواهد بکنند .

این تهدید خمینی که ایران را به ملتی شهید تبدیل کند عیناً نظیر واقعه "جیم جونز" در گینه است که به دستور و تلقین وی ۹۰۰ نفر از طرفدارانش یکجا خودکشی نمودند . پس از گذشت چند ماه از حکومت خمینی ملت دنیا از شنیدن اخبار مربوط به گذشته‌شدگان مردم کامبوج تحت حکومت "پال پوت" که حدود نیمی از کل جمعیت آن کشور بود در حیرت فرورفتند . ارتش رژیم "پال پوت" با همکاری

مشاوران نظامی چین حدود سه میلیون زن و مرد و بچه را شکنجه دادند و کشتند و جمعیت کشور را از ۷ میلیون ظرف مدت ۴ سال به نصف مبدل ساختند. ناظرانی که پس از سقوط "پال پوت" به کامبوج رفتند به صحنه های دلخراشی برخوردند نمودند که موی برتن آدمی راست می شود. از آن جمله است قبرهای دسته جمعی، تپه های استخوان و جمجمه های مردم و کمپ های که بنا کمپ کشا ورزی به کشتارگاه کشا ورزان تبدیل شده بود.

پایتخت این کشور شهر "پنوم پن" به شهر ارواح تبدیل شده بود. صفات و مبایل های بی صاحب درختان در حال زنگ زدن و پوسیدگی بودند. درختان با آنها علف روئیده بود و سکنه شهر موشها بودند، تمام شهر به خرابه های بزرگ شباهت داشت. کارخانه ها و دستگا های آنها به چندین قطعه تبدیل شده و در اطراف پراکنده بودند. بانکها بمباران شده و پول رایج مملکت در آنها سوخته بود. کتابخانه های شهری ویران بود. تنفر رژیم "پال پوت" به صنعت و تکنولوژی در سطحی بود که حتی کار دو جنگال در این مملکت نابود شده بود.

هم اکنون رژیم خمینی در حال ساختن کامبوجی دیگر در خاور میانه است. کامبوج کشور کوچک ۷ میلیونی بود و جمعیت آن نصف شده بود. ایران یک کشور بزرگ است که تا چندی پیش در راه پیشرفت قدم بر می داشت. در ایران

کشتار مردم ما نندکا مبوج بدست سربازان انجام نخواهد شد، بلکه در ایران مردم بدست خود کشته و بقول خمینسی شهید خواهند شد، درست همانند پیروان "جیم جونز" در گینه .
 در گفتار فوق به هیچ عنوان مبالغه نشده است . خود بنی صدر در مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه لوموند در ماه دسامبر ۱۹۷۹ گفت : سیاست دولت من کم کردن تدریجی جمعیت شهرهاست که بصورت هیولائی درآمده اند و تقریباً نیمی از مواد مصرفی کشور را مصرف می کنند و با سنگین به دوش اقتصاد مملکت شده اند . ما به تخلیه این شهرها خواهیم پرداخت ، البته بوسیله ایجا دوا حدهای صنعتی - کشاورزی در استانها .

بنی صدر در جواب خبرنگاری که از او پرسید آیا از مدل کامبوج پیروی خواهند نمود یا نه ؟ جواب داد : بلی اما بدون اسلحه ، اسلحه ما ایمان و تشویق است .
 طی چند سالی که از حکومت رژیم خمینی می گذرد ایران بسوی رسیدن به کامبوج تحت سلطه "پال پوت" بشدت قدم برداشته است . این حاصل حکومت ایمان و تشویق ۲۰۰ هزار ملامتی است که مها رکلیه زندگی روزمره مردم را در دست گرفته اند . در کامبوج چینی ها و گاردهای خمر سرخ می گفتند "این کار می بایست انجام شود" . در ایران نیز ملامها می گویند "در قرآن چنین گفته شده است "یا اینکه" امام چنان خواسته اند" . حاصل هر دو یکی است . اعمال ظالمانه

سیاست‌هایی که به تنزل جمعیت توده‌های مردم می‌گردد .
 مجازات مردمی که از دستورات ملاحدرایران سرپیچی
 کنند هرچه باشد در یک لحظه توسط دادگاه انقلاب معین می‌گردد
 و همان لحظه نیز در انظار عموم اجرا می‌گردد . زنهارا به
 عنایین خیانت و فحشاء در خیابانها اعدام می‌کنند . محکومان
 دادگاههای انقلاب را سرچهاراهابدار می‌آویزند . تمام
 اینها بخاطر آن است که مردم درس بگیرند . جرمهای کوچک
 اغلب به شلاق زدن محکوم در خیابانها می‌انجامد .
 زن و مردی که بر اساس قوانین اسلام برهم حرام بودند
 اما باهم دیده شده اند یا هم بستر شده بودند آنها را تا شان
 در خاک گذاشتند و توسط جمع ملایان سنگسار نمودند . ملاح
 ابتداء با سنگهای کوچک شروع بکار نمودند تا با ایجاد
 زخمها و شکستگیهای کوچک روی بدن آنها ایجاد درد نمایند ،
 سپس سنگها را کم بزرگتر و بزرگتر انتخاب می‌کردند تا
 این زن و مرد بیچاره بتدریج وباشکنجهای دردناک بمیرند .
 تلویزیون دولتی ایران توسط ملاحها به "ملاویزیون"
 تبدیل شده . این مهم نیست که در ۲۴ ساعت شبانه روز چه
 موقع تلویزیون را روشن کنید . همیشه یک ملای بی‌سواد
 وریشودر حال خواندن دعا و قرآن است . آنها بالحن و صدای
 گوش خراش . برنامهاخبار نیز بوسیله گویندگان ملاحرا
 می‌شود محللهای تفریح و سرگرمی از قبیل سینما ، باشگاه
 و کاباره بحکم اجبار تعطیل شده اند . مصرف مشروب الکلی

بکلی ممنوع است ، اما تریاک به صورت در دسترس عموم قرار می گیرد و مصرف آن شیوعی همگانی یافته است . در اوائل انقلاب خمینی پخش هر نوع موزیک را ولو راکا ندرول یا آثار بتهوون و باخ منع نمود و گفت اینها محصول کار شیاطین در غرب است .

در تابستان ۱۹۸۵ اعلام نمودند که فرد مسلمان به مبل و صندلی نیازی ندارد و ظرف مدت یک هفته مراکز ساخت و فروش مبلمان منزل تعطیل شد . دستورات مشابهی در مورد دیگر اصناف نیز صادر شد مانند گل فروشان و عطر فروشان و حتی بعضی زلباس فروشها . زمانیکه ناگهان خمینی گوشت یخ زده را حرام دانست . بلافاصله ورود گوشت به کشور متوقف شد . از آن زمان گوشت که از ما یحتاج ضروری اجتماع است بسیار کمیاب است . کمبود دیگر مواد غذایی نیز در ایران بیداد می کند .

تأثیرات آنی چنین دستورات و تصمیمات این بود که در صد بیکاران چندین و چند درصد زیاد شده و تورم و گرانی سرا سر مملکت را فرا گرفته است .

نادانی وجهالت بمنزله ستون اصلی حکومت خمینی را سرپا نگهداشته است . وقتی که ملاها به وفاداری نبودن نظامیان ارتش مشکوک شدند بر سر هر واحد نظامی ملائی گماردند ، تا فعالیت آن گروه را شدیداً تحت نظر گیرد . این ملاها علیرغم اینکه بوئی از تعلیمات نظامی نبرده بودند

به صدور دستورات نظامی دسته تحت نظر خود پرداختند. در یکی از پایگاه‌های ارتش هنگامیکه گفته شد یکی از اقماری ممنوعی آمریکا در حال عبور از آسمان ایران است ملای فرمانده دستور داد خلبانان نیروی هوایی با جت‌هایشان به پرواز بپردازند و آنرا در هوا گلوله باران کنند. در ایران نیز عینا همانند کامبوج میراث فرهنگی اجتماع با سرعتی سرسام‌آور به یغما می‌رود. گروهی از ملاحا با پتک و چکش به جان هرگونه مجسمه و ساختمان باستانی و تاریخی که مربوط به گذشته بود افتادند و با نابود نمودن آنها آثار فرهنگی و تاریخی مملکت را به نابودی کشیدند.

امروز، ایران بدست افرادی اداره می‌شود که طرز فکرشان معادل افکار قرون وسطی می‌باشد. راندن ایران به قهقرای بربریت حاصل توطئه سیاست‌های است‌کس‌خیمینی را برای یک قدرت نشانند.

رمزی کلارک در مصاحبه‌ای گفت: فکرش را بکنید، شاه در رویای خرید تکنولوژی انرژی هسته‌ای بود. از این نظر می‌گویم در رویا بود که این تکنولوژی با فرهنگ مردم این مملکت بیگانه است و سازش ندارد. من بنی‌صدر را از ۲۰ سال پیش می‌شناختم و نیز در این مورد با من هم عقیده است. در کتاب "نفت و اغتشاش" بنی‌صدر در این مورد به تفصیل سخن رفته است.

"توماس ریکس" استاد دانشگاه جرج تاون نیز از

روشهای بنی صدر تمجید می‌کند و در شرح فلسفه بنی‌صدر می‌گوید: رئیس‌جمهور ایران می‌خواهد به سبک چین یک تیم داوطلب تشکیل دهد که مردم را به بیرون از شهرها هدایت نمایند. این روش در کامبوج آزمایش شده. اکثریت ۳ میلیون مردمی که توسط رژیم کامبوج به قتل رسیدند از ساکنان شهر پرجمعیت پنوم‌پن بودند. خروج اجباری قریب ۲ میلیون سکنه شهرها به دهات کامبوج فقط دو روز پس از برقراری دولت خمر سرخ آغاز شد و نتیجه این بود که از کل این ۲ میلیون تعداد قلیلی زنده ماندند.

در ایران نیز این کار بطور ناشیانه انجام خواهد شد، اما نه با زور سرنیزه بلکه با اعمال "سیاست ایمان و تشویق" و با نام اسلام و برای پایان دادن به آثار نفوذ سیاست غرب و در جهت معدوم نمودن غرب زدگی. طرفداران بنی‌صدر و اربابان خارجی وی معتقدند که این سیاست درست است و می‌گویند این روش به نایب‌بودی اقلیت‌های فرهنگی مانند ترکها و کردها و در نتیجه به نقصان جمعیت می‌انجامد و توسعه این طریق مشکل بزرگ رشد جمعیت جهان را به آسانی حل می‌کند. بنظر پروفیسور "ریچارد فالک" از دانشگاه "پرینستون" و مؤسس انجمن آزادی هنرودانش در ایران باید آثار خوب فرهنگ ایران را که پایه و اساس دیرین این مملکت است نابود کرد. وی همچنین می‌گوید که باید زنجیر زدن و سینه زدن را در مراسم سوگواری مذهبی توسط مردم جاهل

بعنوان یک سنت فرهنگی اصیل حفظ نمود و بیش از این توسعه داد. زیرا زنجیر زدن و سینه زدن نشانه آماجگی مردم برای شهید شدن است و در راه هدف کنترل رشد جمعیت بشر عاملی است بسیار مهم و کار ساز. بایده این ملت را بخاطر حفظ منافع طبقات زبده اجتماعات دیگر بدست خودشان معدوم ساخت. خمینی و انقلاب او به دنیا ثابت خواهد کرد که ممالک عقب افتاده و در حال توسعه هیچگاه از عقب ماندگی و بدبختی رهایی نداشته و بجمع اجتماعات و ممالک صنعتی و مدرن جهان نخواهند پیوست.

در ۱۹۸۰ مسافری از ایران گفت: پروژه های ساختمانی روز بروز ویکی پس از دیگری متوقف می گردند، در ایران اکثر مردم بیکارند.

تا قبل از خمینی ایران در راهی بود که احتمالاً ممکن بود از نظر پیشرفت و صنعت در بین کشورهای در حال توسعه نمونه باشد. نیروی محرکه این پیشرفت نیز از فروش محصولات نفتی توسط شرکت ملی نفت ایران بود.

در سال ۱۹۷۸ شرکت ملی نفت ایران بخاطر میزان تولید و صدور نفت بزرگترین تشکیلات نفتی دنیا محسوب می شد. در سال قبل از خمینی میزان صدور نفت ایران ۶ میلیون بشکه در روز بود و قرار بود تا ۷/۲ میلیون بشکه افزایش یابد. صادرات فعلی نفت ایران کمتر از یک میلیون بشکه در روز است (در زمان انتشار نسخه اصلی ایسن

کتاب صادرات نفت نیم میلیون بشکه ذکر شده). مشاوران اقتصادی شاه در حال بررسی روزانه‌ای بودند که ممکن بود نفت ایران با تمام برسد. در سال ۱۹۷۸ تعداد ۳۲ نیروگاه اتمی یا در حال ساختمان بود یا در مراحل طرح و معامله بود که قرار بود همگی در انتهای سال ۱۹۹۰ برای بهره‌برداری آماده باشد. کشورهای فرانسه و آلمان غربی برای نصب نیروگاه‌های اتمی ایران بالغ بر ۳۰ میلیارد دلار قرار داشتند. ایران همچنین در حال مذاکره برای یک قرارداد ۲۵ میلیارد دلاری در همین زمینه با آمریکا بود. اما این مذاکرات پیشرفتی نداشت زیرا کارتر و دولت او شدیداً با تولید نیروی اتمی در ایران مخالف بودند. یکی از بزرگترین منافع او را نیوم در ایران کشف شده بود که استخراج آن آغاز شده بود. پروژه‌های اتمی در ایران باعث افتخار دانشمندان ایران گشته بود.

صنعت فولاد هسته مرکزی برای صنعتی شدن ایران بود و مرکز صنایع فولاد در اصفهان که توسط روسها ساخته شده بود مرکز ثقل صنعت و پیشرفت ایران بشمار می‌آمد.

در سال ۱۹۷۸ میزان تولید فولاد این مجموعه ۱/۹ میلیون تن بود. و قرار بود تا ۱۹۸۵ میزان تولید فولاد ایران به ۸ میلیون تن برسد و در ردیف بزرگترین کشورها ی تولید فولاد در آید. شرکت ملی فولاد ایران دست بکار آغاز پروژه‌های مشابه در دیگر نقاط ایران شده بود که

بعضی از آنان قرار بود در ردیف مدرنترین تشکیلات تولید فولاد قرار گیرد. چنانچه انقلاب این همه خرابی‌ها را برمی‌آورد، و این ده‌های فولاد اصفهان، بندرعباس و اهواز میزان تولید فولاد ایران را تا سال ۱۹۹۳ به سالانه ۱۵ میلیون تن افزایش می‌دادند.

مراکز صنایع فولاد ایران خود بصورت دانشگاهی درآمده بود که مهندسين، مدیران و کارگران ایران را برای دیگر صنایع تربیت و آماده می‌کرد. یکی از مدیران صنایع فولاد قبل از انقلاب معتقد بود که ارزش معنویات و مایملک غیرمادی طرح‌های در دست اجرای فولاد برای این کشور پرازش ترا تولید و فروش فولاد بحساب می‌آید. او می‌گفت: در حقیقت ما آموزشگاه‌های ساخته ایم که سالانه هفت هزار نفر در آن درس می‌خوانند و دوره کارآموزی را می‌گذرانند و به دیگر واحدهای صنعتی کشور اعزام می‌شوند.

شرکت تولید مس سرچشمه نیز در ردیف ششمین واحدهای استخراج مس در دنیا بود و سالانه ۱۴۲۰۰۰ تن مس تولید می‌کرد. پیش‌بینی می‌شد که میزان موجودی مس منطقه سرچشمه و کرمان بالغ بر ۴۰۰ میلیون تن باشد. لذا یک شهر ۲۵ هزار نفری در این منطقه همراه با کارخانجات استخراج و تصفیه مس ایجاد گشته بود.

تبریز دومین شهر بزرگ ایران است و کارخانه ماشین‌سازی در این شهر ساخته شده بود. این مجتمع چندین میلیون

دلاری توسط فرانسه و آلمان غربی ساخته شده بود و سالانه بالغ بر ۱۰/۰۰۰ مته حفاری، پمپ‌های مختلف، کمپرسور و تراکتور در این کارخانه تولید می‌شد. تبریز از سال ۱۹۶۶ مرکز ماشین‌آلات و لوازم صنعتی شده بود و دیگر کارخانه‌ها نظیر کامیون سازی، مونتاژ اتوبوس و غیره در آن آغاز به کار نموده بودند. هزاران نیروی انسانی هر سال به این شهر صنعتی جلب می‌شدند. تبریز نیز مانند اصفهان سالانه هزاران مهندس، مدیر و کارگر حرفه‌ای تربیت می‌کرد. علاوه بر این حدود ۱۰ درصد از نیروی کارگری ایران تحت استخدام شرکت‌های تولیداتومبیل درآمده بود.

شش ماه بعد از آنکه خمینی در ایران به قدرت رسید نه تنها تمامی کارها متوقف شد بلکه در جهت معکوس پیمودن قوس قهقرائی را آغاز کرد. ۵۲ بیلیون دلار قراردادی که برای آبادانی و پیشرفت ایران بسته شده بود بلافاصله منحل شد که با لغو این قراردادها طرح و قراردادهای جنبی مربوط به آن نیز به محاق تعطیل کشیده شد.

در میان این قراردادهای باطل شده چندین طرح نیروگاه اتمی وجود داشت که در شرف اتمام و آغاز بهره‌برداری بودند و تاکنون کلاً ۱۵ بیلیون دلار در ایجاد آنها به مصرف رسیده بود. دیگر طرح‌های مشابه که لغو شد عبارتند از:

طرح ۱/۱ بلیون دلاری فرودگاه بین‌المللی مهرآباد،
 مترو در تهران بمبلغ ۱/۳ بلیون دلار، پروژه ۱/۹ بلیون
 دلاری مس سرچشمه که بالغ بر ۹۰ درصد آن انجام شده بود،
 ۲/۹ بلیون دلار برای صنایع فولاد بندر عباس طرح ۶ بلیون
 دلاری انژکسیون گاز جهت استخراج نفت‌های باقیمانده
 در چاه‌های قدیمی، ۳/۳ بلیون دلار طرح کارخانه میتسوئی
 در بندر شاهپور برای تولید کود و دیگر مواد شیمیایی، طرح
 شاه‌لوله دوم سراسری گاز به شوری بمبلغ ۳ بلیون دلار
 که به "آی‌گات ۲" معروف بود، شبکه ۱ بلیون دلاری مخابرات،
 چندین طرح و شبکه راه‌آهن، اسکله جدید در بندر عباس،
 پالایشگاه‌های نفت، کارخانه کشتی‌سازی و طرح برقی کردن
 راه‌آهن سراسری موجود در ایران و غیره.

شریان اصلی صنعتی شدن ایران یعنی استخراج نفت
 این کشور در ماه مه ۱۹۷۹ کاملاً مسدود شد. حتی بلافاصله
 پس از انقلاب محصول نفت ایران بالغ بر ۴ میلیون بشکه
 در روز بود اما بعداً به ۲۰۰ هزار بشکه در روز تقلیل یافت.
 هم‌اکنون بدلیل تصفیه‌های مثلاً انقلابی در بین کارمندان
 و مهندسين یا پاک‌سازی و دیگر تصمیمات مشابه شرکت ملی
 نفت ایران بکلی متلاشی و از مهندسين و مدیران و کارگران
 حرفه‌ای خالی‌گشته است.

قبل از انقلاب طرحی در دست اجرا بود که براساس آن
 نفت باقیمانده در چاه‌های قدیمی را که دیگر فشار گاز روی

آن نبود بوسیله آنزکسیون گاز در آنها، نفت را استخراج می‌کردند و این یکی از مدرن‌ترین و پیشرفته‌ترین تکنولوژیهای امروزی جهان بود. اما پس از انقلاب این سیستم را رها کردند و در نتیجه چاههای حفر شده بلااستفاده ماندند. مهمترین زهمه اینکه تمام دستگاهاها و لوازم نصب شده و مدرن برای آنجا پروژه مشروحه در بلاسرعت در حال پوشیدن و از بین رفتن هستند.

طبق اظهار یکی از متخصصین استخراج نفت، اکثر چاههای نفت ایران بدلیل عدم نگهداری در حال فرو ریختن و معدوم شدن هستند. امروزه اکثر این چاهها دیگر بهیچ‌عنوان قابل بهره‌برداری نخواهند بود. مرکز کامپیوتر شرکت ملی نفت ایران بکلی خراب شده و دیگر قابل استفاده نیست.

رژیم خمینی بسرعت کلیه آثار صنعت و تکنولوژی پیشین را منهدم نموده است. برآورد می‌شود که میزان تولید عمومی صنعت ایران به ۱۵ درصد میزان قبل از انقلاب و حتی کمتر از این تقلیل یافته. صنایع سنگین مانند فولاد و معادن بکلی متوقف است.

در شهر صنعتی البرز که در نزدیکی قزوین و در غرب تهران بود بالغ بر ۱۲۵ واحد تولیدی مدرن صنعتی داشت، هم‌اکنون کمتر از ۱۴ کارخانه در این منطقه به تولید مشغول است و بقیه یا منهدم شده اند و یا اینکه در حال

پوسیدن هستند. این مجتمع صنعتی زپرافتخارترین مناطق صنعتی بود که بالغ بر ۲۰ بیلیون دلار هزینه ساختن آن شده بود و حدود ۲۰۰ نوع مختلف محصول و صنعت را گرد هم جمع کرده بود.

در سال ۱۹۷۹ بحکم کمیته انقلاب دو برج بزرگ خنک کننده نیروگاه های اتمی را به سیلوی گندم مبدل نمودند.

!!!

برآوردی محافظه کارانه تعداد بیکاران ایران را بالغ بر ۴ میلیون نفر تخمین میزند (این رقم در زمان انتشار نسخه اصلی این کتاب صحیح بوده است و حالابیش از این می باشد). در شهرها اکثر مردمان تحصیل کرده در صورت سالم بودن در کوچه و خیابان پرسه میزنند، مصرف تریاک در سراسر ایران بشدت عمومیت پیدا می کند، و این بخاطر آن است که دولت خمینی مصرف مشروب الکلی را بکلی ممنوع نموده و کشت خشخاش را که منبع بزرگی برای قاچاق و در نتیجه جلب ارزهای بین المللی است عملاً آزاد گذاشته است. روزنامه واشینگتن پست گزارش می دهد که در ایران بالغ بر ۲ میلیون نفر به کشیدن تریاک اعتیاد دارند و این رقم حدوداً رقمی معادل نیمی از کل بیکاران است. یکی از ایرانیان اظهار می داشت که: آن عده از مردم با سواد و فهمیده ای که مصائب و آلام را درک می کنند و در ایران باقی مانده اند چاره و پناهی بجز تریاک و اعتیاد

ندارند. این وضع آدمی را بیا دفجایع انگلیس و معتاد نمودن مردم چین در گذشته می‌اندازد. مردم نشسته‌اند و متلاشی شدن همه جا نبه مملکت و جا معه را بچشم می‌بینند. آنچه در ایران می‌گذرد دقیقاً بجز این نیست.

بنی‌صدر رئیس جمهور ایران با روش ترک اعتیاد در چین موافق بود به این ترتیب که دولت به هر معتاد بیه میزان کم و معینی جیره می‌دهد، اما حاصل این کار بجز ایجاد بازاری سیاه‌تریاک در ایران نمی‌باشد.

این ادعا واقعیت دارد که وحشتناکترین اقدام آخوندها در ایران با اصطلاح تصفیه‌ایست که در امریستم آموزشی ایجاد نموده‌اند، زیرا تأثیر این عمل وحشتناک بر روی نسل آینده خواهد بود. مظفری‌رتوماه، مشاور بنی‌صدر در جلسه سالانه انجمن دانشجویان اسلامی اکسفورد و هایشو در سال ۱۹۸۵ تعهد نمود که: محیط دانشگاه‌های ایران را از وجود عموم عناصری که به اسلام و فادار نیستند پاک خواهد نمود و وعده داد که این عمل بعداً به دبیرستانها و دبستانها نیز خواهد رسید.

کلیه دانشگاه‌های ایران برای مدت نامعلومی تعطیل شد و اعلام نمودند که تا زمانیکه کلیه آثار غربزدگی در آنها پاک نشود با زگشوده نخواهند شد. این دانشگاهها در حال حاضر اغلب به مراکز اسلامی تبدیل شده است. معاون وزارت علوم بنام محمد رضا جلیان گفت امکان دارد دانشگاهها

بمدت حداقل دو سال تعطیل گردد. سایرین می‌گویند ۵ سال. شعبات کمیته انقلاب در تمام دانشگاهها مستقر شده تا به اخراج دانشجویان و استادان غیراسلامی اقدام کنند. بهمین دلیل صدها تن از استادان بیکار شده‌اند. یک برنامه آموزشی اسلامی در دست تدوین است که قرار است برای جلوگیری از فساد در تمام دانشگاهها تدریس گردد. هدف اصلی این برنامه آن است که نسل جدید مملکت را به مخالفین صنعت و تکنولوژی تبدیل کنند. عموم کتسب تاریخ در حال زیروروشدن و دوباره نویسی قرار گرفته‌اند تا در آنها ذکری از پیشرفت دوران پهلوی پیش نیاید. به کودکان مدارس بجای درس تاریخ و ادبیات خوانندگی و آوازه‌های "خمینی خمینی تونور خدائی" و غیره را می‌آموزند. خمینی در ماه ژوئن ۱۹۸۰ کمیته‌ای ۷ نفری را مأمور پاکسازی سیستم آموزشی کشور نمود تا به پاکسازی آشکار امپریالیستی رژیم پیشین بپردازند. او در این نطق اعلام نمود که: ادامه همان روشها هدف دولتهاى خارجى است، ما باید با آن بجنگیم. آنها مى‌خواهند یک ضربه کشنده به پیکر جمهوری اسلامی وارد آورند. لذا هرگونه کوتاهی در این مورد خیانته به جا معارضه اسلام و جمهوری اسلامی خواهد بود. تحت همین بهانه جمع زیادی از مردم را اعدام نمودند. عده‌ای از کارمندان را بخاطر استفاده از زیرسیگاریهای سابق در ادارات که عکس شاه روی آن بود اعدام کردند.

مخالفین خمینی هر روز توسط عده ای اوباش و ارازل
فنا تیک مورد حمله قرار می گیرند. دانشجویان دانشگاه
که از مخالفین اصلی رژیم هستند مورد ظالمانه ترین حملات
حزب الهی ها قرار می گیرند. افراد حزب الهی توسط آیت-
الله بهشتی و رفسنجانی رهبری می شدند و دارای مجهزترین
انواع اسلحه بودند و کارشان حملات ناگهانی و ظالمانه
بود. (امروزه نیز این روش ادامه دارد).

آنچه از ارتش پیشین ایران باقی مانده بدست عناصر
اخوان المسلمین افتاده. ارتش گذشته ایران با در دست
داشتن تجهیزات و تکنولوژی نظامی امروزی قادر به تربیت
مهندسين و سربازان کارآموده بود. اما رژیم خمینی-
روشی را در پیش گرفته که طی آن به انهدام کامل ارتش می-
پردازد. اعدای دسته جمعی افسران تحت عناوین مختلف
تصفیه و پاکسازی همچنان ادامه دارد. عده ای از ارتشیان
که جان سالم بدر برده اند روانه کشورهای خارج گشته اند.
انهدام ارتش ایران توسط گروهی کوچک انجام شد
که اولین اقدامش بلافاصله پس از انقلاب تحت کنترل گرفتن
سواک بود. این گروه کوچک عبارتند از: ابراهیم یزدی،
مصدق قطب زاده، برادران چمران، ارتشبد قره باغی و
ارتشبد فردوست. روشهای آنان برای این باصطلاح تصفیه
و در واقع انهدام ارتش حساب شده و عبارت بود از اعدام
افسران، تغییر پست و مقام آنها و تغییر محل مأموریت آنان.

با این روش رده فرماندهی ارتش را از هم پاشیدند. یکی از این روشها و بهانه‌ها این بود که هر چندگاه یکبار به کشف نقشه کودتا موفق می‌شدند و جمع زیادی را به جوخه اعدام می‌سپردند (این روش همچنان ادامه دارد). ناگفته نماند که اغلب این کودتاها کشف شده بهانه‌ای بیش نبود و از مرحله خیال و دروغ فراتر نمی‌رفت. باین وسیله در دل دیگر ارتشیان نیز رعب و وحشت ایجاد می‌کردند. این روش تا حد زیادی هم مؤثر واقع شده، زیرا اغلب افسران از ترس صدایشان در نمی‌آید و سکوت را انتخاب کرده‌اند.

ایران طی سالهای ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ هر روز بنحوی عمیق‌تر و عمیق‌تری در گرداب مخوف اخوان المسلمین فرورفت و بیشتر و بیشتر تحت سلطه ملاحا درآمد. اولین کسانی که به سرعت از مقامات دولتی و سیاسی خارج شدند اعضای جبهه ملی بودند. آنان بخیال خود می‌خواستند با توجه به اخراج دکتر شاپور بختیار از جبهه با خمینی وارد معامله شوند. شخصیت بارز در این مورد کریم سنجابی بود که خود را جانشین دکتر مصدق می‌دانست. او پس از موفق شدن انقلاب برای مدت کوتاهی به صندلی وزارت امور خارجه تکیه زد، سپس جای او را به ابراهیم یزدی دادند و او را از صحنه سیاست بیرون راندند.

رفته رفته عموم آزادگان کا بینه مهدی بازرگان را نیز از صحنه سیاست کنار گذاشتند. و کار را بجائی رساندند

که خودش را نیز در نوا مبر ۱۹۷۹ ضمن جریان گروگان گیری
افراد سفارت آمریکا به استعفاء و کناره گیری سوق دادند .
طی همین ماهها ، حسن نزیه مدیر شرکت ملی نفت را که در سال
۱۹۷۹ برای عدم جریان نفت در لوله ها تلاشی بسیار کرده بود
از کار برکنار کرده و به تبعید در فرانسه روانه اش کردند .
سایر اعضای جبهه ملی نیز کم کم اخراج ، فراری یا تبعید
گشتند ، مانند آریوش فروهر و احمد مدنی و غیره .

ملایان ، نماینده و نمایانگر چگونه طرز فکری هستند ؟
برای درک این مطلب با یدانسان اولیه ای را بیاد آوریم
که برای ارضای نیاز جنسی خود با گوسفندان رابطه جنسی
ایجاد می کردند . آنگاه با دیدیم نیا ز مذهبی اینگونه
انسان چیست . ملاحظه دقیقاً گسائی هستند که در جهت برآوردن
اینگونه نیازها قدم بر می دارند .

آنچه تحت عنوان مذهب و دستورات دینی از سوی
آخوندها عرضه می شود سیستم و روش منظمی است که مردم اجتماع
را در همان وضع و حالی که در بلا به آن اشاره کردیم نگاه
می دارد . برای اثبات این مدعا لازم است در زیر به بعضی
از خواسته ها و قوانین عرضه شده توسط خمینی توجه کنیم :
" در وقت نماز خواندن نباید سر را به چپ یا راست
چرخاند و یا نباید ریش خود را زی کرد . حتی
نباید به نوشته هیچ کتابی جمله قرآن توجه نمود ."
" کسی که احساس ادرار می کند یا جو را ب تنگ بیادارد

نبا ید شروع به خواندن نماز کند . "

" ا در ا رو مدفوع حیوانی که مدفوع بخورد نجس است . همچنین ا در ا رو مدفوع حیوانی که انسان با آن رابطه جنسی داشته باشد نجس است . ا در ا رو مدفوع گوسفندی که با شیر خوک رشد کند نیز نجس است . "

" برای دفع ا در ا رو مدفوع بهتر است که شخص در نقطه ای دور افتاده بنشیند و ارجح آن است که با پای چپ وارد این محل شده با پای راست خارج گردد و نیز ارجح آن است که هنگام دفع ا در ا رو مدفوع شخص سرش را بپوشاند و وزن بدن را روی پای چپ اندازد . "

" چنانچه مردی بخاطر زن دیگری بجز زن خودش تحریک گردد ، آنگاه با زن خود هم بستر گردد و هنگام عمل عرق کنند نبا یت بعد از آن نماز بخواند ، ولی اگر اول با زن خود بخوابد و بعد از آن با زن دیگری هم بستر گردد ، چه عرق بکند و چه عرق نکند نماز خواندن او اشکالی ندارد . "

" سرا پای زن و مرد غیر مسلمان نجس است ، حتی موی سر ، بدن و ناخن ها و کلیه ترشحات و اضافات بدنشان . "

آخوند و ملا در ایران از قدرتی برخوردار نبودند تا بتوانند حکومت را در دست گیرند بلکه آنها با حما یت و نیروی کسانی قدرت را درست گرفته اند که بمراتب از خود آخوندها شیطان تر و کثیف ترند و هدفشان سوء استفاده از

عقب ماندگی و جهل ملت ها است .

در سپتامبر ۱۹۷۵ از سوی انستیتوهای "آسپن" و "کلورا دو" سمپوزیومی در باره ایران تشکیل شد. جنبه های عمومی این سمپوزیوم که در تخت جمشید واقع در ایران برقرار شد بعد ها در کتابی بنام "ایران در گذشته، حال و آینده" چاپ شد و در اختیار عموم قرار گرفت. اما جنبه های اصلی این سمپوزیوم که در پشت پرده ماند، طرح چگونگی اضمحلال پروژه های صنعتی ایران در زمان شاه بود.

این نکته بسیار جالب است که شاه و فرج بدون اطلاع از اینگونه برنامه ها مبالغه سرسام آوری به انستیتوی آسپن کمک مالی می نمودند .

بین شرکت کنندگان در این سمپوزیوم حداقل ۱۲ نفر از اعضای کلوب رم بچشم می خورد که عبارت بودند از : "آرلیوچی" رئیس هیئت مدیره کلوب ، "سول لینوویتز" از سازمان حقوقی "گودرت" ، "ژاک فری موند" از انستیتوی تحقیقاتی ژنو ، "رابرت ا. اندرسن" و "هارلان کلیولند" که هر دو از انستیتوی آسپن و عضو آمریکائی کلوب رم بودند . دیگر افراد سرشناس شرکت کننده در این سمپوزیوم عبارت بودند از : "چارلز یوست" ، "کاترین باتسون" ، "ریچارد گاردنر" ، "تئوسومر" ، "دانیل یا نکلوویچ" ، "جان اوکس" از نیویورک تا میز و جمع زیادی از افراد اراکات جاسوسی و امنیتی آمریکا و انگلیس که متخصص در امور مربوط به

ایران بودند ما نند "جیمز بیل"، "ماروین زونیس"، "لئونارد با پیندر"، "روح الله رمضانی" و "چارلز عیساوی".

مسئله‌ای که در سمپوزیوم روی آن پافشاری فراوان شد این بود که می‌گفتند تکنولوژی و صنعت مدرن ارزشهای روحانیت و معنویت جا معه ایران باستان را تضعیف می‌کند. بیش از هر چیز باید به حفظ ارزشهای معنوی و سنتی در ایران پرداخت. احسان نراقی که از همکاران بنی‌صدر در اینگونه کنفرانسها بود اظهار می‌داشت که: "عموم دانشگاهها و مراکز تحقیق در غرب مطالعات خود را در مورد توسعه و تحول بر اساس مسائل و نیازهای غرب پایه‌ریزی کرده‌اند. دانش انسانی در جاتی که بر اساس واقعیت روز و نگرشی سطحی بنا شده امروزه تحت فشار رونهایتا در حال شکست و فروریختن است. آیا این مهم نیست که منطق پرستی را با خاطر خوشیهای ظاهری و زودگذر تا این حد بلابرده‌اند. ما باید طریقی را انتخاب کنیم که بیماریهای ناشی از "یک زندگی خیلسی منطقی‌وزیا دی‌مرتب" را مداوا کند. چرا فرهنگ‌های مثل فرهنگ ما که طی آن انسان در کلیه تظاهرات شخصی سهیم است با یستی راه منطق و حساب و کتاب را در پیش گیرد؟ این راه در پایان بجز یک خلاء عظیم و بی‌منطق چیز دیگری ندارد."

نراقی همچنین می‌گوید: مردم احتیاجات و آرزوهایشان همه‌ما دی نیست. دخالت ماشین در زندگی سنتی مردم احساس

و نیروی سا زندگی را بکلی معدوم می‌سازد .
گرایش شدید بسوی " غیر منطق " توسط نراقی عنوان شد
و توسط هرمزفرهت از دانشگاه تهران دنباله‌گیری گشت .
او نیز می‌گفت : " آمریکا بیش از پیش به وابستگی خویش
به مادیات آگاهی یافته . جنبش‌ها شی که بخاطر این آگاهی
ظرف ۱۵ سال گذشته دیده می‌شود کانون و اهداف زندگی
جامعه آمریکا را بسوی روحانیت می‌کشاند . آثار این آگاهی
و سرخوردگی از آن بیشتر در رفتار و کردار نسل جوان پدیدار
شده است .

بی‌آئید اکنون که کشور ما در حال تغییر و تحول قرار
گرفته و با توجه به وضعیت انقلابی موجود با اتخاذ تصمیمات
و دوراندیشی‌ها رسا زبا ایجاد یک رستاخیز و قیام اخلاقی
به حقیقت و عدل روی آوریم .

این سخنان حدوداً سه سال قبل از انقلاب خمینی
ایرا شده و بطور غیر مستقیم سوق دادن مردم به گرد خمینی
بحساب می‌آمد . از سوی دیگر این سخنان باعث می‌شد شاه
را که در حال صنعتی‌کردن مملکت و به زعم آنان در حال از
بین بردن معنویات اجتماع بود محکوم نماید . از سال
۱۹۷۵ ببعدها نستیتوی آسپن اغلب با وزارت آموزش ایران
روابطی داشت . آنها توانستند ما مور خود منوچهر گنجی را
به مقام وزارت در این وزارتخانه برسانند . گنجی باعث
شد که کسانی چون " ما روین زونیس " به ایران راه پیدا کنند .

یا کاترین باتسون از کالج دماوند سردر آورد و به تبلیغ "ضد ماده پرستی" بین جوانان اقدام نماید.

به دکتر علی شریعتی نیز دستور داده بودند که فعالیت‌های خویش را افزایش دهد. شریعتی بزرگترین و موثرترین عامل نفوذ فکری در جوانان بود و در نتیجه بیش از هر عامل دیگری به انقلاب‌خواهان المسلمین در این کشور کمک نمود. یکی از هنرها و استعدادهای شریعتی این بود که به راحتی نظریات ضد علم و دانش صوفیگری را بنحوی برای جوانان تشریح می‌کرد که آنها بدون چون و چرا این نظریات را می‌پذیرفتند. آن‌گاه که متوجه شدند با شیعه خمینی نمی‌توان جوانان را در ایران جلب نمود علی‌شریعتی را علم نمودند که نظریات و فلسفه صوفیگری را بزبان ماركسیستی بیان کنند و نام آنرا ماركسیسم اسلامی بگذارند.

شریعتی به آن درجه ضد ماده پرستی بود که تنها راه فرار از دنیا مادیات را مرگ می‌دانست. او در یکی از مقالات خود می‌نویسد: "آیا نمی‌بینید که یک شهید چه مرگ آرام و شیرینی دارد؟ مرگ برای آنان که باروشهای امروزی زندگی می‌کنند وحشتناک است. زیرا آنان را از مادیات جدا می‌سازد. این معنائی بجز گم شدن در پوچ و هیج را ندارد. اما کسی که بخواد از خود بگریزد مرگ شروع سفر تازه‌ایست. چه قدرت و عظمتی دارند آن‌ها که قبل از مرگ طبیعی به مرگ زودرس آغوش می‌زنند."

پدر شریعتی، آقا محمد تقی شریعتی و از اعضای موظف
و قدیمی اطلاعاتی فرا ما سیون انگلیس است. نامبرده
مرکز تبلیغ حقایق اسلامی را در مشهد تأسیس کرد. شریعتی
در مورد پدرش می‌گوید: او در شهر اقامت گزید، اما خود را
بوسیله علم، عشق و اجتهاد از بلای مظالم شهر دور نگاه می-
داشت. او علمدار نهضتی بود که جوانان تحصیلکرده را به
سوی اسلام بازمی‌گرداند و از گرایش بسوی مادی‌گری باز
می‌داشت. و این یکی از هدفها و اصول انقلاب خمینی شده
است.

علی شریعتی با مسافرتها ی پی‌درپی بین پاریس و
تهران گروه عظیمی از جوانان را اطراف خود جمع نمود و
دانشجویان ایرانی را با کارهای "ژان پل سارتر"، "آلبر
کامو"، "فرانتس فانون"، "ژاک بربک" و "لوئیس ماسینون"
که آثارشان همه ضد کاپیتالیسم گزیستانسیالیست بود
آشنا کرد. اینها نویسندگانی بودند که با کلوب رم همکاری
داشتند و سمپوزیوم این کلوب را نیز در تخت جمشید به راه
انداختند.

علی شریعتی یکی از آثار "فانون" را بنام "بدبختان
کره زمین" که در آن کشورهای جهان سوم بنوعی آنارشی
و انقلاب بر علیه غرب تشویق شده اند و خونریزی را نیز
برای این کار تشویق کرده، چون کتاب خدا آنرا محترم
می‌شمارد.

شریعتی می‌نویسد: "دوستان بی‌آئیداروپا را و این تقلید استغراغ‌آورا زغرب را ترک کنیم."

شریعتی‌بخا طرانتشاریک روزنامه وکتب بسیاربه شهرت فراوان رسید و درسال ۱۹۷۷ ظاهرا بنحومر موزی‌به قتل رسید. اگرچه پیروان مسلک او مانند ابراهیم یزدی شاه را در رابطه با قتل او مسئول می‌دانند لیکن با حتمال قوی او توسط همکاران خویش در ساواک بقتل رسید تا از او شهیدی جاودان بسا زندویادش را بین جوانان و پیروانش همیشه زنده نگاهدارند.

اگر شریعتی وجود نمی‌داشت تعداد زیادی جوانانی که هم‌اکنون دور خمینی‌دیوانه جمع شده‌اند هرگز باین عمل دست نمی‌زدند.

همزمان با آغا زفعلی‌تھای خرابکارانه انستیتوی آسپن و شریعتی‌برعلیه رژیم شاه اعضای کلوب‌رم نیز در ۱۹۷۷ مانندیچی و فری‌موند شروع به ایجاد مکتب جدیدی از اخوان المسلمین نمودند که بافت جدید، بر روی توقف رشد اجتماعی (رشد مفر) متمرکز بود. این طرح بنام اسلام و دنیا غرب‌خوانده شد و اولین کنفرانس آنرا در دانشگاه کمبریج انگلیس برپا نمودند. در این کنفرانس تحت هدایت پچی ولردکارادن و یکی از رهبران اخوان المسلمین بنام "معروف دوالیبی" طرح اسلام و غرب آغاشد تا برعلیه علم و صنعت به فعالیت پردازد. این روش‌سیاست در سال

۱۹۷۹ انتشار یافت و از طرف فدراسیون بین المللی نستیتو مطالعات عالی به رهبری یکی از اعضای کلوب رم که در ضمن مشاور علمی نا تونیز بود و "الکساندر کینگ" نام داشت مورد حمایت قرار گرفت .

"اسلام و غرب" اعلام نمود که: با بست بیش از همیشه به جنبه های فلسفی و روحانی زندگی پرداخته و لذا باید به دستورات اسلام که از بهم پاشیدن نظم زندگی روی کره زمین جلوگیری می کند توجه نمود. در این مباحثات سعی بر این بود که به پیشرفت علم و صنعت غرب حمله شود .

پس از آن پچی و کلوب رم به دربار ایران راه یافت . در کنفرانس صلح بین المذاهب که بسال ۱۹۷۷ توسط افرادی چون سا یروس ونس و سول لینو ویتز در لیسبون تشکیل شد ، پچی به همراه تنی چند از سران اخوان المسلمین با فیلسوف دربار ایران یعنی آقای سید حسین نصر که از دوستان نزدیک شاه بود و توطئه را آغاز نمودند . در بین حاضران در این جلسه اسماعیل فاروقی ، خورشیدا حمد رئیس پیشین انجمن اسلامی در انگلستان و وزیر برنا مهریزی فعلی پاکستان بچشم می خوردند .

پروفسور نصر و جمع دیگری از جمله منوچهر گنجی نقش مهمی را در گرفتن کمکهای مالی از فرج برای تأمین مخارج پروژه های کلوب رم بازی کردند . یکی از این طرحها ، پروژه مدل قرار دادن اقتصاد ایران بود که بر اساس گزارش منابع

آگاه سید حسین نصر توسط شاگرد و مرید خود هوشنگ‌ها و نندی که در آن زمان رئیس دانشگاه تهران و مشاور فرج بود توانست میلیون‌ها دلار از فرج اخذ و بنام کمک مالی به تئوریسین فرانسوی بنام "روزه‌گا رودی" و انستیتوی او بنام "دیالوگ تمدن" اهداء نماید.

قسمتی از این پول برای اجرای طرح مدل شدن ایران در منطقه زیر نظر "موریس گرنیه" به کلوب رم داده شد. بدین ترتیب گرنیه و گا رودی عملاً بصورت مشاور اقتصادی و برنامهریزی شاه در آمدند. یکی از واحدهائی که با این پول بوجود آمد "انستیتو تحقیقات مدیترانه" بود که در سال ۱۹۷۷ بکمک "پلوی" که یک جامعه‌شناس رادیکال فرانسوی بود و ابوالحسن بنی‌صدر تشکیل شد.

بنا بر این شاه آگاهانهای ناآگاهانها با دست خود بودجه فعالیت بنی‌صدر را تأمین می‌نمود.

"گا رودی" یکی از مهره‌های پراهمیت اطلاعاتی انگلیس می‌باشد. او پس از به‌ثمر رسیدن انقلاب ایران دارای نفوذ و وجهه بیشتری شد. نا مبرده در میان گروه‌های چپ الجزیره نیز محبوبیتی یافت. نا مبرده با قذافی نیز از نزدیک روابطی دارد. "گا رودی" قبل از این بنام یک تئوریسین کمونیست معروف بود و بعدها تحت آموزش و نفوذ پدر روحانی "لوبره" به مذهب کاتولیک گروید. لوبره از افراد با قدرت "ژژوئیت" می‌باشد و معتقد است که چهار چوب اجتماعی آفریقا باید بر

مبنای جا دوگری معمول در قبایل حفظ گردد .

گا رودی در سال ۱۹۷۷ انستیتوی "دیالوگ تمدن" و دانشگای در سنگال را تأسیس نمود و اخیراً در مطبوعات فرانسه مقالات فراوانی می‌نویسد . او طی این مقالات بر علیه انرژی هسته‌ای و اینکه موجودیت کره زمین را بخطر می‌اندازد یا اینکه بر علیه کاپیتالیسم بدلیل آنکه اتحاد بین طبیعت و بشر را بخطر می‌اندازد حملات فراوانی می‌کند . نا مبرده به نشریه "مردم مدیترانه" که یکی از تکیه‌گاه‌های اطلاعاتی انگلیس برای افراطیون کشورهای جهان سوم است کمک‌های فراوان نموده است .

گا رودی در ژوئن ۱۹۸۰ در کنفرانسی که در تهران به وسیله بنی‌صدر تشکیل شد و رمزی کلارک هم در آن حضور داشت شرکت نمود . او در روزهای قبل از حرکت بسوی ایران از کتاب "کدامین انقلاب برای ایران" نوشته بنی‌صدر تمجید و تعریف بسیار کرد . نا مبرده در شرح این کتاب می‌نویسد : تجزیه و تحلیلی که بنی‌صدر در این کتاب دارد بسیار ارزش است و نه تنها برای کشورهای جهان سوم بلکه برای کشورهایی خودمان هم بسیار مؤثر و مفید خواهد بود . گا رودی بر اساس نظریه بنی‌صدر انقلاب ایران را دقیقاً انقلاب توده مردم بر علیه غرب زدگی می‌داند . او در خاتمه می‌نویسد : ما باید از پرزیدنت بنی‌صدر سپاسگزار باشیم که با نوشتن چنین کتابی دریچه نور و روشنائی را بروی آینده گشوده

است، زیرا چنانچه ما با انرژی هسته‌ای خود آنچنان عمل کنیم که ایران با نفت خود نموده تنها از زیر بار تکنوکراسی استبدادی شانه خالی می‌کنیم، بلکه روح و روان خویش را با زمی یا بیم.

نفوذ "گاردی" بر روی بنی‌صدر نمونه ایست از نفوذهای دیگری که مهره‌های سیاسی دیگر بر روی بنی‌صدر داشته‌اند. بنی‌صدر ساخته و پرداخته کسان است که نهضت‌های تروریستی را مانند بریگاد سرخ ایجاد کرده‌اند.

تجارب بنی‌صدر در بیشتر موارد مخصوص خودش نیست. اکثر همکاران وی در تهران نیز که گروه مشاوران خمینی را تشکیل می‌دهند چون او در فرانسه دوره دیده‌اند یا آنکه در مؤسسات مختلف آمریکائی که لزوم انقلاب بر علیه صنعت و تکنولوژی را تشویق می‌کنند آموزش دیده‌اند. مؤسساتی نظیر "مؤسسه استا نفورد"، "برکلی" در کالیفرنیا یا هاروارد، "ام-ای-تی" در ماساچوست. به این لحاظ است که مهره‌های اصلی انقلاب همگی در رابطه با ضدیت با غرب و شاه که هر دو را به هم دیگر مربوط می‌دانند شش‌شوی مغزی داده‌اند. در مغز اینها شاه و غرب چون طرفین یک معادله است و در نتیجه هر دو تنفر آورند. قبل از این عده دیگری از نخبگان جامعه‌ای چون کامبوج در این مؤسسات مغزشوئی شده بودند که به قصابان رژیم "پال پوت" معروف شدند و روش آنها در کامبوج سرمشق بنی‌صدر و همراهانش در ایران قرار گرفت.

مهم‌ترین معلمین و همکاران بنی‌صدر ۴ مؤسسه می‌باشند: قسمت جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، مرکز تحقیقاتی ملی CNRS، قسمت شماره ۶ مدرسه تعلیمات عالیہ EPHE-6 که استاد بنی‌صدر یعنی "ژرژ بالاندیه" در این قسمت تربیت شده است.

"پال وی" جامعه‌شناس مارکسیست از CNRS و مرکز تحقیقاتی مدیترانه "رنه دومون" بوده و از مشاورین بانک جهانی نیز می‌باشد. وی تا بحال از الجزیره و کوبا بخاطر فعالیت‌های محرمانه برای "سیا" اخراج گردیده است. "رنه دومون" در سال ۱۹۷۶ برای بررسی وضع کشاورزی به ایران رفت و پس از انقلاب از مشاوران بنی‌صدر بود.

"میشل کروزیه" تئوریسین انستیتوی تاوستاک لندن است و از مخالفین دوگل بوده، نامبرده شورش سال ۱۹۶۸ فرانسه را براه انداخت. از دیگر همکاران بنی‌صدر یکی هم "ژان پیروویگیر" رادیکال است که فرمانده ستاد عملیاتی مخالفین دوگل را در سال ۱۹۶۸ بعهدہ داشت.

سایر افرادی که به روش‌های مختلف همکار بنی‌صدر بوده‌اند همگی همکار سرویس‌های جاسوسی و اطلاعاتی انگلیس، آمریکا و اسرائیل نیز بوده‌اند و در شورش سال ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ فرانسه بر علیه ژنرال دوگل فعالیت داشته‌اند.

اینها افرادی هستند که بنیاد صلح برتراندراسل و بنیاد لیوبا سووانستیتوی ترانس‌ناشنال و رمزی کلارک و

ریچارد فالک از آنان پشتیبانی می‌کنند و ما باید از آنان
بخواهیم که در این کشور را به کامبوج دوم مبدل
کرده اند تشکر کنیم. ۱۱۰



فصل دهم

کیم فیلبی عامل شوروی

هنگامی‌که من در مخفی‌شوم انقلاب رسوا می‌گردیدم که انسان در نظر گیرد چند نفر و چند دستگاه اطلاعاتی و جاسوسی گوناگون در امر شهرت دادن و سپس بقدرت رساندن خمینی تلاش نموده‌اند. سازمان اطلاعاتی و جاسوسی انگلیس را می‌توان بعنوان حیاتی‌ترین عامل هماهنگ کننده دیگر سازمانهای جاسوسی آمریکا، اسرائیل و حتی شوروی مسئول دانست.

در صورتیکه یک تحقیقات داده‌ها روکاملی در مورد وقایع و حوادث پشت پرده‌ای که باعث روی کار آمدن خمینی گردیده بعمل آید، گوشه‌های تاریک یکی از پر جنجال‌ترین عملیات افسانه‌ای جاسوسی در قرن بیستم بدست مرد سوم ژنرال "هارولد آدریان راسل" (کیم فیلبی) عضو جی.بی.بی (سازمان اطلاعاتی شوروی) روشن خواهد شد.

کیم فیلبی در زمان جنگ جهانی دوم یکی از مهره‌های مهم دستگاه جاسوسی و اطلاعاتی انگلیس بود و کارآموزی افسران اطلاعاتی آمریکا را برای عملیات استراتژیکی آن

کشور بعهده داشت. بعدها این برنامۀ به تشکیل سازمان
"سیا" در آمریکا انجامید.

"جیمز جیزا نجلتون" که تا سال ۱۹۷۳ در رأس عملیات
ضد جاسوسی "سیا" بود از جمله شاگردان و کارآموزان مکتب
کیم فیلبی می باشد. طبق مدارک موجود در سوابق رسمی در سازمانهای
جاسوسی ۲ تن از مأموران جاسوسی انگلیس که در رده های بالا
انجام وظیفه می نمودند در عین حال جاسوس کشور شوروی هم
بوده اند. این دونفر یکی "برجس" و دیگری "مک لین" نام
دارند و قبل از آنکه تحقیقات درباره آنها کامل گردد به
روسیه فراری شدند. این ماجرا در سال ۱۹۵۱ اتفاق افتاد
و دنیا در حیرت فرورفته بود که مرد سومی که بموقع این دو
جاسوس را با خبر ساخته و باعث فرار بموقع آنان شده چه
کسی است.

در سال ۱۹۵۵ پرده از چهره مرد سوم یعنی "کیم فیلبی"
برگرفته شد. اما مورد عفو قرار گرفت و برای یک مأموریت
نیمه رسمی به خاورمیانه اعزام گشت. بین سالهای ۱۹۵۵ تا
۱۹۶۳ نامبرده توانست به عموم شبکه های اطلاعاتی و جاسوسی
انگلیس در خاورمیانه که توسط پدرش "سنت جان فیلبی"
تشکیل شده بود دسترسی پیدا کند. پدر او موفق ترین جاسوس
و عرب شناس انگلیس بود. وقتی تفویض قدرت اطلاعاتی و
جاسوسی ز پدر به پسر کامل شد، کیم فیلبی ظاهراً بطور خیلی
طبیعی به روسیه فرار نمود.

طی سالهای متما دی مسکو فیلیبی را در گمنامی نگهداری کرد. حضور مجدد وی در صحنه مقارن با زمانی است که دستور آخرین مرحله از انقلاب خمینی توسط انگلیس صادر شد. کیم فیلیبی در ۱۹۷۸ پس از گمنامی پانزده ساله به عنوان هماهنگ کننده سیاستهای دولتی در کشورهای سوریه، عراق و اردن در وزارت امور خارجه شوروی فعالیت خود را آغاز نمود. وقتی انقلاب خمینی بثمر رسید کیم فیلیبی در سال ۱۹۸۰ ک. جی. بی شوروی به درجه ژنرال ارتقاء یافت. در سال ۱۹۸۰ بطور خارق العاده ای نامبرده با روزنامه "ایزوستیا" مصاحبه نمود. این نمایانگر اطمینان کامل اتحاد جماهیر شوروی به این پیردیر جاسوسی بود. انجام این مصاحبه مقارن بود با زمانی که فاش شد "سرآنتونی بلانت" مشاور هنری ملکه انگلیس را بطن بین فیلیبی و دربار لندن میباشند. طبق اظهار منابع مطلع و موثق سرویسهای اطلاعاتی، انقلابهای "متعصبین و بنیادگرایان مذهبی" که برای دهه ۱۹۸۰ برنامهریزی شده بود توسط گروه کوچکی شامل شخص ملکه الیزابت و مشاوران مور مذهبی ملکه انگلیس بنام "هربرت وادامز" که در عین حال رئیس سرویس مأموریت‌های خارجی کلیسای انگلستان هم بود و در کمیته جهانی کلیسای ادا را ی قدرت ویژه ای بود و وعده ای دیگر از افراد قدیمی دستگاه اطلاعاتی و جاسوسی انگلیس در دانشگاه کمبریج صورت گرفته است. این افراد عبارتند از "برجس"، "مک

لین"، "فیلیبی" و "آنتونی بلانت". بعضی از افراد سرشناس و پرنفوذ انگلیس با انقلاب آخوندی مخالفت نمودند و این باعث پیش آمدن بعضی از اتفاقات دردنیاشد. مثلاً "لرد مانتبتن" بقتل رسید، اسقف اعظم "کانتربوری" ناگهان فوت شد و کسی جا نشین او شد که با سیاستهای مذهبی و انقلاب آخوندی موافقتی کامل داشت. همکاری کلیسای انگلیس و ژوئیت های دنیای کاتولیک نیز از آغاز شد. کما - اینکه برای اولین بار انگلیس قانونی گذراند که بر اساس آن ولیعهد انگلیس اجازه خواهد داشت با یک دختر کاتولیک ازدواج کند.

ظاهراً افرادی که در دربار انگلیس با این سیاستهای تازه مخالفت می ورزیدند مصمم شدند اسرار "آنتونی بلانت" را فاش کنند و به دنیا ثابت نمایند که او رابط کیم فیلیبی بوده است. با انجام این افشاکاری تصور غلط جهانیان که فکر می کردند کیم فیلیبی کمونیستی و آتش است و بهمین دلیل ضمن خدمت در دستگاه جاسوسی انگلیس برای روسیه جاسوسی می کرده است تصحیح شد. در واقع ثابت شد که کیم فیلیبی جاسوسی سه جانبه بوده است، باین شکل که در ظاهر برای روسیه رل جاسوس دو جانبه را بازی می کرده، اما نهایتاً در حال فعالیت برای دولت انگلیس بوده است. در شرایطی عادی، اظهارات "آنتونی بلانت" می توانست باعث شود که دولت شوروی "کیم فیلیبی" را به خیانت محکوم

نموده بلافاصله اعدام کند، اما این اتفاق پیش نیامد و در عوض مصالحه "فیلیبی" با روزنامه "ایزوستیا" به جهان عرضه شد و دولت روسیه اعماد بیشتری را با و نمایان ساخت. اما واقعیات پشت پرده آنطور که با یدهیچگاه بر کسی معلوم نخواهد شد. لیکن بطور یقین و مسلم بین انگلیس و شوروی موافقتی در مورد سرنگونی شاه و به قدرت رسیدن خمینی و خلاصه تزلزل اوضاع ایران و کوتاه شدن دست آمریکا از این کشور بعمل آمده است. این در واقع با یک تیر دو نشان زدن بحساب می آید. یکی آنکه انگلیس انقلاب آخوندی خود را در مهمترین کشور منطقه یعنی ایران آغاز می کند و بقدرت و نفوذ پیشین خود بازمی گردد، دیگر اینکه شوروی هم که با آخوندی و مذهب میانه ای نداد و فعلاً بدست آنان از قدرت نظا می آمریکا در منطقه خلیج فارس می کشد.

به این ترتیب بود که موافقتنامه ای بین ستاد فرماندهی جاسوسی کشور شوروی که بیشتر دارای طرز فکری نظا می هستند و ستاد فرماندهی جاسوسی انگلیس که با هوش تر و دقیق ترند و در مورد "بنیادگرایان مذهبی" با شوروی اختلاف نظر دارند به امضاء رسید. مثلاً "برژینسکی" عقیده دارد که مذهب یون با لایحه باعث تضعیف و عقب نشینی نیروهای شوروی در آسیای مرکزی خواهند بود. در حالیکه رقبای "برژینسکی" در دولت شوروی معتقدند که مذهب یون نیروی نظا می آمریکا و نفوذ این کشور را در خاور میانه از هم خواهند

پاشید. انگلیس هم‌ظاهرا" در این میان نقش میانجی را بازی می‌کند و همین ایفای نقش میانجیگری انگلیس بود که روسیه و آمریکا را راضی نمود دست از حمایت شاه بردارند و به حمایت از خمینی پرداختند.

با این وصف عجیب‌ترین واقعه غیرممکن صورت ممکن و انجاء بخود پذیرفت، دستگاهای جاسوسی چهار کشور دنیا یعنی: "سیا" از آمریکا، "ک.جی.بی" از شوروی، "اس.ای.اس" انگلیس و "موساد" اسرائیل که ظاهرا" باهمدیگر دشمن خونی هستند در باره حمایت از خمینی و بقدرت نشان دادن او متحد شدند.

عامل اصلی این اتحاد چهار جانبه کسی بجز "کیم فیلیپی" نبود. همین کیم فیلیپی بود که اسرار "سیا" را به "ک.جی.بی" داد و معلم و دوست صمیمی "تدی کولک" رهبر بلند مرتبه "موساد" نیز بود. دلیل بزرگتر این مدعا آن است که "فیلیپی" درست در سال ۱۹۸۰ یعنی در زمان اوج شهرت افسانه‌ای خمینی با ردیگر در صحنه سیاست ظاهر شد.

کلید معمای "ژنرال کیم فیلیپی" این کارمند "ک.جی.بی" را با وجود پدرش "سنت جان فیلیپی" که استرالیاییست معروف انگلیس در رابطه با بهره‌گرفتن از مذهب اسلام و نیز مغز متفکر دفتر عربی اطلاعاتی انگلستان بود جستجو کرد. ۵ سال آخر عمر "سنت جان فیلیپی" صرف این شد که تمام اطلاعات و روشها و گروهها و افراد موجود و مؤثر در

مرکز جاسوسی انگلیس را به پسرش "کیم" منتقل نماید .
"سنت جان فیلبی" در اوایل قرن بیستم رشد فکری
را در مرکز روشنفکری دانشگاه کمبریج آغاز نمود . این
رشد فکری مقارن بود با جشن گرفتن سیاستمداران انگلیس
برای سه معجزه و زائیده فکری جاسوسان این کشور که اصول
سیاسی امپراطوری بریتانیا را کبیرا معین می نمود .
این سه عبارت بود از :

۱) لیبرالیسم بعنوان یک کشش و جاذبه سیاسی در دنیا .
۲) مطالعات شرق شناسی که وسیله " سرریجا ردبرتن "
و "لردا کتون" مشاوران ملکه و یکتوریا درباره
جنگهای مذهبی آغاز شده بود .

۳) مارکسیسم بعنوان "اساس اعتقادی" و سیستماتیک
در امراداره نمودن نهضت های "جاکوب" برای
مخالفت با دولتهائی که با امپراطوری انگلیس
مخالفت می ورزند .

در دوران جوانی "سنت جان فیلبی" رؤسای محققین
و جاسوسان انگلیس در بین خود بطور آشکارا در مورد این
سه موفقیت یا معجزه با هم مذاکره می کردند .

"سنت جان فیلبی" پسر زیاده خانوادگی متوسط
اما مرفه که در سال ۱۹۰۴ برای وارد شدن به دانشگاه کمبریج
برگزیده شد . او به تیم نیروهای اطلاعاتی مقیم انگلستان
در کمبریج معرفی شد و سپس عضویت گروه "فابیان" این

دانشگاه را که بتازگی تأسیس شده بود پذیرفت. این گروه توسط نیروی جاسوسی انگلیس و برای مبارزه با گروه دست چپ که بتازگی در "اس.آی.اس" در حال تأسیس بود تشکیل شد.

نامبرده پس از پایان تحصیل، عضویت "فابیان" انگلستان را نیز در سال ۱۹۲۰ پذیرفت. او در دوران تحصیل خود شدیداً به نیرو و مکانیزم مذهب برای کنترل جوامع نیز اعتقاد داشت. بهمین دلیل تز پایان تحصیل خود را درباره مذهب نوشت. این باور و شناخت او بعدها کمک بزرگی در امر تأسیس و برقراری نهضت اخوان المسلمین در دنیاى عرب شد.

نامبرده در یکی از مقالات دوران جوانی چنین می‌گفت: "مذهب از تمام اختراعات بشری بزرگ تر و مهم تر است. مذهب یک عامل محکم در جهان است و از ارکان اصلی زندگی انسان بحساب می‌آید. مذهب قادر است در برابر تمام مخالفتها از خود دفاع نماید و همچنان باقی‌ماند." او در مقاله‌ای دیگر نفوذ فلسفه بزرگ ارسطو را با نفوذ بنیادگراییان مذهبی مقایسه نموده و نتیجه می‌گیرد که نفوذ مذهب بر مراتب پیش از فلسفه ارسطو می‌باشد.

فیلبی در مورد اثرات کاساز آخوندبازی در عملیات جاسوسی به درجه‌ای رسید که رئیس تاریخ‌شناسی اطلاعات مخفی انگلیس یعنی "آرنولد ژوزف توین بی" از اعتقادات

نا مبرده یک تز عملیاتی اصلی بوجود آورد. طی دوران جنگ جهانی اول و معاهده ورسای "توین بی" رئیس عملیات جاسوسی انگلیس در شبه جزیره بالکان و خاور میانه بود، سپس در زمان جنگ جهانی دوم به ریاست کل عملیاتی دولت چرچیل انتخاب شد.

"آرنولد توین بی" از دانشگاه آکسفورد بعنوان رئیس مستقیم "سنت جان فیلیپی" از افرادی بود که اعتقاد داشت در یک دوره ای طولانی از تاریخ ایده نولوژی مذهب و قدرت آخوندی و احساسات فردی مذهب یون بمراتب از قدرت عوامل ملی موجود قویترند. لذا "توین بی" مکرراً می گفت که: اگر بخوایم به امپراطوری یک نظم و قدرت جهانی بدهیم و طی دوران تاریخ کنترل صحیح آنرا از دست ندهیم باید نیروهای جاسوسی فراوانی داشته باشیم که قادر باشند بجای ملی گری و حکومتها ی ملت گرا به ایجاد تعصبات و احساسات مذهبی پرداختند و حکومتها ی آخوندی را بر جوامع مسلط سازند.

او در سال ۱۹۰۷ یعنی سال پایان تحصیلاتش در کمبریج به یک دایره از افراد خاص جاسوسی انگلیس وارد شد و مورد توجه معروف ترین ستیزه جوی این دایره یعنی "ای. جی. براون" قرار گرفت. "براون" همانطور که قبلاً اشاره نمودیم جانشین "سر ریچارد برتن" و مغز متفکر طرح انقلاب ۱۹۰۵ در ایران و متخصص شماره یک سازمان جاسوسی انگلیس در

رابطه با ایران، صوفیگری و دیگر مسالک اسلامی بود. "براون" و ویلفرید اس. بلانت "را با هم با ید بمنزله پدر بزرگ پایه گذاران اخوان المسلمین بحساب آورد. اخوان المسلمین که میوه درخت فرا ما سیون اسکاتلند و تشکیلات "پان اسلامیک" بود و جمال الدین افغانی نیز در سال ۱۹۰۷ یکی از دستیاران آنان بود. "فیلیبی" در حقیقت کلیه اسرار مربوط به استفاده های استراتژیکی انگلیس را از ناسیونالیسم افراطی و مسالک مختلف مذهب آموخت. او همچنین زبان فارسی و هندو را در دوران فرا گرفت. علاوه بر این سه زبان همزمان با دیگر فعالیتهای آنها، زبانهای عربی و ترکی را با لهجه های مختلف محلی آنها یاد گرفت.

با نزدیک شدن جنگ جهانی اول "سنت جان فیلیبی" جوان مأمور خدمت در هندوستان شد. وی در طول مدت اقامت خویش در هندوستان تصدی ایجا دا ختلاف و آشوب را بین هندوها و مسلمانان هند بعهده گرفت. این آشوبها بعداً "به تجزیه هند و جدا شدن کشور پاکستان از آن قاره انجامید. او طرفدار و استاد فلسفه "تفرقه انداختن و حکومت نمودن" بود. با اجرای همین فلسفه بود که انگلستان هند را در سالیان دراز بحالت مستعمره در آورده بود. "ادوارد براون" چگونگی بهره گرفتن از نهضت های ناسیونالیستی را با آموزش داد، زیرا اگر چه سیاست امپریالیستی انگلیس شدیداً با ملی گرائی ملتها مخالف بود اما براون معتقد

بود که در بسیاری از موارد با تحریک ملی‌گرایان می‌توان
برای رسیدن به هدفهای ویژه بهره‌گرفت .

طی سالهای جنگ این استراتژی در دفتر عربی نیروی
جاسوسی انگلیس واقع در قاهره توسط "دی. جی. هوگارت" که
متعلق به موزه "آشمولیان" آکسفورد بود نیز مورد استفاده
قرار گرفت .

یکی از بهترین مأموران دفتر عربی "تی. آی. لارنس"
(لارنس عربستان) می‌باشد که در عربستان با همراهی "شریف
حسین" شورش آن منطقه را دامن زد. استراتژی ویژه این
قسمت عبارت بود از انتقال مقادیر زیادی از طلای انگلیس
به قبائل عرب در حجاز و متحد نمودن آنها برای ایجاد یک
نهضت استقلال طلبانه که بوسیله آن امپراطوری عثمانی
را تجزیه نمایند .

در سال ۱۹۱۵ "فیلیپ" به بین‌النهرین واقع در عراق
اعزام شد. این منطقه در آن زمان تحت اشغال نیروهای
انگلیس و هند بود که دفتر هندوستان مسئول اداره امور
آن شده بود. در این زمان بین دفتر هند و دفتر عربی در
پارهای از مسائل اختلاف نظر ایجاد شد. دفتر عربی بسه
سرپرستی "هوگارت"، "گرتروودیل" و "لارنس عربستان"
اقدام به تشویق نهضت بنیادگرایان اسلامی و ناسیونالیسم
عربی کرده بود. در حالیکه دولت محافظه کار وقت در هندوستان
و مأمورین دفتر ویژه در هند با ایجاد انقلابهای اسلامی

مخالف بودند، زیرا از اینکه نهضت اسلامی به هندوستان سرایت کند و منافع انگلیس را بخطر اندازد وحشت داشتند. "فیلیبی" که در این زمان مأمور خدمت در عراق بود با عقیده دفتر ویژه عربی موافق بود. او از کمک یک مأمور زن بنام "گرترو دبل" که ضمن مسافرت‌های زیاد شبه انگلیس خدمات فراوانی نمود برخوردار بود. در سال‌های بعد "بل" و "فیلیبی" مورد اعتماد عمیق یکدیگر شدند.

"سنت جان فیلیبی" از سال ۱۹۱۸ تا زمان مرگش یعنی بالغ بر چهل سال فرمانده عملیات جاسوسی انگلیس در عربستان سعودی بود.

"فیلیبی" در بدو امر به تحقیق و بررسی درباره سیاست‌ها و سنت‌های قبایل مختلف عرب پرداخت و در اوائل مأموریت خویش با تمام گوشه و کناره‌های این کشور آشنا شد. او در زمان مرگش عنوان بزرگترین و اولین راه‌پیمای صحرای عربستان با پای پیاده را بخود اختصاص داده بود. بر روی سنگ قبرش نیز نوشته‌اند: "بزرگترین کشف‌کننده عربستان".

"فیلیبی" در سال‌های اول اقامت در عربستان بر روی نهضت و هاج‌های که از قدرتمندترین نهضت‌های اسلامی است مطالعات فراوان کرد. این نهضت در آن زمان تحت رهبری "عبدالعزیز بنی‌سعود" بود و سال‌های بعد عربستان سعودی را بوجود آورد. "فیلیبی" بمدت سی سال متمادی را بط‌بین

دربار ملک سعود ولندن بود. در اوائل کار "فیلیپی" در صد
هما هنگ نمودن خانواده های سعودی در شرق عربستان و
نهضت حجاز در خانواده های شمی و شریف مکه و حسین که جیره
خوار دفتر عربی بود برآمد. او رفته رفته در لندن اظهار
می کرد که دولت انگلیس با پیداز "ابن سعود" حمایت کند و
نهایتاً هنگام پیروزی ارتش سعودی در عربستان مرکزی
عقاید او در لندن مورد قبول دولت قرار گرفت .

قدرت خاندان سعود بر اساس نهضت بنیادگرایان
صحرائی بنام اخوان قرار داشت. اخوان از قبایل مختلفی
تشکیل می شد که دارای عقاید تعصب آلود و خشک اسلامی
بودند. تلفیق نیروهای این قبایل باعث ایجاد یک
تیم شبه نظامی شده بود. این تیم در عربستان بنام "شلاق
مکافات عربستان" معروف بود. البته این شلاق فقط با
اراده دستهای انگلیسی بحرکت درمی آمد. طی چندین سال
بعد ملک سعود با اخوان اختلاف پیدا کرد و در سال ۱۹۳۵
دستور به انحلال آن داد. جمعی معتقدند که این نهضت
همچنان در صحرائی عربستان پا برجاست. و نیز گفته می -
شود که گارد ملی سعودی که تحت فرماندهی شاهزاده عبد -
العزیز است از افراد مؤمن به نهضت اخوان تشکیل شده است.
"فیلیپی" در سال ۱۹۱۹ به عضویت کمیته "اینتردیپار -
تمنت شرق درآمد که توسط "لرد کرزن" ایجاد گشته بود، و
در اوائل سال ۱۹۲۱ نا مبرده ولارنس عربستان به تأسیس

یک دفتر مستقل جهت امور خاور میانه در وزارت مستعمرات اقدام نمودند و برای به کرسی نشاندن نظر خود در این مورد بسیار جنگیدند و بالاخره هم موفق به تأسیس آن گشتند. "فیلیپی" در معاملات بین انگلیس و صهیونیستها درگیر و در عین حال مشغول فعالیت در اختلافات بین انگلیس و فرانسه و با انگلیس و روسیه هم بود. او کرا را در طول صحرای عربستان سفر می نمود. در اواخر عمر به گوشه گیری پناه برد و بسیاری از عادات و سنن مسلمانان را فرا گرفته و پذیرفته بود، از آنجمله نامبرده چندین زن اختیار کرده بود. و بالاخره اسلام را بعنوان مذهب خویش انتخاب نمود. از پایان جنگ جهانی اول تا آغاز جنگ دوم هیچکدام از وقایعی که در عربستان سعودی اتفاق می افتاد بدون اطلاع و تصویب او صورت نمی گرفت. بعنوان مثال استقرار شرکت "استاندارد اویل" کالیفرنیا در عربستان و عقد قرارداد فروش نفت به این شرکت که بعدها به نفت عربستان و آمریکا "آرامکو" مشهور شد از عملیاتی است که بخاطر انجام یافتن آن "فیلیپی" از قدرت و نفوذ خود در عربستان استفاده نمود.

نامبرده دارای نقطه نظرهای عجیب و گاه دیوانه واری بود. مثلاً در جنگ جهانی دوم آشکارا از هیتلر دفاع می نمود و کرا را "دولت انگلیس را از جنگ با آلمان بر حذر می داشت. او همچنین به عضویت حزب فاشیستی مردم که تحت ریاست "لردتا ویستاک" تأسیس شده بود درآمد. در این مدت

نا مبرده با دقت و ظرافت خاصی پوشش ضد امپریالیستی بر
چهره‌ها دوا زنده‌ت‌های ملی‌گرایانه در عربستان حمایت
می‌کرد. در همین سالها بود که "فیلیبی" درخفا با روسیه
روابطی برقرار نمود. استالین که نسبت به وفاداری او شک
نداشت بدلیل آنکه بعضی از نظراتش باعث تضعیف قدرت
انگلیس می‌شد با او همکاری می‌نمود.

اما تماسهای "فیلیبی" با دولت شوروی با دقت فراوان
و از روی روشهای قدیمی صورت می‌گرفت. او بنا بر عضو کنگره
شرق‌شناسی با گروهی در دولت روسیه که مشغول مطالعه روی
مذهب اسلام، دنیا‌های عرب و هندوستان بودند روابطی بر-
قرار نمود. کنگره شرق‌شناسان هر چند سال یکبار در یکی از
پایتخت‌های بزرگ دنیا تشکیل می‌شد و در سال ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۵
شده بود و تا قرن بیستم بعنوان یک طرح مشترک نیروهای
اطلاعاتی انگلیس و "ژوئیت"ها ادامه یافت.

بعدها، قبل و بعد از جنگ جهانی دوم "فیلیبی" عامل و
شاگرد اسقف "گونراگ رایکن" شد. او یک کشیش "ژوئیت"
دانشگاه "لوواین" بلژیک و از متفکرین نهضت شرق‌شناسان
و سردبیر "لوموزون" بود. "فیلیبی" و "رایکن" و پسر
"رایکن" که "ژاک" نام داشت با هم شروع به همکاریها
نمودند که نهایتاً به یک همکاری بزرگ بین انگلیس و
"ژوئیت"ها مبدل شد. این سه با هم چندین بار طول
صحرای عربستان را پیمودند.

آنچه که "فیلیبی" و "رایکمن" پدر و پسر انجام می‌دادند روشن‌گرایین مسئله بود که یک نهضت اسلامی - عربی در حال تولد است. آنها به با زدید محل‌های تاریخی و باستانی می‌رفتند و از کوچکترین علائم و آثار، یادداشت‌های زیاد بر می‌داشتند و هدفشان این بود که بتوانند ایجاد نهضت‌های مخالف اسلام را با بت‌های اعراب در گذشته مانند بتی به نام "الات" که قبل از ظهور پیغمبر اسلام محمد مورد پرستش اعراب بود ربط دهند.

کنگره شرق‌شناسان در زمانی قدم به عرصه وجود گذاشت که نهضت پان‌اسلامیک بنا ما اتحادنا گسستی نیز بدست "افغانی" در مراحل ابتدائی توسعه خود بود و بیشتر افکار فراماسیونری انگلیس را در کشورهای عربی تبلیغ می‌نمود. "افغانی" چندین بار شخصاً به روسیه تزاری مسافرت نمود و با مقامات و نیروهای ملاقات نمود که این افراد بعداً رهبر گروه "تروتسکیست‌ها" شدند که از کمونیست‌ها انشعب نمودند. او همچنین با آنارشیست‌های روسی، رهبران گروهی بنام "پانسلاو" و خلاصه با بعضی از اسلام‌شناسان روسی ملاقات نمود. برعکس آنچه که پیش‌بینی می‌شد شبکه روسی‌نهضت "افغانی" با پیدایش انقلاب اکتبر آن کشور از بین نرفت و حتی بعدها با "فیلیبی" به همکاری پرداخت.

"و اما راجع به پسر "سنت جان فیلیبی":

"ها رولد آدریان راسل فیلیبی" ضمن یکی از مأموریت

های پدرش در هندوستان قدم به عرصه وجود گذارد. او در آنجا به "کیم" ملقب گشت. این نام از دستان، نوشته "کیپلینگ" گرفته شده بود که در این داستان پسر جوانی با نیروهای انگلیس همکاری می نمود. در سال ۱۹۳۰ "فیلیپ" جوان مانند پدر در "ترینیتی کالج" دانشگاه کمبریج ثبت نام نمود. در آنجا "کیم" عضویت یک انجمن مخفی بنام "کلوب حواریون" را پذیرفت. دیگر اعضای این گروه افرادی چون "مک لین"، "برجس" و "آنتونی بلانت" بودند. "آنتونی بلانت" یکی از نوادگان "ویلفرید بلانت" بود که نامبرده در قرن ۱۹ همکار "ادوارد براون" بود.

"کیم" با کسب موافقت پدر طی دوران تحصیل خود به عضویت گروه های کمونیست و سوسیالیست در آمدو آشکارا با نهضت های لیبرال و رادیکال های طرفدار روسیه رفت و آمد داشت. او در دوران دهه ۱۹۳۰ گویا در ضمن یکی از مسافرتها پیش به اطریش به استخدام یک شبکه جاسوسی شوروی در آمده بود. لیکن پس از آنجا میکاموریت کوتاه در کشور اسپانیا که توسط پدرش ترتیب یافته بود به استخدام تشکیلات اطلاعاتی خارجی انگلیس که MI-6 نام داشت درآمد. در این اداره او بیشتر متصدی امور اسپانیا و قسمتی از روسیه بود. او در واتل تأسیس و رشد سازمان "سیا" در آمریکا به عنوان رئیس اداره اطلاعات انگلیس در واشینگتن مشغول کار شد.

در سال ۱۹۵۱ شهرت یافت که "فیلیبی" باعث فرار دوتن از همکاران خویش بنا بهای "برجس" و "مک لین" به کشور روسیه شده. اما علیرغم وجود این شایعات نامبرده همچنان در قسمت MI-6 مشغول کار بود. گفته می‌شود در این دوران اسراری مربوط به انگلیس و آمریکا توسط او به شوروی گزارش شده است. چه بسا واقعیت در این مورد این باشد که او اسراری ارزشی از کشور انگلیس به شوروی داده است اما اسراری که در مورد آمریکا به روسها گزارش شده بسیار حساس و ارزشمند بوده است.

در سال ۱۹۵۵ با لایحه "فیلیبی" رسماً بعنوان مرد سوم جریان جاسوسی "برجس" و "مک لین" معرفی شد. پس از این او را با تنزل دررتبه به بیروت فرستادند. او در این کشور بعنوان رابط بین MI-6 و "ک. جی. بی" و سازمان امنیتی اسرائیل مشغول کار بود. اما بعد از سال ۱۹۵۵ ظاهراً بعنوان خبرنگار نشریات "آبزور" و "اکونومیست" کار می‌کرد.

او توسط پدرش در بیروت به تمام دوستان و آشنایان و کسانی که با پدرش روابطی داشتند و شیخ‌های عربستان و فرماندهان لژیون اردن و مأمورین امنیتی اسرائیل در ماسا معرفی شد.

"فیلیبی" پدر و پسر با هم به اکثر نقاط خاور میانه سفر نمودند. پدر از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۰ تمام ریزه کاریها و روشهای سیاست

خود را به پسر آموخت و وی را با نهضت‌ها و مختلف از جمله
اخوان المسلمین انگلیس و شعبات فراوانش آشنا نمود.
او "کیم" را با تیمهای مشترک انگلیس و شوروی نیز آشنا
کرد، بنحوی که "فیلیبی" جوان بیزودی در رده اعضای مورد
اطمینان احزاب کمونیست منطقه قرار گرفت. من جمله
حزب توده ایران، حزب بعث و نهضت ناصری که در تمام این
احزاب جاسوسان انگلیسی نفوذ کامل داشتند و در بسیاری
از موارد احزاب را تحت کنترل خود داشتند.

"سنت جان فیلیبی" در سپتامبر ۱۹۶۰ مرد. آخرین
جمله‌ای که قبل از مرگ از دهان او شنیده شد این بود:
"حمله‌ها م‌س‌ر‌ر‌ف‌ت‌ه‌ا‌ س‌ت‌ ."

"کیم فیلیبی" هما‌ن‌ط‌ور‌ک‌ه‌ در بالا گفتیم بعنوان رابط
اطلاعاتی در بیروت مشغول فعالیت بود و مرتباً اطلاعات
مورد استفاده را به ک.جی.بی گزارش می‌کرد. در سالهای
۱۹۶۲ و ۱۹۶۳ خاورمیانه در یک آشوب عمومی غرق شد.
انگلیس‌ها در ایران فعالیت‌های خود را برای بی‌ثبات
نمودن محیط سیاسی با دامن زدن به آشوب‌های خیابانی
بر علیه شاه و حمایت از هواداران خمینی آغاز نمودند.
"کیم فیلیبی" سپس ضمن انجام یک خیانت سیاسی در بیروت
مفقود شد. چند ماه بعد حزب بعث سوریه در ۸ فوریه قدرت
را در دست گرفت و در ۸ مارچ حزب بعث عراق قدرت را در
دست گرفت و بلافاصله دو کشور عراق و سوریه تحت حکومت

حزب بعث تصمیم به یک اتحادیای سی‌گرفتند. مطبوعات آمریکا طی - انگلیسی پیش بینی می نمودند که دولت یسن اردن و عربستان که از دوستان غرب بودند بزودی سقوط می نمایند.

دراوج بحران و التهاب زما نیکه نگرانی کشورهای فرانسه و آلمان غربی و ژاپن به بالاترین سطح خود رسیده بود پیردیرسیاست و جاسوس سه جانبه "کیم فیلیبی" پس از ایجا دشورش و غوغا توانست به شوروی پناه آورد.

از آن پس نامبرده بعنوان یک افسر اطلاعاتی روسیه مشغول کار بود. در سال ۱۹۷۸ هنگامیکه انقلاب خمینی در ایران جریان داشت نشریه ژورنال که با اخوان المسلمین همکاری می کرد گزارش داد "فیلیبی" در وزارت امور خارجه کشور شوروی بعنوان عامل هم‌آهنگ کننده سیاست های دولت در مورد کشورهای سوریه، عراق، اردن و منطقه شبه قاره عربستان مشغول خدمت است. سال بعدا و به رتبه ژنرالی در ک. جی. بی رسید و این درجه و سمت را تا زمان مرگ خود که در فاصله بین انتشار این کتاب و به زبان انگلیسی و ترجمه آن به فارسی می باشد حفظ نمود. "کیم فیلیبی" در رابطه با انقلاب خمینی در ایران تأثیرات فراوانی روی دولت شوروی گذاشت و عاملی مؤثر بحساب می آید.

مسئله "مرد سوم" و پرونده آن همچنان در دستگامهای امنیتی کشور آمریکا در دست بررسی قرار دارد و بسته نشده

است .

فرار او در سال ۱۹۶۳ به شوروی باعث ایجاد سؤا لها و مبهمات فراوانی است که پایه و اساس تحقیقات دامنه داری در مورد رخنه جاسوسان شوروی در مقامات بالای سیاست آمریکا شده است . سؤال دیگری نیز مطرح است که آیا ممکن است نیروی امنیتی آمریکا برای جلوگیری از روی کار آمدن خمینی در ایران بخاطر نفوذ جاسوسان روسی در سیاست آمریکا شکست خورده باشد؟ واقعیت چیست؟ راه حل این مسئله بفرنج فعلاً این است که : جاسوسان روسی هیچگاه در گذشته نفوذی در سیاست آمریکا نداشته اند و در حال حاضر هم ندارند . اما گروه‌های زتیمهای اطلاعاتی آمریکا از زمان جنگ دوم جهانی تحت نفوذ و رهبری فرماندهان سابق انگلیس و کانادا باقی مانده اند . این گروه در اطراف چند خانواده ثروتمند و با قدرت شرق آمریکا جمع شده اند . این گروه‌ها شامل حزب قدیمی سوسیالیست و کمیته کارگران کلیمی است . شبکه اطلاعاتی اطراف "فیلبی" کسانی را چون "جیمز جیزا نجلتون" ، "ژولی لوستن" "ایروین براون" ، "ایروین سوال" ، شبکه "فیتزری مک لین" که دوربر سال زمان ملل را گرفته ، شبکه کانادایی "ژوئیت" در آمریکای لاتین فعالیت دارد . اخوان المسلمین نیز یکی دیگر از این شبکه‌هاست که مأموریتش در دنیای اسلام است .

کنترل کننده‌ها یا انگلیسی‌شبکه‌های فوق در شوروی نیز نفوذها ئی دارند و شبکه‌ها ئی را کنترل می‌نمایند مانند "جورجی آربا توف" که "برجس" و "مک لین" در آن کار می‌کردند. همچنین گوشه‌ها ئی از وزارت خارجه شوروی وک. جی. بی. مورد نفوذ "فیلبی" بود. افرادی از اعضای دولت شوروی به نحو غیر مترقبه‌ای طرفدار استراتژی حمایت از جنگ-های طبقاتی و نهضت‌های آزادی شده‌اند.

آنچه مسئله بیرون آمدن اخبار را اطلاعاتی را توسط جاسوسان آمریکائی که برای شوروی کار می‌کنند مطرح می‌کند هیچ چیز دیگری نمی‌تواند باشد مگر نیروها ئی که در آمریکا و روسیه توسط یک مرکز امنیتی انگلیسی - کانادائی اداره می‌شوند. این مطلب نشان می‌دهد که چگونه یک ضد کمونیست مانند "برژینسکی" که یک کانادائی الاصل "ژوئیت" است می‌تواند بر سر مسئله بقدرت رساندن خمینی در ایران با ک. جی. بی. دست همکاری بدهد. اسرار فراوانی همچنان در پرونده قطور و مبهم "ها رولد آدریان راسل کیم فیلبی" مشهور به "مرد سوم" بطور سر بسته‌ای مدفون است.



Other Important Publications Pertaining to the Middle East

Available in the United States through the Benjamin Franklin House, New York. In Europe: Contact your nearest Executive Intelligence Review Office.

EXECUTIVE INTELLIGENCE REVIEW

A 64-page newsweekly prepared by more than 200 intelligence experts, economists, historians, physicists working in 40 cities. *EIR* has become required reading among anti-Khomeini circles in exile for its revelations of the British intelligence origins of the mullah regime. *EIR* Mideast editors are Robert Dreyfuss (U.S.A.) and Thierry LeMarc (Wiesbaden, BRD).

U.S. Subscription rates

\$125 for 3 months

\$225 for 6 months

\$396 for one year

Foreign rates: 3 months,
\$145.

Reprints of *EIR* Iran coverage are available for 1979, 1980, and 1981. \$50 each volume.

NEW SOLIDARITY

Twice weekly news coverage in a newspaper format of international news with full coverage of the political activities of Lyndon LaRouche and the National Democratic Policy Committee. Mr. Dreyfuss and his staff provide the breaking Middle East coverage.

U.S. Subscription rates:

\$25 for one year,
second class mail;

\$50 for one year,
first class mail.

SAUDI ARABIA

Prospects for Instability in the Arabian Gulf: Comprehensive analysis on the origins, activities, and controllers of the Muslim Brotherhood and the threat posed to the Saudi royal family by this organization. **\$250.**

LIBYA

The Real Story Behind Libya's Qaddafi: An in-depth view of the forces that placed Qaddafi in power and that control him to this day, including the Italian "P-2" Masonic Lodge, the semi-secret organization which also coordinates capital flight, drug-running and terrorism from Italy. **\$250.**

EGYPT

Executive Intelligence Review Egypt Analysis: Why President Sadat was killed, by whom, and the prospects for stability of the Mubarak government. Includes a full economic development program for Egypt. Emphasis is on nuclear energy and infrastructural development. **\$25.**

THE FINAL DEFEAT OF AYATOLLAH KHOMEINI

A Doctrine of Constitutional Law for the Iranian Renaissance from the Dark Ages of Neo-Asharite Irrationalism

Drawn up by U.S. political leader Lyndon H. LaRouche, at the request of members of the Iranian exile community.

“It is a grave error to propose: ‘First, we must free Iran and then establish a constitution.’ Without adopting and promulgating at least the principles of the new constitution *beforehand*, the freeing of Iran is virtually impossible . . .”

Lyndon LaRouche

Price: \$10.00. Contact the New York New Benjamin Franklin House or your nearest European *Executive Intelligence Review* office to reserve your copy.

Send me _____

Name _____

Address _____

City _____ State _____ Zip _____ Telephone _____

Enclosed is \$ _____

Please charge to my VISA ACCESS

MasterCard EuroCard

Card No. _____

Signature _____ Exp. Date _____

THE NEW BENJAMIN FRANKLIN PUBLISHING CO., INC.

New York City: 304 West 58th St., 5th Fl., N.Y., N.Y. 10019 (212) 247-7484;

Los Angeles: 711 South Vermont Ave., Suite 207, Los Angeles, Calif. 90005

European Executive Intelligence Review Offices:

WIESBADEN (European
Headquarters), Schiersteiner Str. 6,
Wiesbaden, Fed. Republic of Germany.
Tel.: 37-70-81.

PARIS, Rue Nollet 19, Paris, France.
Tel.: 292-02-34.

Franklin House Publishers present:

Lyndon LaRouche

STRATEGIC STUDIES SERIES

All seven volumes for only \$25

- Hostage to Khomeini**, by Robert Dreyfuss with Thierry LeMarc, \$4.25 (English), \$7.00 (Farsi). *EIR*'s Middle East Editors detail the essential historical background to how and why British intelligence gamemasters installed the Muslim Fundamentalists in Iran. Commissioned by Lyndon H. LaRouche.
 - The Power of Reason: A Kind of Autobiography**, \$2.95. Lyndon LaRouche discusses his life and philosophy.
 - How to Defeat Liberalism and William F. Buckley**, \$3.95. Rebuilding the American System through a labor/farmer/industrialist alliance.
 - Will the Soviets Rule in 1980?**, \$3.95. The precipitous state of U.S.-U.S.S.R. relations—essential background to the Polish crisis.
 - What Every Conservative Should Know About Communism**, \$3.95. The idols of Friedmanite "conservatism," Jefferson and Adam Smith, exposed as free-trade anarchists.
 - Basic Economics for Conservative Democrats**, \$3.95. How to end the depression: the economics of capital formation.
 - Why Revival of "SALT" Won't Stop War**, \$3.95. The causes—and prevention—of World War III. Exposes the fraud of the anti-technology nuclear freeze "peace" movement.
-

Send me the 7-volume LaRouche series at \$25

(including postage).

I have ordered single copies as indicated.

Enclosed: \$ _____

MasterCharge/Visa #: _____

Name _____

Expiration Date: _____

Address _____ Tel. _____

Mastercard/Visa holders,

City _____ State _____ Zip _____

call (212) 247-7484

Order from your bookstore, or from:

The New Benjamin Franklin House Publishing Co., Inc./Dept. E, 304 West 58th Street, 5th fl., New York, New York 10019/(Add \$1.50 postage per book. Postage included in Special Offer.)



Iraqi soldiers in Iran, 1980.

Hostage to Khomeini

by Robert Dreyfuss

with Thierry LeMarc

**New Benjamin Franklin House
Publishing Company
New York**

و اینک برای اولین بار داستان حقیقی انقلاب ایران

گروگان خمینی

■ چگونه جاسوسان اینتلجنس سرویس انگلیس نقشه سقوط شاه را طرح ریزی کردند.

■ چگونه حکومت کابینه باعث گروگانگیری ۵۳ نفر در تهران شد.

■ چگونه اخوان المسلمین خمینی را بقدرت رساند.

\$700

Robert Dreyfuss

